قوله ظهوره عین وجودنا و وجودنا عین ظهوره

یعنی ظهور او تعالی که الظاهر والباطن صفت اوست عین
وجود ماست چه مخلوق مظهر کمال صفات آن ذات لایزال ست کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ہمین معنی مشیرست فنحن الآن لا هو ولا غیره
فا نتیجه جمله اولی ست ای اذا کان کذلک فنحن الآن یعنی چون حق تعالی ظاهر و ما مظهر او هستیم
پس درین وقت نه عین او هستیم زیرا که او خالق و مالک ست و ما مخلوق و مملوک و نه غیر او

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحق الذی وجودنا منه وقیامنا به وظهوره عین وجودنا و وجودنا
عین ظهوره فنحن الآن لا هو ولا غیره لا اله الا هو فهل انتم مسلمون الذی تقدس ذاته
من الحوادث واماراتها وتعالی صفاته من النقایص وعلاماتها فتحیرت العقول ... زادکم
وعجزت الفحول فی معرفة کنه ذاته وصفاته فنحن الآن نعترف بما عرفناک حق معرفته
لا اله الا هو فهل انتم مسلمون الذی جعل صدور الذین سلکوا السبیل المعرفة لاهل الیقین ... جعل قلوبهم
موضع الاسرار وارواحهم منبع الانوار وخص اجسامهم للعبادات ونفوسهم للانقیاد والطاعة ... الطبع
العابدون العارفون لا اله الا هو فهل انتم مسلمون الذی جعل العلماء اصحاب الله رجال ... الارض و
السموات لولا العلماء لما انتظم الاسفل والاعلی وذلک العلماء بالله تعالی لا المتا ... بالطبع سوی
الله فنحن الآن العاملون المنقطعون الی الله لا اله الا هو فاتخذوه وکیلا ... بهسوا
بالاحدیة والوحدة والواحدیة وارجعوا الی الله والیه ترجعون والصلوة ... علی رسوله
محمد الذی وکلام الفصیح یتلو کلام الرحمن وشریعته ناسخ جمیع الادیان وعلی آله واصحابه الذین

بهم العوذة عن الآفات الموجبات لعذاب النيران بهم الاقتداء الفوز الی طریق الاهتداء والایقان

بعد حمد الواجب الوجود الذی هو عین کل موجود ونعت صاحب المقام المحمود الذی هو حقیقة منبع

بحر الوجود چنین گوید بندهٔ ضعیف گناهگار امیدوار رحمت پروردگار ابراهیم بن علی غفر الله له ولوالدیه

وحسن الیهما والیه که چون اشتیاق بسیار ورغبت بیشمار در کلام حضرت غوث الابرار وعارف کبار شیخ المشائخ

قدوة العارفین انسان عین المحققین وارث الانبیاء والمرسلین حضرت شیخ بهاؤ الدین کریا قدس سره داشتم

وچون بر چهل شرط برای نشستن اربعین اطلاع یافتم بغایت اختصار دیدم پس خواستم که شروط مذکور را شرحی کنم تا

مبتدیان را باعث نجات و برای این فقیر وسیلهٔ نجات باشد و این رساله را نام نهادم شرح شروط اربعین

فی جلوس المعتکفین تا اسم مطابق مسمی شود بتوفیق الملک العزیز العلام فالمأمول من المستفیدین من هذا الکتاب ان

لا ینسونی فی دعائهم المستجاب الله بالاجابة جدیر وعلی کل ما یشاء قدیر **شرط اول** آنست که غسل کند بنیت مردن گویا

که از دنیا مرده است کما قال المشائخ رحمهم الله ان من لوازم حال المرید الجالس فی الخلوة ان یغتسل وینوی فی غسله انه غسل المیت

لیکون بین یدی الله تعالی کالمیت بین یدی الغسال فی عدم حظوظ النفس وهواها اما الغسل فلقوله تعالی ویحب

المتطهرین ولقوله صلی الله علیه وسلم الطهور نصف الایمان ایضاً لقوله صلی الله علیه وسلم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا ولقوله

تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا لان جنابة الدنیا اشد من سائر الجنابة بدانکه غسل بر سه نوع است غسل در شریعت عبارت از

غسل کردن همه اعضاست از احداث وادناس انجاس وغسل در طریقت پاک داشتن جمیع جوارح واعضاست از ذمائم

جرائم ومعاصی وغسل در حقیقت دور داشتن دل از ماسوی الله وپاک داشتن نفس از صفات ذمیمه وفی عین العلم

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الطهور نصف الایمان والاصل طهارة الباطن فهم کانوا یبالغون فیها و

یساهلون فی الظاهر حتی کانوا یمشون حفاة فی الطین ویصلون معه صلی الله علیه وآله وسلم وصلی رسول الله

علیه السلام متنعلا فاخبره ای الصحابة نعلیه فلم تعرضوا لم ندیتا انف پس معلوم شد که سالک را ناچار است از طهارت باطن وفی شمائل الاتقیا

طهارت در شریعت حفظ جامه وبدن از لوث نجاست ظاهری ودر طریقت محافظت دل از کدورات بشریت ودر آن جر در

حقیقت شستن دل از هر چه که دون حق است واما نیت الموت فلقوله صلی الله علیه وآله وسلم موتوا قبل ان تموتوا

ولا یخفی ان المراد بالموت قبل الموت ان یری نفسه میتا فی عدم حظوظ النفس وهواها وهذا هو نیة الموت

لیس ولقد صدق من قال ~~ کن نیت هر چیز گر بانی باز ~~ از مرد عمل بجز نیت برسی ~~ ولقوله

صلی الله علیه وآله وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه واللقاء لا یکون

الا بعد الموت لان الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب ثم من قال شعر وارم هوش و نحو دبهر لقایت ۞
برمردن خود گر کسی اهوسی نیست ۞ فالمؤمنون لا یغفلون ساعة عن تذکر الموت لقوله صلی الله علیه وسلم
الموت تحفة المؤمن ولذا قیل لکل شیء اصل وفرع فاصل الطاعة ذکر الموت والطاعة فرعه ۞ وگر در سبیل نیتی شود
یافته شود گویا از دنیا مرده است لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرئ ما نوی الحدیث
زیرا که نیت موت کردن مجاز است لان المجاز قنطرة الحقیقة فصار عین المیت وللمیت رؤیة الله والله رحمة لاعلی
لله در من قال شعر امروز چون جمال تو بی پرده ظاهر است ۞ در حیرتم که وعده فردا برای چیست ۞
وقال علی رضی الله تعالی عنه حیث ساله دعبل الیمانی فقال یا امیر المؤمنین هل رأیت ربک فقال لا اعبد
ربا لم اره فقال دعبل کیف رأیته فقال علی ویحک یا دعبل لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن تراه
القلوب بحقائق الایمان وقال شیخ اوحد الدین شعر فردا که بیک رنگ شود عاشق و معشوق ۞ امروز یکی را
که هزار است ببینید ۞ این بیت در حق کسی است که موت ارادی را اختیار کند و با معنی را معدوم کند و اول بعض
الصوفیة فی هذا الحدیث ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک بان لم تکن موجودا تری الله ثم من
قال شعر تو مانی و صال کمال این است و بس ۞ تو در گم شو وصال این است و بس ۞ شعر خواهی که بیابی دوست
خود را گم کن ۞ کین گم شدن از برای آن یافتن است ۞ قال الشیخ الفخر الدین فی کتاب حل الرموز و مفتاح الکنوز
فی هذا الحدیث معنی خفی یظهر لمن له قلب ذکی فی قوله فان لم تکن تراه فانه یراک فقوله فان لم تکن هذا
حدیث تام و شرطا تام ثم فی قوله تراه جزاء هذا الشرط فمعناه ان لم تکن فی البین ولا لک اثر فی العین فانک تراه
و در حدیث آمده است که روزی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه براهی میگذشت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم فرمود که اگر کسی خواهد که مرده را بیند نظر کند باین شخص پس معلوم شد که هر کسی که بموت طبیعی بمیرد نه بموت ارادی
در حق او این عبید صادق آید که ویل لمن انتبه بعد الموت کما قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا وقال ابن عبد الله اخبرنی بعض الصالحین وکان غسالا فقال غسلت یوما میتا وادرجته
فی کفنه فسمعت هاتفا من زوایا البیت یقول غسلتُ باطنه فی حیاته وغسلتَ انت ظاهره بعد وفاته
فاجتمع الغسلان فصار نورا علی نور وتحملون البدن الی القبور ونحن نحمل الروح الی الملک الغفور انتم
زینتم البدن بالثیاب ونحن زینا الروح بالثواب فطوبی لمن آب الی ربه واناب واما الجاهلون فیغفلون
عن تذکر الموت لقوله تعالی ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم ولذا قیل اصل المعاصی نسیان الموت و

المعاصی فوقه وفی خلاصة السلوک حکی ان ابا بکر الشبلی رحمة الله تعالی صلی علی الجنازة فکبر علیها
خمسا فقیل خالفت السنة قال لو انا لفا لسنة ولکن اربع تکبیرات علی المیت والتکبیرة الخامسة علی
الاحیاء لانهم اجهل من الاموات واغفل عما یراد بهم لمؤلفه شعر لا یموت من اختار الموت فی حیاته +
بل مات من کان عن الموت غافلا + نعم من قال نظم نمیری گر بمیر دن چو بگیری + بمیر از خویش تا هرگز نمیری +
ز جان آمدن کسی جان برد خواهد + که پیش از مردن خود مرد خواهد + گر بیابی بدوره بردن + شرط یاری است در طلب مردن +
آداب وقتیکه غسل کرده بیاید بر در مسجد یا حجره بایستد و تضرع وزاری فاتحه از برای مشائخ خود بخواند بعد از فاتحه توفیق و امداد
طلب نماید و بعد از آن درون حجره اول پای راست نهد و بسم الله گوید و بعد از آن پای چپ و دو رکعت صلوة تحیت مقام
گزارد و بعده دو رکعت صلوة اعتکاف خواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و سلام گوید و بعده گوید
یا الهی خود را شایسته این موضع شریف که محل قرب و فیض است نمیدانم اما چون اسباب این اتو بهم رسانیدی و این داعیه
را تو در دل افگندی و با وجود این همه تباه کاری و تیره روزگاری من و دوری این راه در این سعادت تو گشادی
امید آن دارم که نا امید از این درگاه نگردانی و بعد از قبولیت رد نکنی و امثال این نیاز مندیها عرض کند بعده پانزده
بار یا فتاح گوید و سه بار افتح علی ابواب قلبی و روی خود بر زمین نهد و هر حاجتی که دارد از حق سبحانه و تعالی طلب کند
و بغیر دیدار خدای تعالی چیزی نطلبد و همت بلند دارد و همین گوید شعر ما ایم و خاک کوی تا جان ز تن بر آید +
یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید + ایضا این چند ابیات بخواند رباعی الله مرا یار بست و بس +
با حق مرا کار بست و بس + یاری نمیخواهم ز کس + ای حق مرا فریاد رس + رباعی در راه تو جان و دل فدا خواهم کرد
آن عهد قدیم را وفا خواهم کرد + آدم که سر ز خاک بر آرم چو گیاه + من دعوی صدق و صفا خواهم کرد رباعی عمریست که بر در تو
دارم زاری + کردو سگان از سر کوئیت یاری + گر دولت وصل تو میسر نشود + اندر طلبت زار بمیرم باری +
بعد از آن مربع نشیند و ده بار صلوة فرستد و فاتحه از برای روحانیت پیغامبر علیه الصلوة والسلام و جمیع
مشائخ بخواند و بهمین طریق نشیند تا آنکه سی روز بگذرد یعنی ده روز آخر شعبان و بیست روز از رمضان بعده
ده روز دیگر که تمام اربعین باشد نیت تجدید اعتکاف کند از برای آنکه اعتکاف بر دو قسم است یکی سنت است
یکی مستحب سنت ده روز آخر رمضان است و غیر آن مستحب پس باید که نیت تجدید کند و نیت اینست که
نویت ان اعتکف بهذا المسجد اتباعا لسنة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و فی شرعة الاسلام
ینوی بالاعتکاف التشبه بالملائکة علیهم السلام فی الذکر والکف عن العادات البشریة و چون چله

روز تمام شود از برای بیرون آمدن از خلوت چهار رکعت نماز وداع بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار
بخواند و جای سجده و قیام بوسد و چشم پر آب کند تا از گناهان پاک شود روی ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی
علیه السلام انه قال ما من مؤمن یخرج من عینیه دموع وان کان مثل رأس الذباب من خشیة الله تعالی الا غفر
الله تعالی له کذا نقل من آداب الابرار بدانکه در نشستن اعتکاف اختلاف کرده اند که بکدام وقت بنشیند بعضی بزرگان بعد از
نماز شام می نشستند و بعضی بعد از فجر و فی مشکوٰة المصابیح عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ثم دخل فی معتکفه رواه ابوداؤد فیه ثم احتج به من یقول
یبدأ بالاعتکاف من اول النهار وبه قال الاوزاعی والثوری واللیث فی احد قولیه وقال مالک وابوحنیفة و
الشافعی واحمد رحمهم الله یدخل قبل المغرب اذا اراد اعتکاف شهر او عشر وتأولوا الحدیث علی انه دخل المعتکف
وانقطع فیه وتخلی بنفسه بعد صلوٰة الصبح لا انه وقت ابتداء الاعتکاف بل کان من قبل المغرب معتکفا لابثا
فی المسجد فلما صلی الصبح انفرد کذا فی شرح المشکوٰة للتوربشتی واکثر بزرگان قبل از مغرب نشسته اند والله اعلم بالصواب
هم شرط دوم این است که در دل خود نیت کند خلق خدای تعالی را من برنجانیدم در اربعین خلق از شر من ایمن
باشند نه آنکه در خاطرش خطور کند که در خلوت بهر آن درآیم که خود را از شر خلق نگهدارم وفی الارشاد وقال الشیخ
الشیوخ الشیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره ومن حق المرید اذا آثر الخلوة ان یعتقد باعتزاله عن الخلق
سلامة الناس من شره ولا یقصد سلامته من شر الخلق فان الاول من القسمین ینتجه استصغار نفسه والثانی ینتج
مزیته علی الخلق ومن استصغر نفسه فهو متواضع ومن رای لنفسه مزیة علی احد فهو متکبر وروی انه قیل
لراهب انک راهب فقال لا بل انا حارس کلب ان نفسی کلب یعقر الخلق اخرجتها من بینهم لیسلموا منها وفی
خلاصة الحقائق المتکبر الذی یری نفسه خیرا من غیره وفی فصل الخطاب من رجح نفسه علی فرعون فهو من
المتکبرین وقال بعضهم کیف یتکبر ابن آدم وقد خرج مخرج البول مرتین فینبغی انه ینوی ان اجلس لیسلم الناس
من شر نفسی وفیه مخالفة النفس ومخالفة النفس اعظم العبادات وافضلها ولذا قال صاحب قصیدة البردة
وخالف النفس والشیطان واعصهما ٭ وان هما محضاک النصح فاتهم ٭ والله اعلم بالصواب هم شرط سوم
آنکه جای خلوت نشستن بنیت اربعین خواه در مسجد و خواه در حجره مسجد کند پس خص الاعتکاف بالمسجد لقوله تعالی وانتم
عاکفون فی المساجد وعن عائشة رضی الله عنها قالت ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع رواه ابوداؤد وعن ابی حنیفة
الاعتکاف لا یصح الا فی المسجد وفی الشمنی قال القدوری الاعتکاف مستحب والحق انه ینقسم الی واجب وهو المنذور

والی سنۃ مؤکدۃ وھو العشر الاواخر من رمضان والی مستحب وھو ما عدا ذلک عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعتکف العشر الاواخر من رمضان ثم اعتکف ازواجہ من بعدہ پس اگر اعتکاف در رمضان
باشد باید کہ در مسجد نشینند واگر در غیر رمضان باشد روا ست نشستن در غیر مسجد زیرا کہ اعتکاف مستحب ست چنانچہ
بزرگان ماضی اکثر در غار نشستند بعضھم اختار ثلثۃ اشھر وبعضھم اختار اربعین یوما وبعضھم ثلثین یوما و
بعضھم یجلس فی الغار وبعضھم فی المسجد قال جابر جاور النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحراء شھرا وقال الجنید
رحمہ اللہ تعالی من اراد ان یسلم لہ دینہ ویستریح بدنہ وقلبہ فلیعتزل الناس فان ھذا زمان وحشۃ والعاقل
من اختار فیہ الوحدۃ نقل ست کہ امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ مدتی خلوت گرفتہ بود وبیرون نمی آمد سفیان
ثوری رحمۃ اللہ بر در خانہ وی آمد وگفت یا امام مردمان از فوائد انفاس طیبہ تو محروم اند چرا عزلت گرفتہ اید امام
قدس سرہ العزیز جواب داد اکنون روی چنین دارد وفرمود کہ فسد الزمان وتغیر الاخوان مع انگاہ این دو بیت خواند
شعر ذھب الوفا ذھاب امس الذاھب ٭ والناس بین مخاتل وموارب ٭ یفشون بینھم المودۃ والصفا ٭
وقلوبھم محشوۃ بعقارب ٭ یعنی رفت وفا شل رفتن دی روندہ ومردم بسیر فریبندہ ودستان آوردہ اند
فاش میکنند در میان خود دوستی وصفا ودلہای ایشان آگندہ است بعقربہا رابیت شد مہر ووفا وصدق از عالم
گوشہ بگیر ز مکر وحیلہ مردم ٭ وارند وفا ومہربانی بزبان ٭ لیکن دل این خلق پرست از کژدم ٭ وعن انس بن مالک
رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال السلامۃ فی الوحدۃ والآفات بین الاثنین الحدیث
وفی خلاصۃ السلوک قیل لطاؤس ما اجلسک فی بیتک قال ضعف الولاۃ وفساد الرعیۃ وذھاب السنۃ و
حکی ان عمر بن العزیز رحمہ اللہ کان لا یخرج من منزلہ الا لصلوۃ الجمعۃ والجماعۃ ولعیادۃ المریض
ویحضر الجنازۃ وکان یقول الناس سراق العقول وقطاع الطریق وعن ابی عثمان بن ابی العاص
رحمہ اللہ لولا الجمعۃ والجماعۃ لدخلت بیتی ولم اخرج حتی اموت وقال بعض اھل المعرفۃ اغنم
الوحدۃ فانھا امن لدینک وراحۃ لبدنک وکن انیسا جلیسا لنفسک فانہ اول امن وقال العباس
الدامغانی اوصانی الشبلی رحمہ اللہ وقال الزم الوحدۃ وامح اسمک عن القوم واستقبل الجدار حتی تموت
وکان جماعۃ من الصالحین یختارون الاربعین ثلثین من ذیقعدۃ وعشرین ذی الحجۃ وھو اربعون موسی
کذا فی العوارف بدانکہ نشستن خلوت در رمضان اولی ست تا سنت ادا شود وبزرگان اکثر در رمضان خلوت
اختیار کردند وبرکت رمضان ہم بسیارست لقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء

وفی روایة فتحت ابواب الجنة وغلقت ابواب جهنم وسلسلت الشیاطین وفی روایة فتحت ابواب الرحمة
وچون در رمضان نشیند باید که در مسجد نشیند زیرا که اعتکاف سنت ست و در غیر مسجد نشستن جایز نیست
و در مسجد نشستن ثواب هم بسیارست لقوله صلی الله علیه وآله وسلم المساجد احباء الله وقال سعید بن المسیب
رحمة الله من جلس فی المسجد للصلوٰة فانه یجالس الله وفی شرعة الاسلام احب البقاع الی الله تعالی
المساجد وفی خلاصة الحقائق قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکثر جلوسه فی المسجد اکرمه الله
تعالی بخمسة وسع فی عیشه ورفع عنه عذاب القبر واعطاه کتابا بیمینه وجاوز علی الصراط کالبرق
الخاطف ودخل الجنة بغیر حساب وفایده دیگر هم دارد که نماز بجماعت ادا شود و تجربه هست آید باید
دانست که در نشستن اعتکاف در مسجد اختلاف ست در میان مشائخ قدس سرهم العزیز بعضی در مسجد بغیر از حجره
دایره کرده و یا صف زده می نشستند چنانکه طریق خواجهای نقشبند یست قدس الله اسرارهم و بعضی در حجره ها
می نشستند و اگر در مسجد حجره ها نمی بودند از بوریا حجره کرده می نشستند و این طریق اکثر مشائخ ست قدس سرهم
العلیة ویؤیده ما روی فی مشکوٰة المصابیح عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ودخل فی معتکفه رواه ابو داؤد وابن ماجة قال الطیبی المراد
من دخول المعتکف التخفی من اعین الناس حتی لا یظهر جلوسه یعنی الجلوس فی الحجرة لا فی المسجد
سوی الحجرة وفی معناه ورد الحدیث الصحیح انه علیه السلام اتخذ حجرة من حصیر وایضًا فی
حق المبتدی الجلوس فی الحجرة انفع من جلوس سوی الحجرة لانه لا ینقطع عن الحواس الظاهرة
الا بالظلمة و دیگر آنکه وظائف مختلف ست بعضی وظیفه بغیر از حجره نتوان ادا نمود مثل ذکر چهار ضرب
ولهذا اختیار اکثر المشائخ الحجرة و بهتر آنست که درین زمان بیرون شهر نشیند تا شیطان او را گمراه نکند و اگر نشیند
هم باید که بجماعت نشیند لان فی الجماعة رحمة ولقوله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان الشیطان ذئب
الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة
رواه احمد وعن مالک بن انس رض مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا
فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه رواه احمد وابو داؤد کذا فی مشکوٰة المصابیح پس باید که تنها بیرون
شهر نشیند بدانکه در اختیار کردن حجرهٔ مذکور چند چیز لازم ست تا فائده بیش دهد و آن چنانست که در خانهٔ
خالی و تنگ و تاریک رود و پرده بر در خلوت فرو بندد تا هیچ نوع روشنائی در آن خانه نیفتد و آن خانه چنان باشد

که از چشم اغیار پوشیده باشد و استاد طریقت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در باب
حجره چند چیز تعیین کرده چنانچه طولش دو گز و عرضش یک و نیم گز باشد و چون قائم شود سرش بسقف ملحق شود و چون
مربع نشیند سر زانوی او بدیوار حجره نزدیک شود و چون بسجده رود از میان سر تا بدیوار یک انگشت هم فاصله نماند
باید که رعایت اینهمه احتیاج اند تا فائده خلوه یابد چنانچه اهل حق یافتند فی تحفة السالکین هی حجرة مظلمة
مختصرة بحیث لا یسع الا رجلا واحدا فقط قادرا علی القیام والرکوع والسجود للصلوة وعلی الجلوس
مربعا للذکر والله اعلم بالصواب ❊ شرط چهارم آنکه پیوسته تنها بودن از زن و فرزند خویش که آنها
موجب فتنه اند قال الله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة ❊ بیت ❊ انما اموالکم را یاد گیر ❊ مال و ملک این جهان و زن با کنیز
مال و اولاد و فتنه بمعنی دشمنند ❊ گرچه نزدیک تو چشم روشنند ❊ عربیه ❊ المال والبنون دال علی جنونك
العاقلون لیسوا فی القید والعذاب قیادکا عیالك حسبادك تجنالك اعتق رقابنا قل یا مالك الرقاب
وروی ان مریم علیها السلام قیل لها لم لا تزوجی فقالت ان لی ثلثة اشیاء القلب واللسان والبدن
اما القلب فهو مشغوف بمحبة الله تعالی واما اللسان فهو مشغول لذکر الله تعالی واما البدن فهو
مشغول بخدمة الله تعالی فاذا تزوجت یشتغل قلبه بمحبة ولسانی بجوابه وبدنی بخدمته ومتی
استحسن من نفسی ان اشتغل عن الخالق الی المخلوق فرزق الله تعالی لها ابنا من غیر زوج کذا فی
کفایة الشعبی ❊ نقل است که یک روز فضیل بن عیاض فرزند خود را بر کنار گرفته می نواخت و محبت می نمود
فرزند گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت دارم گفت خدای را دوست داری گفت دارم گفت چند دل داری
گفت یکی گفت بیک دل دو دوست را نتوان نگاهداشت فضیل دانست که سخن او تعریفی ست بحقیقت دست
بر سر زدن گرفت و توبه کرد و کودک را بینداخت و رو بحق آورد کما قال الله تعالی ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه ❊ رباعی ❊ ای آنکه بقبله وفا روست ترا ❊ بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا ❊ دل در پی این
وآن میکنی و دوست ترا ❊ یکدل داری بس است یک دوست ترا ❊ بدان ای طالب صادق که اولاد و اموال و امتعه و بنا
همه موجب غفلت ست و از غفلت دور بودن فرمان ست لقوله تعالی انما اموالکم واولادکم عدو لکم فاحذروهم
وقال جل جلاله یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ❊ خدای شناس با عیال و اطفال کار ندارد
رباعی ❊ آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ❊ فرزند و عیال و خانمان را چه کند ❊ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ❊ دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
و فی الغوثیة قال الله تعالی یا غوث الاعظم ان احب العباد الی العبد الذی کان له الوالد والولد قلبه فارغ منهما فلو مات الولد فلیس له

الحزن بموت الولد ولو مات له الوالد فليس له الهم لفوت الوالد فاذا بلغ العبد بهذه المنزلة فهو عندے
بلا ولد ولا والد ولم يكن له كفوا احد فاقول اسمع يا سامع الخير ولهذا اكثرهم اختاروا العيال فى آخر العمر
لا ان فى حق المبتدى يضر هذه التعلقات لان نفسه لا يفرغ من الشغل عن هذه التعلقات كما حكى
عن بعض الفقراء وقد قيل له لا تتزوج فقال المرأة لا تصلح الا للرجل وانا ما بلغت مبلغ الرجال كيف اتزوج و
فى هذا المعنى قال السعدى بالفارسى مصرع مرد بے بیازہا بے وانگہ زن کن اى انظروا ولا تنظر احسنا
كيف تجد نفسك تسلم عن هذه التعلقات ام لا وقال عليه السلام استفت قلبك وان افتاك المفتون و
الان فى زماننا كيف تشتغل انفسنا فى العيال والتعلقات وتنزل عن الحق والحسنات فينبغى ان يكون من اراد
التزوج فينظروا لا كيف يكون نفسه ان سلمت عن التعلقات فيفعل الزوجية والا فلا لان النكاح سنة
لمتابعة النبى عليه السلام ولو كان على حال يصير كافرا بسبب بعض الافعال فكيف يفعل لان الانسان
قد يبتلى فى بعض الاوقات بالحوائج قال الله تعالى ولنبلونكم بشئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرين فالمبتدى كيف يصبر بل يجرى على لسانه كلمة الكفر لضعف همته
فيصير كافرا فالترك اولى فى حقه لان النكاح انما هو سنة وحكى ان رجلا كثر عياله فعجز عنهم فاراد
الفرار من البلد فبعث الله تعالى اليه ملكا على صورة آدمى فقال له اتعمل لى اليوم بدينار فقال الذى عمل له
تامرنى فقال على ان تنزح الماء من البئر مقدار ما تروى عصفورة فنزح الرجل وجاء على راس البئر و
اخذ الدلو والرشاء وجعل ينزح الماء ويلقيه من البئر مقدار ما يروى فى المقبرة والعصفورة تشرب
وكلما كان ينزح كانت العصفورة تشرب حتى عجز عن النزح فلما امسى قال للذى استاجره انى
تركت الاجر عليك فخل عنى فان العصفورة لم تروى فقال له الملك ايها الضعيف انك لا تقدر ان تروى
عصفورة فكيف تقدر ان تطعم عيالك حتى تهرب عنهم فاعلم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين كذا فى
الشعبى قال عليه السلام كثرة العيال فضيحة الرجال صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذا فى حقائق
الحقائق فعلم ان المبتدى لا يصبر فالاولى فى حقه ان يتجرد عن العيال والتعلقات وفى العوارف عن ابن مسعود
رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذى دين
دينه الا من فر بدينه من قرية الى قرية ومن شاهق الى شاهق ومن جحر الى جحر كالثعلب الذى يروغ
قالوا ومتى ذلك يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصى الله فاذا كان ذلك الزمان حلت العزبة

قالوا وكيف يا رسول الله وقد امرتنا بالتزوج قال انه اذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل على يدا بويه فان
لم يكن له الابوان فعلى يدي زوجته وولده فان لم يكن له زوجة ولا ولد فعلى يد قرابته قالوا وكيف ذلك يا
رسول الله قال يعيرونه بضيق المعيشة فيتكلف ما لا يطاق حتى يوده موارد الهلكة ايضاً روي عن
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خيركم بعد المأتين رجل خفيف الحاذ قيل يا رسول الله وما خفيف الحاذ
قال الذي لا اهل له ولا ولد له وقال الجنيد من اراد ان يسلم دينه ويستريح بدنه فليعتزل الناس فان هذا
زمان وحشة والعاقل من اختار فيه الوحدة ولهذا قلنا الاولى في زماننا العزوبة في حق المبتدي لاني
شاهدت ورأيت بعيني مرتبا اوقات ان اكثر صاحب العيال كيف يغتمون لاجل الرزق بل يتكلمون بكلمات
الكفر نعوذ بالله منها حتى روي في الراجية لو قال يا رب روزي بر من فراخ گردان قيل توقف ابو النصر
الدبوسي في اكفاره ولو قال الرجل الرزق من الله ولكن از بنده جستن بايد يكفر لان الله تعالى ضمن الرزق
بلا تعليق لقوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها الآية والآن رأيت ان اكثر الجهال الصوفية يكثرون
السوال للاغنياء وتسود وجوههم لكثرة السوال حتى يجمعون الدنانير والدراهم الشبهات ولهذا يتزوجون حتى
لا يأكلوا الخير فلما يكثر العيال يضطربون ويغتمون لاجل الرزق بل يتكلمون بكلمات الكفر لان المال يفنى
عن قريب خصوصاً مال الشبهة لا بركة لها اصلاً وهم لا ينكحون لمتابعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى يفرحون
لكثرة العيال لانه قال عليه السلام تناكحوا تكثروا فاني اباهي بكم الامم ولو بالسقط وانما هم ينكحون لاجل الحرص
والعوارض شهوتهم ولا سيما كيف يضطربون في وقت تولد البنات فلهذا بعضهم يفر وبعضهم يطلق الزوجة لان
في زماننا يكثر الاسراف بخلاف السلف لانهم يقنعون على القليل ولهذا لا يغتمون لاجل العيال والبنات اللهم اقطع
عنا التعلقات وارزقنا توفيق الطاعات والمرضيات ما فيه الخيرات انك مجيب الدعوات وقاضي الحاجات
هم شرط پنجم آنکه دور کردن اندیشها ئی اي اندیشه ما سوى الله لقوله تعالى واذكر ربك اذا نسيت
اي نسيت الغير لان القلب ما لم يخل من ذكر الغير لا يؤثر ذكر الله تعالى فيه اصلاً كذا في رسالة المكي وهرگاه
غیر را فراموش کند ذاکر مذکور شود وجاء الحق وزهق الباطل ولله در قائله هر چند دوست بود بر کیم از
خلوت دل کی بود در حرم شاه مجال دگران وفي الغوثية قال الله تعالى يا غوث الاعظم من شغل سوائي كان
صاحب الزنار يوم القيمة وقال يا غوث الاعظم لا تنظر الى الجنة وما فيها ولا تنظر الى النار وما فيها حتى تراني
بلا واسطة پس اندیشه ما سوى الله نكند چنانچه اندیشه دنیا وآخرت وغیر آن سه آنانکه بجز روی تو جائی نگرند

کوته نظرانند چه کوته نظرانند ؀ دیده اگر بغیر تو جای دگر نظر کند ؎ میل کشم بهان زمان در نظر تو دیده را ؎
ولذا قیل الدنیا والآخرة مثل الاختین لاینکح بنکاح واحد فمن اراد الدنیا فیطلق الآخرة ومن اراد الآخرة
فلیطلق الدنیا ومن اراد لقاء الله تعالی فلیطلقهما ولقد صدق من قال شعر اندرون قلب مومن
دخل دیگر بیشد حرام ؎ یک زنی را با دو شوهر عقد یکجا کی بود ؎ بدانکه آدمیان سه فرقه ست طالب
دنیا وطالب عقبی وطالب مولی کما قیل الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله تعالی وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم القلوب علی ثلثة انواع قلب مشغول بالدنیا
وقلب مشغول بالعقبی وقلب مشغول بالمولی القلب مشغول بالدنیا فله المحنة والبلوی واما القلب المشغول
بالعقبی فله الدرجات العلی واما القلب المشغول بالمولی فله الدنیا والعقبی والمولی وحکی ان ابا حازم
الزاهد دخل علی سلیمان بن عبد العزیز الملک فقال سلیمان من الزاهد فقال انت فقال کیف فقال ان الزاهد
هو الذی یرضی بالقلیل عن الکثیر والدنیا قلیل لان الله تعالی قال قل متاع الدنیا قلیل والآخرة کثیر وقد رضیت
بالدنیا عن الآخرة فقد رضیت بالقلیل عن الکثیر فانت الزاهد وروی ان الدنیا من اولها الی آخرها لو صارت
ذهبا وجوهرا لما بلغت موضع اصبع واحد من الجنة ولو بزقت الحور العین بزاقا فی الدنیا لصارت بحور
الدنیا کلها عذبها وما لحها عسلا ولو نظرت الی الدنیا نظرت لمات اهلها من طیبها ولو جمعت الدنیا باسرها
ووضعت فی بیت من بیوت الجنة لکانت کنجم واحد فی السماء ولذا قال بعض اهل الطریقة طالب دنیا
مخنث وطالب العقبی مؤنث وطالب المولی مذکر وطالبان مولی اولیا اند واولیا از هیچ چیز نترسند
لقوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و پروای بهشت و دوزخ نکنند چنانچه گفته اند
لو کانت الجنة نصیبا للعاشقین بدون جماله فواویلا ولو کانت النار نصیبا للمشتاقین مع وصاله فواشوقا
؀ ای که بهشت برین بی تو عذاب الیم عذاب ؎ آتش و دوزخ همه با تو گلام گلاب ؎ وقال ابو یزید رحمة الله رأیت
ربی جل جلاله فی المنام فقلت یا رب ما الحلال وما الحرام وما الفرض وما السنة قال عز من قائل
الحلال طلب العقبی والحرام طلب الدنیا والفرض طلب المولی والسنة الصبر علی البلوی ؀ ع شعر
طالب دنیا رنجور ست وطالب عقبی مزدور ست وطالب مولی مسرور ؀ رباعی دنیا طلبا چه گویمت رنجوری
عقبی طلبا چه گویمت مزدوری ؎ مولی طلبا که داغ مولی داری ؎ در هر دو جهان مظفر و منصوری ؎
فی شمائل الاتقیاء شریعت ترک دنیا دادن وطریقت ترک عقبی کردن وحقیقت ترک ما دون حق کردن

بمولی رسیدن وقال الشبلی رحمة الله الدنیا حرام علی طالب الجنة والجنة حرام علی طالب المولی
وطالب المولی لا یحتاج الی الدنیا والعقبی وقال شیخ ابو اسحق گازرونی طالب الدنیا اسیر وطالب
العقبی اجیر وطالب المولی امیر والله اعلم بالصواب ٭ شرط ششم آنکه پیوسته گفتن ذکر
لا اله الا الله ش وقال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا ای قولوا لا اله الا
الله وقال الله تعالی والزمهم کلمة التقوی وهی کلمة لا اله الا الله وقال صلی الله علیه وسلم قولوا
لا اله الا الله حتی تفلحون ورسول علیه السلام فرمود کل حسنة یعملها الرجل یوزن یوم القیمة الا
شهادة ان لا اله الا الله فانها لا توضع فی المیزان فانها لو وضعت فی المیزان ووضعت السموات السبع
وما فیهن کان لا اله الا الله ارجح من ذلک عبد الله بن عمر روایت کرد که از رسول علیه السلام شنیدم
که روز قیامت بنده بیارند که او را نود ونه نامه از عصیان باشد هر نامه مقدار مد نظر آن بنده پس نامه
را بخواند خدای تعالی او را گوید که ازین گناه شرمنده شدی بنده گوید یا رب حالا چه فایده کند ناگاه
از میان آن صحیفه پاره کاغذی برآید و در وی کلمه لا اله الا الله نوشته باشد چون آن صحائف در
پله نهند وآن پاره کاغذ در پله دیگر آن پله گران شود بتوفیق الله تعالی رباعی رفتم بطبیبی که ز حق
آگاه است ٭ بر تخت ولایت حقیقت شاه است ٭ گفتم که دوای دل بیمارم چیست ٭ خوش گفت که
لا اله الا الله است ٭ فرد آنکس که همیشه طالب الله است ٭ ذکرش همه لا اله الا الله است ٭ وقال علیه السلام
ادوا زکوة ابدانکم فان زکوة ابدانکم قول لا اله الا الله محمد رسول الله وقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لکل شیئ صیقلة وصیقلة القلب ذکر الله تعالی وقال الله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب آنکه
آدمی را مسلمان بگویند تا کلمه لا اله الا الله نخوانند وفی السراجیه من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
حکم باسلامه حکایت علما سلف گفته اند که در سال دوازده ماه است وحرف در کلمه لا اله الا الله
دوازده است اشارت بر آنست که هر بنده مؤمن که دوازده حرف کلمه لا اله الا الله بر زبان راند
هر گناهی که درین دوازده ماه بوجود آید ببرکت این کلمه از وی درگذرانند که کفر عنهم سیاتهم واصلح
بالهم در مفتاح الجنان مذکور است که شیخ عبد الله در کتاب شرف النبی آورده که بر پیشانی صد و بیست و چهار
هزار پیغامبر نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ای طالب صادق باید که ذکر گفتن خود
بدو وقت لازم گیری لقوله تعالی فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب قال الله تعالی

واذکر اسمہ ربك بلکہ تا واصیلا چنانچہ حضرت مولوی عارف رومی میفرمایند ع از ذکر ہمی نور فزاید
مہ را ٭ در راہ حقیقت آرد گمرہ را ٭ ہر صبح و نماز شام در خود ساز ٭ خوش گفتن لا الہ الا اللہ را ٭
وفی عین العلم یا ابن ادم اذکرنی بعد الفجر ساعۃ وبعد العصر ساعۃ اکفك بعد موتہ ما بینہما
وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون من صلوۃ الغداۃ حتی تطلع الشمس
احب الی من ان اعتق اربعۃ من ولد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من بعد صلوۃ العصر الی ان تغرب الشمس
احب الی من ان اعتق اربعۃ رواہ ابوداؤد کذا فی المشکوۃ ای درویش ذکر کردن بہر وقت لازم ست اگر این
میسر نشود باید کہ بد و وقت بر خود لازم گیری و استقامت کنی کہ در استقامت نفع بسیار ست وفی الارشاد قال ابو علی
الجورجانی رحمۃ اللہ کن صاحب الاستقامت ولا تکن صاحب الکرامۃ فان نفسك متحرکۃ فی طلب الکرامۃ وربك
یطلب بالاستقامۃ پس باید کہ ذکر دوام کند چنانچہ قطرات آب کہ از جائی علی الدوام بر سنگی بچکد پس اثر آن بمرور ایام در
سنگ ظاہر شود و آن مقدار آب اگر یکبار بر آن سنگ ریختی در وی اثر نکردی و از ینجہت رسول خدا صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود کہ احب الاعمال ادومہا وان قل یار ہم پاک استقامت مہ ہہ استقامت زصد کرامت ٭ واتفق المشائخ قدس
سرہم علی ان المرید ما لم یدم بذکر لا الہ الا اللہ مدۃ قریبۃ باربعین سنۃ لا یصل الی الحقیقۃ الا باللہ بدانکہ ذکر بر دو قسم
ست یکی جہر دوم خفی اما الجہر فلقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثروا ذکر اللہ حتی یقول المنافقون انکم مراؤن و
لقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول اللہ انا عند ظن عبدی بی وانا معہ اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ
فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہم اما مبتدی را باید کہ ذکر جہر بر خود لازم گیرد تا قلب او روشن
شود و ذکر خفی از جہر پیدا گردد ع میکوش بذکر جہر گر مرد صفی ٭ کز جہر شود نام تو در دہر صفی ٭ خود ذکر خفی
ز جہر پیدا گردد ٭ زانگونہ کہ از شفق جلی خط خفی ٭ وفی عین العلم الجہر ینبہ القلب ویجمع الہمۃ ویصرف
السمع الیہ وینفی النوم والکسل ویزید فی النشاط ویوقظ الراقد ویرغب فی العبادۃ فورد فی الحدیث ان
الملائکۃ وعمار الدار یستمعون قرأتہ ویصلون بصلوتہ والمتعدی افضل وتضاعف النیۃ یضاعف الاجر
وقیل لا یترك الذکر باللسان خشیۃ الریاء بل ینبغی الذکر فی الجماعۃ باللسان وان حصل الاعتلال بالریاء
لما تحصل برکۃ الجماعۃ باجتماع القلوب والانفاس وفی مشکوۃ المصابیح عن بریدۃ قال دخلت مع النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم المسجد عشاء فاذا رجل یقرء القرآن ویرفع صوتہ فقلت یا رسول اللہ اتقول
ہذا مراء بل مؤمن منیب قال وابو موسی الاشعری یقراء ویرفع صوتہ فجعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ

ف بیدار کنندہ از نوم ۱۲

وسلم يستمع لقراءته الحديث فعلم انه عليه السلام حسن الجهر وفي الخلاصة روي ان ابا الدرداء رضي الله
تعالى انه كان يكثر الذكر فقيل له مجنون انت فقال ما هو جنون ولكن شفاء من الجنون والى هذا المعنى اشار
العلامة ابن القيم عند قوله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم خير الذكر الخفي قال ومعنى الخفي ان يكون القلب سالما
مما يعرض له من الواردات الدنيوية والنفسانية والشيطانية فاذا اسلم منها كان ذكره الخفي افضل من الجهر لكن
المبتدي لا ينقطع عنه هذه الواردات الا بالجهر والذكر في حق المبتدي افضل من غيره ولو كان مفضولا والله
اعلم فلا اشكال في الحديث فان قلت ما تقول في قوله تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر
هذه الاية تنفي الجهر قلت المراد بنفي الجهر في الاية كما ذكره المفسرون اثبات الذكر بالتوسط لان خير الامور
اوسطها فلا تنفي الاية الذكر الجهري فان قلت ان في الجهر رياء قلت وقال عليه السلام الرياء قنطرة
الاخلاص فلا اشكال والله اعلم بالصواب از حضرت شيخ نجم الدين كبرى قدس سره العزيز منقول ست كه
فرموده اند ذكر زبان اگرچه از روي غفلت باشد آن را نوريست كه اگر ظاهر شود بر نور عرش غالب آيد كذا في المجمع
مير عبد الاول وحضرت خواجه بهاؤ الدين نقشبندي قدس سره العزيز فرموده اند ذكر باتفاق علما در نفس اخير
بايد گفتن وتلقين كردن جائز ست ودرويش را هر نفس نفس اخير ست طريق ذكر جهر اينست كه كلمه لا اله الا الله
بآواز بلند بخواند اما طريق ذكر جهر سهروردیان اينست كه اول سيزده بار درود بخواند يا زياده اگر وسعت وقت
باشد ودرود اينست كه اللهم صل على محمد عبدك ونبيك ورسولك النبي الامي وعلى آله واصحابه وسلم
بعده سيزده بار يا غفار اغفر ذنبي گويد بعده سيزده بار يا ستار استر عيبي گويد بعده سيزده بار يا وهاب
هب ايماني گويد بعده سيزده بار يا تواب تب من فضلك گويد بعده سيزده بار لا اله الا الله گويد بمد وبا ادغام
بعده سيزده بار الله گويد بعده سيزده بار الا الله گويد بسكون ها سيزده بار الله با تحرك ها وبا دغام چون
الا گويد بر زمين نظر كند چون هو گويد بطرف آسمان نظر كند بعده لفظ يا حي گويد تا آنكه همه اعضاء او
بيهوش شود بلكه بعضي اوقات از ذهن او خون ظاهر شود واما الذكر الخفي فلقوله تعالى واذكر ربك
في نفسك تضرعا وخفية الاية ولقوله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم خير الذكر الخفي ع بكن ذكر
خفي چندانكه كردي ÷ كني حاصل ز غير دوست فردي ÷ بكن ذكر خفي در فكر خفي ÷ كه گردد ذات تو در ذكر
مخفي ÷ بدانكه ذكر خفي را انواع ست اما افضل ترين ذكرها ذكر چار ضربي ست كه صيقل زنگ دل است وسهل
حلت اندرون في ابيات ست ديگر چار چيز اي يار من ÷ گر بجا آري شوي خاص من ÷ در شب

تاریک ذکر چارضرب ✤ هست زین چارت به الخناس حرب ✤ باید این هر چار تا چارت مدام ✤ تا حلاوت
یابی از ذکر دوام ✤ ذکر خاصان هست دیگر چارضرب ✤ بر سر شیطان بزن زین چارضرب ✤ کی توانی
کرد تو با نفس حرب ✤ تا نگیری نیزهٔ این چارضرب ✤ آمد این ذکر از شه موسی رضا ✤ آنکه بد از
نسل پاک مرتضی ✤ باشد این تلقین از سید علی ✤ آنکه بوده مستفیض از هر ولی ✤ یک هزار و
چارصد از اولیا ✤ دید در شهر جهان آن رهنما ✤ چون بکشمیر آمد آن روشن ضمیر ✤ گشت کشمیر از
طفیلش کیش میر ✤ چون نموده روی آن بدر منیر ✤ شد منور باطن برنا و پیر ✤ یا الهی روز
محشر با امیر ✤ حشر کن ما را و دست ما بگیر ✤ اینکه هستی از مریدان امیر ✤ باش دایم مشتغل ورد پیر ✤

بیان تلقین ذکر چارضرب

بیت ابتدای ذکر گو تو ده درود ✤ پس سه گانه باز خوان
اخلاص زود ✤ هم مربع می نشینی آن زمان ✤ استعانت جوی از پیران جوان ✤ چشم دل بکشا
بسوی حق نگر ✤ تا نه بینی غیر حق چیزی دگر ✤ سر فرود آری و گوئی لفظ لا ✤ می کنی نفی از
جمیع ماسوی ✤ لفظ لا گویان کنی تو پشت راست ✤ هم اله گوئی تا زانوی راست ✤ نیز گو الا بمد
سر بر آر ✤ تا نماند بر دلت گرد و غبار ✤ باز گو الله و بر دل ضربه ✤ دم رها کردن نه بینی هست به ✤
گر بر آری دم بگیرم این چنین ✤ هست سنت از رسول المرسلین ✤ ور بر آری بعد سه یا پنج دم ✤
هم روا باشد ترا ای محترم ✤ ور زیاده بکشی تا بست و پنج ✤ بعد رنج آری بدست خویش گنج ✤
بزرگان فرموده اند که در ذکر خفی باین طریق منفعت بسیار است در اندک روز فتح باب شود و طریق این
است حبس دم کرده لفظ الله بسکون ها در دل خود ضرب دهد و انگشت ابهام دست راست بر گوش راست
نهد و ابهام دست چپ بر گوش چپ نهد و انگشت سبابه دست راست بر چشم راست نهد و سبابه دست چپ
بر چشم چپ نهد و انگشت وسطی از هر دو دست بر بینی نهد و باقی انگشت خنصر و بنصر بر دهان نهد و لفظ
الله گویان در دل خود ضرب دهد و صورت پیر خود تصور کند تا ثمرهٔ آن بیش دهد امید هست که در هفت روز
مشاهده یابد ان شاء الله تعالی فرد لب به بند و گوش بند و چشم بند ✤ ور نه یابی وصل حق بر من بخند ✤
وفی تحفة المریدین ذکر بر دو نوع ست ذکر تقلیدی و ذکر تحقیقی ذکر تقلیدی آن ست که
بی تلقین از کامل مکملی از افواه عوام یا از روی رساله یاد گیرد و بآن مشغول شود و آن را چندان اثر نباشد
و ذکر تحقیقی آنست که از صاحب تکمیلی که مجاز و مرخص در ارشاد شده باشد از صاحب دیگر ثمره حتی

اتصلت السلسلة الی النبی علیه السلام تلقین یافته باشد و بر دست او توبه کرده و از جمیع ما سوی الله رو
تافته باشد و متصرف شخص مجرب است که ذکر تقلیدی چندان نتیجه نمیدهد بخلاف ذکر تحقیقی که ارباب حقیقت
بمقصود در رسیده اند اعلم ان من شرائط الذکر ان یکون الذاکر علی طهارة کاملة من الوضوء والغسل
وطهارة البدن وطهارة الثیاب وطهارة الموضع وقیل وان اغتسل بدل الوضوء کان افضل وقد
ثبت باجماع الامة ان الغسل افضل من الوضوء قال ابا یزید البسطامی لم ازل ثلثین سنة
کلما اردت ان اذکر الله تعالی اتمضمض واغسل لسانی اجلالا لله وقیل کان یغسله بماء الورد
وقال ابو میسر لا یذکر الله تعالی الا فی مکان طیب وان یقعد مربعا متوجها الی القبلة واضعا یدیه
علی فخذیه او یاخذ براحة کفه الیسری ظهر کفه الیمین وباطن ابهامه الیسری ظاهر ابهام الیمنی
کما فعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویتربع فی وقت الذکر بیت مظلمة لا یدخله شعاع الشمس
وضوء النهار در کنز مذکور است که مربع نشستن در همه اوقات منهی است الا در وقت ذکر کردن که خواجه عالم
چون نماز گذاردی در مقام خویش مربع بذکر گفتن نشستے تا آفتاب برآمدی وفی الارشاد ویکون الذاکر
فی حال ذکره اما مغمض العینین او فی مظلم لا یحتاج ان یغمض عینیه وان کان فی موضع مضیء
یغمض عینیه فهو اجمع لهمه ای طالب صادق اگر ذکر باخلاص نباشد و بغفلت باشد چندان
فائده نمیدهد بلکه خوف عظیم باشد چنانچه حدیث قدسی است من قال الله وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین
الله وفی روایة فعلیه لعنة الله قال بعضهم صحبت ابا حفص النیشاپوری اثنین وعشرین سنة
ما رایته ذکر الله عز وجل علی حد الغفلة ما کان یذکره الا علی سبیل الحضور والتعظیم وکان اذا ذکر الله
تغیر علیه حاله ولقد صدق من قال ~ دل آگاه می باید وگرنه ؛ گدا بر خطر بی یاد خدا نیست ؛ وفی کنز
العباد فی الاخبار ان ثلثة اشیاء لا یزن عند الله تعالی قدر جناح بعوضة الصلوة بالعادة والذکر بالغفلة
والصلوة علی النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بغیر الحرمة ~ سبحه در دست تو همی گوید ؛ دل بگردان
مرا چه گردانی ؛ وقال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت الغیر فعلم ان الذکر بالغفلة لا فائدة
فیه ولا یخفی ان للذکر فوائد کثیرة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب ثم شرط هفتم
آنکه دائم در فکر بودن است وقال الله تعالی الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون
فی خلق السموات والارض وقال علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة وقال علیه السلام

من غیر حرمة

تفکر ساعة خیر من قنوت لیلة وللہ در قائلہ سے باہر کہ ذکر و فکر نمود ندز ابتدا ❊ ذکرش شہد آمد و فکرش چو انگبین ❊ قال حکیم التفکر سراج القلب یرایہ خیرہ و شرہ و منافعہ و مضارہ و کل قلب لا تفکر فیہ فہو فی ظلمات یخطی و قال بعضہم التفکر نقد العمل و حفظ من الخلل و قیل التفکر مراٰة فناء الدنیا و زوالہا و میزان بقاء الاخرة و دوامہا و فی الخالصة عن الجنید رح انہ قال التفکر اعلی من العبادة لان العبادة ینقطع عن المؤمن فی الجنة و التفکر لا ینقطع عنہ و فی الخالصة فقال اہل الحقیقة التفکر ہو احضار ما فی القلب من معرفة الاشیاء و حکی انہ قیل لابراہیم بن ادہم قدس سرہ انک تطیل الفکرة فقال الفکر مخ العقل فی التنبیہ روی عن بعض الصحابة رضی اللہ عنہ انہ قال من عجز عن فضل العلماء فعلیہ بالفکر و پیغمبر فرمودہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تفکر یکساعت بہتر از طاعت آدمیان و پریانست فی شمائل الاتقیاء حضرت عائشہ رض فرمودہ کان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم دائم الفکر و طویل الحزن در رسالہ فیروز شاہی مذکورست بدانکہ تفکر بر سہ نوع است یکی تفکر در عیبہای نفس خود تا آنرا باصلاح آرد و این بمنزلہ عبادت یک شبانہ روزست دوم تفکر در نعمتہای باریتعالی در حق بندہ تا شکرانہ آنرا بطاعت بگذارد و این بمنزلہ عبادت یک سال ست و سوم تفکر در آفرینش باریتعالی آسمانہا و زمین ہا را و استدلال بر وحدانیت باریتعالی جل جلالہ و این بمنزلہ عبادت شصت سالہ ست بدانکہ بنا بر این ست کہ من خرج من مخرج البول مرتین فکیف یتکبر چون مبتدی باین فکر مشغول باشد منتہی شود کلان من عرف نفسہ فقد عرف ربہ یعنی ہر کہ شناخت نفس خود را بعجز و نقصان بتحقیق شناخت پروردگار خود را کہ توانا ست و کامل و قوی احتمال دارد کہ معنی این باشد کہ ہر کہ شناخت نفس خود را کہ دشمن اوست و دزد درونست شناسد خدای خود را چونکہ وقتیکہ دزد داند کہ صاحب خانہ واقف شد البتہ دور شود و صاحب خانہ واقف اسرار شود کہ عرفان حق ست یا گوئیم کہ وقتیکہ شناخت نفس خود را کہ فانی ست و وجود موہومی دارد کل شیئ ہالک الا وجہہ لہ الحکم و الیہ ترجعون پس شناسد کہ خدای تعالی جل شانہ باقی ست و وجود وجود اوست دیگر ما سوی اللہ وجود موہوم ست چنانچہ پیغامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قول لبید را تحسین کردہ انہ الا کل شیئ ما خلا اللہ باطل و کل نعیم لا محالة زائل ای طالب صادق شیطان ہیچ وقت دخل نمیکند مگر وقت ہستی وقتیکہ معنی من خرج من مخرج البول فکیف یتکبر پیش گیرد پس شیطان دخل نمیکند در رسالہ خواجہ جنید مذکورست کہ اوقات تفکر و تاثیر آن اینست کہ اگر تفکر بعد از ظہر کند حضور و رضا و تسلیم

حاصل شود و در نیم شب روشنائی دل و یقین یابد و عیوب نفس و هوا معاینه شود و در سحرگاه کشف باطن و
معرفت رو نماید و از عقبی چیزی نمودار شود و مستجاب الدعوات گردد و فی رسالة الغریب مسطور است
که فکر در ازل و ابد کنند که در ازل با من چه کرده اند و در ابد چه خواهند کرد پس باید که مردم در همه وقت در فکر باشند
که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم متواصل الاحزان ودائم الفکر قال الفقیه اذا اراد الانسان
ان ینال فضل التفکر فلیتفکر فی خمسة الاشیاء اولها فی الآیات والعلامات والثانی فی النعماء والثالث
فی ثوابه والرابع فی عقابه والخامس فی احسان الله وجفائه وما یتفکر فی ما سوی ذلک فذلک وسوسه
فکرهم ان کان فی غیر الحبیب ٭ ما لکم فی نشاة الاخری نصیب ٭ وفی مختصر الکفایة الشعبی
روی ان الحسن البصری رضی الله تعالی عنه کان یقول لعیاله لا تکلمونی فی ثلثة اوقات احدها عند
الاکل فانی اتفکر عند کل لقمة ان هذا اللقمة یکون زادا الی الجنة ام یکون الی النار والثانی عند النوم
فانی اتفکر انه کیف یکون نومی فی القبر والثالث عند الفراغ من الصلوة فانی اتفکر اقبل منی او رده
علیّ بدانکه تفکر کردن در ذات باریتعالی ممنوع است لقوله علیه السلام تفکروا فی آیاته ولا تتفکروا
فی ذاته فی رسالة المرصاد قال علیه السلام انه مر علی قوم یتفکرون فقال لهم تفکروا
فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله تفکر در ذات ممنوع است جز خاص الخاص که حق تعالی بعضی از
رموز و سری از اسرار بدیشان کشف کرده است و فی عین العلم قال علیه السلام لا تفکروا فی ذات
الله تعالی والعقل تحیر عنه تحیر الخفاش عن ضوء النهار وحقائق الصفات کذلک فلا یطیقه الا
الخواص احیانا اگر در ذات تفکر کنند در فکر افتند کما فی المشکوة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله تعالی علیه وآله وسلم یاتی الشیطان احدکم فیقول من خلق کذا من خلق کذا حتی یقول من
خلق ربک فاذا بلغه فلیستعذ بالله متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال هذا خلق الله الخلق فمن خلق الله فمن وجد من ذلک شیئا
فلیقل آمنت بالله ورسوله متفق علیه پس معلوم شد که فکر در ذات باریتعالی کردن بکفر میکشد نعوذ
بالله من ذلک و در فصل الخطاب آورده که مقام بزرگترین تفکر در ذات و صفات وی است سبحانه ولیکن
چون خلق طاقت آن ندارند و عقول بدان نرسد شریعت نهی فرموده است و گفته در وی تفکر مکنید
و این دشواری از پوشیدگی جلال حق است سبحانه لا بلکه از روشنی است که بس روشن است و بصیرت آدمی

ضعیف ست طاقت ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیر شود چنانکه خفاش بروز نمی بیند که چشم او ضعیف
ست طاقت نور آفتاب ندارد و شب چون اندک مایه نور آفتاب مانده باشد از آنکه چیزها بشب ظاهر تر است
ولیکن بروز بس ظاهر ست و چشم عوام خلق درین درجه اند اما صدیقان و بزرگان را طاقت این نظر باشد
ولیکن بر دوام بر آن هم بطاقت نشوند چنانکه در چشمه آفتاب تواند نگریست لیکن اگر مداومت کند بیم آن
باشد که نابینا شود همچنین درین نظر هم بی عقل بود ولا یخفی فان للفکر فوائد غیر متناهیة لا یحتمل
هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب ❊ شرط ششم آنکه در خوردن رعایت کند یعنی
زیاده خورد و نه کم چنانچه از عبودیت باز ماند و مردن کشد لقوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا و ان خیر
الامور اوسطها و فی خزانة المفتیین والنبی علیه السلام ما اکل فی جمیع عمره الا بسبع لقمات ولا یجوز تقلیل
الاکل حتی یضعف عن اداء الفرائض والسنن ای درویش باید که پای از اعتدال بدر نکشی که اگر بحد
هستی رستی نظم معتدل گشت هر که اهل دل ست ❊ در جمیع امور معتدل ست ❊ هر که بیرون نهد ز اعتدال قدم
زود در عرصهٔ زوال افتد ❊ قال الغزالی رح فی الاحیاء اعلم ان المطلوب الاقصی والمقصود الاعلی فی
جمیع الاحوال والاخلاق الوسط ان خیر الامور اوسطها والعالم یدرک ان المقصود الوسط لان
الطبع اذا طلب غایة الشبع فالشرع ینبغی ان یمدح غایة الجوع حتی یکون الطبع باعثا والشرع
مانعا فیتقاومان ویحصل به الاعتدال وقال الشیوخ شیخ شهاب الدین السهروردی قدس
سره اذا بالجوع ان لا ینقص من عادته الا بمثل اذن السنور وکذلک ینقص کل یوم او یومین مثل ذلک
حتی یقل قوته فان نقص عن القوت المعتاد قدر اکثر اد فعة واحدة تضره الجوع ولا ینفعه و در شرح
مختصر مذکور ست که طعام بر چند وجه ست یکی فرض ست که از ترس هلاکی خورد درینوجه ثواب اجر بسیار
ست و اگر به نیت اداء شرع خورد نیز ثواب و اجر بسیار ست قال علیه السلام المؤمن القوی احب الی
الله تعالی من الضعیف و اگر برای زیادتی قوت خورد مباح ست نه ثواب و نه گناه و اگر برای سیری
خورد حرام ست اگرچه طعام حلال باشد مگر به نیت صوم یا برای خاطر مهمان یا اگر بکسی مهمان شود
بدانکه یکی از آداب طعام آنست که هر دو دست را پیش از طعام بشوید قال رسول الله صلی
الله تعالی علیه وآله وسلم الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر و دیگر هر دو دست شستن بعد از طعام
لقوله علیه السلام الوضوء بعد الطعام ینفی اللمم و بعضی از علما گویند که دست شستن قبل الطعام

سنت موسیٰ ست علیہ السلام و ست شستن بعد الطعام سنت حضرت خاتم النبیین ست صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و دیگر تسمیہ گفتن قبل از طعام ست لقولہ علیہ السلام من احب ان یکثر خیر بیتہ فلیتوضأ
اذا حضر غداءہ ثم یقول بسم اللہ و بعضی از علما می گویند مستحب آنست کہ در لقمہ اول بسم اللہ گوید و در لقمہ
دوم بسم اللہ الرحمن و در لقمہ سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم گوید و دیگر از آداب این طائفہ آن ست کہ در حین
طعام خوردن غافل از منعم حقیقی نباشد و بعضی از اہل سلوک فی حین الاکل بذکر یا بمراقبہ مشغول
می باشند و بعضی عند الشروع فی الاکل شروع بتلاوت سورۂ از قرآن میکنند تلاوتی کہ مقرون بتدبر
و تفکر باشد چون تشریح طعام و آداب آن شنیدی و دریافتی اکنون حد جوع بگوش ہوش بشنو و دریاب
و فی خلاصۃ السلوک قال اہل المعرفۃ الجوع مقام الاولیاء و طعام الانبیاء و قال علیہ السلام
سید الاعمال الجوع و قال النفسی فی لباس الصوف و فی العوارف حد الجوع ان یلذ فاذا لم یقع
الذباب علی بزاقہ دل علی خلو المعدۃ من الدسومۃ و صفاء البزاق کالماء الذی لا یقصد
الذباب روی ان سفیان الثوری و ابراہیم ابن ادہم کانا یطویان ثلثا و کان ابوبکر رضی اللہ
عنہ یطوی ستا و کان عبد اللہ ابن الزبیر یطوی سبعۃ ایام و فی مطالب المؤمنین و لا یاکل
کل یشتہیہ لانہ من السرف قیل کل ما کان للہ تعالی فلیس من السرف و ان کثر و ما کان لغیرہ
فہو سرف و ان قل و قیل الجوع کسحاب فاذا جاع لقلبہ قطر الحکمۃ قال ابو یزید الجوع
نور و الشبع نار و الشہوۃ مثل الحطب یتولد منہ الاحراق و لا تطفی نارہ حتی تحرق صاحبہ
و فی اخلاص الصوفیۃ قال اہل المعرفۃ الجوع مقام الاولیاء و طعام الانبیاء قال اہل الشر
الجوع تہذیب الاولیاء و تعذیب الاعداء قال اہل الطب الجوع ینفی الداء و یقوی الدواء و فی
خلاصۃ الحقائق قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ضحک الجائع خیر من بکاء شبعان
و عن احمد بن ابی الحواری انہ قال ما اطعمت نفسی طعاما منذ اربعین سنۃ الا وقت الذی
اباح اللہ لی المیتۃ و قال حکیم من یشبع یوما خرج منہ عقل لا یرجع الیہ ابدا و حکی ان رجلا
قال لابی مقاتل السمرقندی ان النوم یوذینی علمنی شیئا فقال اقل الاکل یا بنی ہر کہ خواہد کہ تحصیل
کمالات کند و بدرجہ کمالات رسد و مقامات عالیہ بدست آرد این چہار چیز بر خود لازم گیرد قلۃ الکلام
و قلۃ صحبۃ بالانام و قلۃ المنام و قلۃ الطعام و روی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ

قال ان الشیطان لیجری من بنی آدم مجری الدم الا فضیقوا مجراه بالجوع والعطش وحکی
عن بشر بن الحارث انه قال الجوع یصفی الفؤاد ویمیت الهوی ویورث العلم الدقیق وفی
خلاصة السلوک روی عن عمر بن الخطابؓ انه کان یاکل فی کل یوم ولیلة مرة واحدة
وکان اکله احدی عشر لقمة وکان اذا رای رجل یکثر الاختلاف الی القصاب ضربه بالدرة
روی عن ابی بکر الصدیقؓ انه کان یدخل الخلاء فی کل اسبوع مرة وحکی ان
ابراهیم بن ادهمؒ اذا جاع نادی باعلی صوته وقال ابن ملوک الارض من هذا الطرب فقیل
وای طرب مع الجماعة قال ان الله تعالی اطعم المجوس وهم یعبدون النار ولا یطعم الذی
یطلب رضائه اللیل والنهار وقال بعض الحکماء خمسة اشیاء ابتلی بها الناس وکان
هلاک دینهم فیها الاول حب الشبع وفیه قساوة القلب الثانی حب النوم وفیه نقصان العمر
والثالث حب الراحة وفیه الافلاس من العمل الصالح والرابع حب المال وفیه حساب طویل
وعذاب شدید والخامس حب الثناء وفیه ذهاب السنة وابطال الاعمال وقال حکیم ان
البطون اذا شبعت صارت الارواح اجساما واذا جاعت صارت الاجسام ارواحا وفی
القشیری وقال ابو محمد عبدالله بن محمد الخرازؒ الجوع طعام الزاهدین والذکر طعام العارفین
بدانکه گرسنگی را چند فائده ست اول وجود ظاهری همیشه صحیح باشد که منبع همه امراض بسیار خوردن ست
زیر خوردن بروزی صد بمیرد ✤ زکم خوردن کسی را تب نگیرد ✤ ای برادر هیچ چیزی شکسته
قیمت ندارد مگر دل که هر چند که شکسته تر قیمتش بیشتر این سخن را یاد گیر که چون موسی علیه السلام گفت
الهی ترا کجا جویم فرمان رسید که نزد یک شکسته دلان گفت الهی شکسته تر از من کسی نیست فرمان آمد که پس انجا هم
همارین معنی گفتند که اگر درویشی را شبی بفاقه میگذرد آن شب شب معراج او بود اتفاق کرده
گفته اند که اگر فرعون گرسنه بودی اصلا دعوی خدائی نکردی چنانچه گفتند که هر که شکم سیر دنماز رود
شیطان او را در کناره گیرد و اگر گرسنه که خفته باشد بگریزد و گفتند که گرسنگی ابریست که جز باران رحمت
و هدایت نبارد و سیری آفتی و بلائی ست که جز کفر و معصیت نه زاید ✤ قدسی من جاع بطنه وحفظ
لسانه ✤ علمته الحکمة ولو کان کافرا ✤ وحکی ان ابا حنیفةؒ کان اکله یشبه اکل
الطیر وفی الخلاصة عن یحیی بن معاذؓ انه قال من کثر شبعه کثر لحمه ومن کثر لحمه

کثر شهوته ومن کثر شهوته کثرت ذنوبه ومن کثرت ذنوبه قسی قلبه ومن قسی قلبه غرق فی الآفات
نظم چون خوری بیش ثقیل باشی تو ؛ کم خوری جبرئیل باشی تو ؛ کم خوری ذهن و فطنت و تمیز ؛
پرخوری تخم خواب و آلت نیز ؛ بدانکه تخم طعام تخم آبست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت
تخم دوزخ حکی عن ذی النون انه قال ما شبعت قط الا عصیت او هممت بمعصیة حضرت
شمس الدین رحمة الله علیه روایت کرده که روزی حضرت مولانا قدس سره العزیز فرموده اند که در
وجود آدمی سه هزار مار ست و هر هزار مار بیک لقمهٔ اکل زنده میشود و اگر از سه لقمه یک لقمه کم کنی هزار
مار در نفس تو مرده میشود و اگر دو لقمه کم کنی دو هزار مار کم میشود وقال علیه السلام لیس شئ ابغض
علی الله عز وجل من بطن ملآن وقال یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله علیه لو کان الجوع
یباع فی السوق کما کان سائر الاشیاء ینبغی لطلاب الآخرة اذا دخلوا السوق ان لا یشتروا غیره
وقال سهل بن عبد الله لما خلق الله تعالی الدنیا جعل فی الشبع المعصیة والجهل وجعل فی الجوع
الحکمة والعلم وقال یحیی بن معاذ الجوع للمرید ین ریاضة وللتائبین تجربة وللزهاد سیاسة وللعارفین
مکرمة قال ابو علی رودباری اذا قال الصوفی بعد خمسة ایام انی جائع فالزموه بالسوق ومروه بالکسب
وفی جوامع الکلم قیل لممشاد الدینوری رحمة الله اذا جاء الفقیر ای شئ یعمل فقال یصلی قیل
فان لم یقدر قال ینام قیل فان لم یقدر فقال ان الله لا یخلی الفقیر عن احدی ثلث اما قوة او غذاء
او اغذیة وقال لقمان لابنه اذا امتلأت المعدة نامت الفکرة وخرست الحکمة وقعدت الاعضاء عن
العبادة وقال علیه السلام ان اهل الجوع فی الدنیا هم اهل الشبع فی الآخرة وقال امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی
الله تعالی عنه ایاك والبطن فانها ثقل فی الحیوة ونتن فی الممات بدانکه این گرسنگی کرا دهند و کرا بخشند که ذلك
فضل الله یؤتیه من یشاء و گفته اند که طعام چنان خوری که تو او را خورده باشی نه چنان که او ترا بخورد چنانچه
اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد حکایت میکنند که درویشی شب در بر طعام
بخوردی و تا سحر ختم قرآن بکردی صاحبدلی بشنید و گفت اگر نیم نان بخوردی و بخفتی بسیار ازین فاضلتر
بودی **بیت** اندرون از طعام خالی دار ؛ تا درو نور معرفت بینی ؛ تهی از حکمتی بعلت آن ؛ که پری از
طعام تا بینی ؛ نعم من قال **فرد** گرچه خدا گفت کلوا واشربوا ؛ لیک نگفتست بخور تا گلو ؛
بدانکه اصل همه ریاضتها کم خوردنست و ظلم بر نفس نمودنست چنانچه حق سبحانه و تعالی وحی کرد

مهتر داؤد علیه السلام را عاد نفسك فان محبتی عداوتها عربیه وخالف النفس والشیطان واعصهما ، وانهما مخضاك النصح فاتهمه ، ولهذا قال قاضی شریح العجب ان کل حیوان یهرب من عدوه ویخالفه الا الآدمی فانه یتبع عدوه ویؤلفه کذا فی کفایة الشعبی ولابد للمجاهد ان یجاهد مع النفس والشیطان نقل ست از امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره گفت که من صد وهفتاد و دو روز هیچ چیز نخوردم واگر سنت نمی بودی هیچ چیز نمی خوردم تا نپنداری که بزرگان دین مطلب را باسانی یافته اند کار آسان نیست با درگاه او خاک می باید شدن در راه او زخم خوردم روز و شب دراز تا بصد زاری درمن کردباز ، کما قال الله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الآیة وبعضی از علما در تقلیل طعام بنوعی مبالغه کرده اند که بنا بر غایت کم خوردنی نماز ایستاده نتوانستند گزارد وبهتر آنست که طعام چنان خورد که ثلثان جوع او برود ویك ثلث جوع بماند چنانکه از سه رغیف سیر شود دو رغیف بخورد و آنچه شیخ مجد الدین گفته که اشبع الزنجی وکده نسبت بمبتدیان نخواهد بود وفی ارشاد المریدین باید که از نیم من طعام شرعی در شب و روز زیاده نخورد وکمتر از نصف سیرامی طالب صادق هرآنکس که گرسنگی اختیار کند باید که چهار موت بر خود لازم گیرد یکی موت ابیض وآن گرسنگی ست ودوم موت اسود وآن صبر کردن ست بر عداوت مردم وسوم موت احمر وآن عبارت ست از مخالفت نفس وچهارم موت اخضر وآن عبارت ست از پاره های کهنه بر خرقه دوختن ویروی ان رابعة العدویة کانت مریضة فدخل علیه الحسن عائدا وقال لها ما تشتهین قال اشتهی تمرة منذ اربعین سنة قال فما یمنعك من ذلك وانت فی معدن التمر قال اخاف من نفسی ان اعطیتها مرادها قد طمعت فیما هو اکبر منها فیاخذنی الله تعالی بذلك قال الحسن البصری رحمة الله تعالی لما خرجت من عندها رایت غرابا یطیر وقد اخذ تمرا فی رجلیه فلما انتهی حذاء منزلها القاها فاخذتها وادخلت علیها وناولتها ایاها فجعلت ترده وتقول لا ادری من نخل الظالم هی او من نخل مظلوم ثم قالت الا فان التمر حرام علی حتی تلقی الله تعالی وحکی ان ابا بکر بن طرحان رحمة الله کان جالسا فی اصحابه فقال انی اشتهی منذ ثلثین سنة ان اری ماء جاریا وعنبا معلقا فی الکرم فقال له واحد من اصدقائه انك تعلم ان لی کرما ورثته من اجدادی حلالا وفیه ما تشتهی و لو تفضلت بالخروج معنا لامبیذك وعظمت المنة علی بذلك فتعلل وقال انتظر حتی کنت ادخل

علیه بعد اربعة ایام وافول ان انتظر العدة فلا تجیب فقال فی الیوم الرابع یا فلان
عففت نفسی من البلوغ الی ههنا منذ ثلثین سنة فیقیم من ان اعطی شهوتها فی آخر
العمر کذا فی کفایة الشعبی و در حکایت آمده است که ابو القاسم صفاری سی سال نفس
خود را نان گندم نداد نفس او الحاح کرد و گفتن گرفت که یکبار نان گندم بچشان شیخ قبول
نمی کرد شبی خواجه کائنات صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را در خواب دید و فرمود که نفس
خود را بمراد برسان یکبار او را نان گندم بخوران گفت یا رسول الله نفس من گستاخ خواهد شد و
درجه من ناقص خواهد شد فرمود که درجه تو ناقص نخواهد شد یکبار او را نان بده گفت یا رسول الله
بنده باشم که امر شما بجا نیاورده باشم چون از خواب بیدار شد روزه صایم شد و چون شب نزدیک
رسید نفس او در گفتن گرفت که وقت افطار نزدیک رسیده نان گندم می باید شیخ گفت نان
جو موجود است و نان گندم من ندارم هم برین قناعت کن نفس گفت و لیکن بحضور خواجه کائنات
کرده یا بقرار سان همچنان بود که مردی آمد و قرص گندم پیش شیخ نهاد و شیخ گفت ای نفس من
بخور نفس گفت پیش ازین سی سال گاه گاهی نان گندم بخورده ام فاما شهد وقتی نچشیده ام اگر
لطف فرمائی قدری شهد بیار تا همراه این قرص مرا بدهی و من بعد ازین آرزوی دیگر نخواهم
کرد شیخ گفت ای نفس نان گندم قبول کردم و از برای شهد هم گفتن گرفتی و بر مراد های شهد
نیست نفس الحاح می کرد و شیخ رد میکرد ناگهان مردی آمد کاسه پر از شهد گرفته پیش شیخ نهاد
و شیخ بترسید و از حالی بحالی شد و انگشت بر شهد زد و گفت الهی من بیچاره چه خطا کرده ام که مرا
میرانی و نفس را بمراد او میرسانی این بگفت و جان بداد از آسمان ندا شنیدند که وصلت الحبیب الی الحبیب
گفتند که هر کرا الهی پیش آید بروح آنحضرت نان گندم و شهد بدهم او بکفایت رسد شعر ستر چه
پوشیده شد جامه چه کهنه چه نو • نفس چو آرام یافت دانه چه گندم چه جو • و لله در قائله شعر
والنفس کالطفل ان تهمله شب علی • حب الرضاع وان تفطمه ینفطم •
ولذا قیل یکفی ابن آدم لقیمات یقمن صلبه وقال عیسی علیه السلام للحواریین
اجیعوا بطونکم لعلکم ترون ربکم بقلوبکم خوش گفت آنکه گفت بیت نفس
قانع گر گدائی میکند • در حقیقت پادشاهی میکند • و در اخبار صحیح آمده است از امیر المؤمنین

علی کرم اللہ وجہہ لما رجعنا من غزوۃ خیبر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرحبا
بقوم قد قضوا الجہاد الاصغر وبقی الجہاد الاکبر قیل یا رسول اللہ وما الجہاد الاکبر
قال جہاد النفس فالمجاہد من جاہد لنفس التی بین جنبیہ وفی عین العلم وکان علیہ
السلام یعقد الحجر علی البطن من الجوع شعر وشدّ من سغب احشاءہ وطوی
تحت الحجارۃ کشحًا مترف الادم حدیث قدسی یا احمد ہل تعلم بایّ وقت یتقرب
العبد الی قال لا یا رب قال اذا کان جایعا وساجدا یا احمد مثل النفس کمثل النعامۃ[شترمرغ] اذا
طعمت تاکل الکثیر واذا حملت علیہا لا یتطیر وکمثل الدفلی[نبات] لونہ حسن وطعمہ مرّ یا احمد
ان اہل الاخرۃ قد صارت الدنیا والاخرۃ عندہم واحدًا یموت الناس مرۃ واحدۃ و
یموت واحدہم کل یوم سبعین مرۃ من مجاہدۃ انفسہم ومخالفۃ ہواہم وفی
رسالۃ عجالۃ الوقت ہر مقداری کہ بخورد و نزدیک بعضی علامت جوع صادق آنست ہرگاہ
کہ رغیف یابد فرق نکند از گندم ست یا جو و بعضی گفتہ اند کہ جوع صادق آنست چون رغیف آید
انتظار ادام نکشد وفی شرعۃ الاسلام ولا یاکل من غیر جوع فانہ یوجب المقت کما لا یضحک
من غیر عجب[غضب] اما حال اہل کمال از کم و بسیار خوردن طعام مساوی ست بعضی ازین طائفہ
بعد ازاربعین افطار بہ نیم خرما میکردند و بعضی روزی سہ چہار مرتبہ طعام میخوردند مقدار
یک گوسفند بلکہ زیادہ و از طائفہ اولی پرسیدند کہ آتش جوع شما چگونہ تسکین می یابد گفتند ذکر الٰہی
تسکین آتش جوع آب میکرد و از طائفہ دویم پرسیدند کہ این ہمہ طعام ہضم چگونہ میشود گفتند ذکر
بہجت ہضم طعام آتش میکرد و منہم من کان ینقص کل لیلۃ قدر الاسبوع ربع الرغیف
حتی یفنی الرغیف فی کل شہر ومنہم من کان یوخر الاکل ولا یعمد فی تقلیل القوت ولکن
یعمد فی تاخیرہ بالتدریج حتی یندرج لیلۃ فی لیلۃ وقد فعل ذالک طائفۃ انتہی طیّہم
الی سبعۃ ایام وعشرۃ ایام وخمسۃ عشر یوما الی الاربعین وفی تحفۃ المریدین ہر کہ چہل
روز چیزی نخورد از عجائب بروی آشکارا شود ولا یخفی ان فی قلتہ لقلۃ اکل الطعام فوائد
غیر متناہیۃ لا یوسع ہذا المختصر ضبطہا واللہ اعلم بالصواب ہم شرط نہم آنکہ حلال خوردن
وحلال پوشیدن ست اما اکل الحلال فلقولہ تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و

لقوله علیه السلام من اکل الحلال اربعین یوما نور الله تعالی قلبه واجری ینابیع الحکمة
من قلبه ولسانه وفی خلاصة السلوك الحلال الذی ینقطع حق الغیر عنه وقال سهل بن
عبدالله الحلال ما لا یعصی الله فیه وایضا الحلال هو الذی لا ینسی الله فیه وقال حکیم
الحلال الذی لا یندم من اکله فی الدنیا ولا یؤخذ فی الآخرة وفی اخلص الخالصة حکی ان رجلا
من السلف اراد طلب الحلال فدخل الشام وتفرد باکل الحشیش حتی اخضر بطنه فرای
فی المنام الآن صفا بطنك من الحرام وفی خلاصة الحقائق وحکی عن ذی النون المصری انه
کان جائعا محبوسا فبعثت الیه امرأة صالحة طعاما علی ید السجان فلم یاکل منه
ثم اعتذر وقال جاءنی علی طبق ظالم وحکی ان بشرا کان لا یشرب الماء من الانهار التی
حفرها الامراء لان النهر سبب لجریان الماء ووصوله الیه وان کان الماء مباحا فی
نفسه وفی شرح قصیدة البردة والانسان لما اعتاد اکل النعم فی خوان الملوك لا بد
من ان یصبر من النعم فعلیك اولا بان تسعی بطلب الحلال فان المجاهدات والطاعات
بقوة الغذاء والحرام لا یورث الا ضلالة قال الامام حجة الاسلام رحمه الله العبادة
مع اکل الحرام کالبناء علی امواج البحر در حدیث آمده ست که هر که یك لقمه حرام خورد چهل
روز نه فریضهٔ او ونه نافلهٔ او قبول ست ونه دعاء او مستجاب وهر که لقمهٔ حلال باشد نوری
ازو پیدا شود نقلست که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفت که شبی در مسجد بیت المقدس
رفتم وخود را در بوریا پیچیدم که خادمان شب آنجا کسی را رها نمیکردند چون پارهٔ شب برفت
در مسجد گشاده شد پیری پلاس پوش در آمد با چهل یار پلاس پوش بر در محراب شد ودو رکعت
نماز گزارد وپشت بمحراب باز داد یکی از ایشان گفت که کسی در مسجد ست که از ما نیست پیر تبسم
کرد وگفت پسر ادهم ست که چهل شبا روز ست که حلاوت طاعت نمی یابد چون شنیدم گفتم نشانی
صحیح ست از بوریا بیرون آمدم وپیش رفتم وسلام کردم گفتم نشان راست میدهی بخدای [illegible]
که بگوئی که آن بچه سبب ست گفت فلان روز در بصره خرما خریدی یك خرما فتاده بود پنداشتی
که از آن تست آنرا برداشته در خرماهای خود نهادی ابراهیم گفت چون این شنیدم باز بصره
شدم وبحلی خواستم وخرما فروش بر من حلال کرد وگفت چون کار بدین باریکی ست من ترك

خرما فروشی کنم و دکان را برانداخت و از ابدالان گشت و فی ارشاد المریدین قال النبی صلی
الله علیه وسلم طلب الحلال فریضة بعد الفریضة وقال بعضهم طلب الحلال فریضة
علی الکل وترک الحلال فریضة علی هذه الطائفة لاحد الضرورة وقال علیه السلام
ان الله تعالی ملکا علی بیت المقدس ینادی کل لیلة من اکل حراما لم یقبل منه صرف
ولا عدل فقیل الصرف النافلة والعدل الفریضة وقال علیه السلام العبادة علی عشرة
اجزاء فتسعة منها فی طلب الحلال وقد روی ان الصدیق رضی الله عنه شرب لبنا
من کسب عبده ثم سأله فقال تکهنت لقوم فاعطونی فادخل اصبعه فی فیه وجعل
یقیٔ حتی قال ظننت ان نفسه استخرج وحکی ان حکیما من الحکماء رای حکیما آخر
فقال کم وجدت عیوب الناس قال ان الله تعالی خلق اربعة عشر بحورا سبعة فی السماء
وسبعة فی الارض فلو اغتسل العبد فی هذه البحور کلها لا تطهر ما لم یحفظ نفسه من
الحرام وفی خلاصة السلوک وحکی ان موسی علیه السلام مر برجل وهو ساجد
یبکی ویسیل دموعه فقال موسی عم یا رب اما ترحم عبدک قال جل جلاله لا ارحمه
ولو مات من بکائه لان فی بطنه طعاما حراما وعلی جسده کسوة حراما وعن السری
انه قال انتهیت الی حشیش فی جبل وماء یخرج منه فتناولت وشربت واکلت من ذلک
الحشیش وقلت فی نفسی ان کنت قد اکلت یوما حلالا فهو هذا الیوم فهتفنی هاتف
ان القوة التی وصلت وصلتک ندمت باکیا شعر یقول لی الجهول بغیر علم ٭ دع
المال الحرام وکن قنوعا ٭ فلما لم اجد مالا وجدلا اولا اکل حراما مت جوعا ٭ وروی
فی الاخبار ان رجلا کان یقول اللهم ارزقنی حلالا واسعا فنودی منه فان ذلک کان
رزق الانبیاء ولکن قل اللهم رزقا واسعا لا تؤاخذنی به کذا فی کفایة الشعبی وفی
روضة العلماء قیل فی تفسیر قوله تعالی واوحی ربک الی النحل الآیة لما اکل النحل
طیبا حلالا صار روثها وحدثها طعاما للملوک وهو العسل قال الله تعالی فیه شفاء
للناس فکیف ابن آدم اذا اکل حلالا لا یصلح لصحبة الله تعالی واذا اصلح لصحبة الله
تعالی دخل الجنة قال علی رضی الله عنه ان آدم علیه السلام لما تناول من الشجرة

المشیئة وسبط الی الدنیا فقاء فقاء متعمدا فوقع علی الارض فنبتت منه شجرة
السم فتناول منه الحیة فصار سما واصل السم من ذلك فلما تاب آدم بقی فی
نفسه قوة تلك الشجرة فتولد منه قابیل فکیف حال من کان طعامه ما حراما
اما یضره فی الدنیا او فی الآخرة وفی تنبیه الغافلین عن انس بن مالك قال قلت یا
رسول الله ترك لقمة حرام احب الیك ام الف رکعة تطوعا قال ترك لقمة حرام
احب الی من الفی رکعة تطوعا وقال بعض المفسرین فی قوله تعالی واوحی ربك الی النحل
الی قوله وفیه شفاء للناس ان النحل یکون لهم رئیس یحفظهم عن تناول ما لا یحل لهم حتی
یکون العسل التی یاتی منهم شفاء للناس فان تناول واحد منهم ما لم یحل فان
الرئیس یمنعه من ان یضع العسل فی الموضع الذی یضع سائر النحل ویقول له انك
قد اکلت ما لا یحل لك فلا تخلط عسلك مع العسل الآخر فانه لا یکون شفاء للناس
کذا فی کفایة الشعبی اما بهتر نیست کہ نان جو خورد کذا فی شرعة الاسلام ومن سنة
الانبیاء علیهم السلام اکل خبز الشعیر فذلك اکثر طعامهم وکان نبینا علیه السلام
لا یشبع منه ثلاث لیال متوالیات فلا یاکل الا منه او لا فیخلط بترا بالشعیر وفی الحدیث
ثلث فیهن البرکة البیع فی الاجل والمقارضة وخلط البر بالشعیر للبیت لا للبیع ولا یاکل
مرققا ولا منخولا وفی فتاوی الحماوی وینبغی ان لا ینتظر الادام اذا احضر الخبز ویاخذ
فی الاکل قبل ان یوتی بادام اکراما للخبز قال علیه السلام اکرموا الخبز فانها من برکات
السموات والارض وقال علیه السلام اکرموا الخبز فان کرامة الخبز ان لا ینتظر الادام
قیل وهذا فی بیته واما فی الضیافة فینتظر الاذن وفی العوارف قال الحسین لا تجمعوا
بین الادامین فانه من طعام المنافقین وفی خلاصة الحقائق وحکی ان محمد بن واسع
اخرج خبزا یابسا فبله بالماء واکله بالملح وقال من قنع بهذا من الدنیا فلا یحتاج
الی الناس فی الدنیا ولا یخاف من الحساب فی العقبی بیت عزت ز قناعت ست
وخواری ز طلب ٭ با عزت خود باش تو خواری مطلب ٭ والله در قائله شعر
لنقل الصخر من قلل الجبال ٭ احب الی من منن الرجال ٭ یقول الناس لی فی الکسب

عار و ففلت العار فی ذل السؤال ✤ واما اللباس الحلال فلقوله تعالی ولباس التقوی
ولقوله علیه السلام من اشتری ثوبا بعشرة دراهم فی ثمنه درهم من حرام لا یقبل
الله منه صرفا ولا عدلا ای لا فریضة ولا نافلة ثم بعد ذلک ینظر فیه ان یکون
طاهرا لان طهارة الثوب شرط صحة الصلوة لقوله تعالی وثیابک فطهر وفی العوارف
قیل لبعض الصوفیة ثوبک مخرق قال ولکنه من وجه حلال قیل له وهو وسخ قال
ولکنه طاهر فالصادق لا ینبغی له ان یلبس الثوب الا لله وهو لستر العورة اولنفسه
لدفع الحر او البرد وکان الفقراء یلبسون المرقع وربما کانوا یاخذون الخرق من المزابل
ویرقعون وفی فتاوی الصوفیة روی انه کان علی ملاءة فاطمة رضی الله عنها اثنی عشرة
رقعة وروی فی الاخبار انه لما رفع الله الی السماء فنظرت ملائکة السماء الی مرقعه
فوجدوا فیه اربع مائة مرقعة مختلفة فتعجبوا من ذلک فقال الله تعالی لو کان
اربعة الاف لکان خیرا له ولم یکن معه شی من الدنیا الا هذا المرقع وکانت قصعة
خزف تشرب منه فرای رجلا یشرب بیدیه فالقی الخزف فقال انا غنی عن هذا
کذا فی کفایة الشعبی وعمر رضی الله عنه جامه مرقع داشت که سی رقعه بروی دوخته بود
وبعضی بزرگان برگ درختان را بریده وصل می کردند وخرقه بانیه بر چهار خرقه بود یکی
شکر پاره برنگ مختلف دوم خرقه هزار میخی سوم خرقه هشت پاره برنگ مختلف چهارم خرقه ژنده
از صوف روی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال رایت امیر المؤمنین عمر رضی
الله عنه یمشی حافیا فی سوق المدینة وهو یومئذ الخلیفة وعلیه قمیص مرقع فی
ما ثمانیة عشر مواضعا وهو یقول لنفسه انت عمر بن الخطاب انت امیر المؤمنین
لتطیعن الله تعالی والا لتحرقن بالنار کذا فی کفایة الشعبی وفی التمنی احب الوان
البیاض ولبس الاخضر سنة کما فی الشرعیة ولبس الاسود مستحب کما فی الخلاصة و
لا باس بالثوب الاحمر کما فی الزاهدی وفی الارشاد ولا یجوز الاحمر والاصفر وما
اعداهما فجایز والازرق للمبتدی والاسود لمن فوقه ولا یجوز لبس الفرجی بغیر المشائخ
لان الفرجی هو الذی یشق قدامه والشق اشارة الی السوء الظاهر والباطن یعنی کما ان

ظاهره مزین باتباع السنة فباطنه کذلک وهو کمال لا یلیق الا بالمشائخ ولا یخفی ان لاکل
الحلال ولبس الحلال فوائد غیر متناهیة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب
صم شرط دهم آنکه باذن پیر غو نشستن بش قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وابتغوا الیه الوسیلة وقال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
وقال علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته وایضا قال علیه السلام من لا شیخ له
فشیخه الشیطان آنکس که بعالمش نباشد پیری ٭ از قول نبی مرید شیطان باشد ٭
وقال الله تعالی فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واعلم ان البیعة من سنن الانبیاء علیهم السلام
ومن الخلفاء الراشدین الی یوم القیمة بلا نکیر فلا یجوز لاحد من العلماء والصلحاء ادعاء
الخلافة بلا رخصة والبیعة باختیاره الا ان یکون له رخصة من الشیخ الذی هو مأذون
ومرخص بالتحقیق عن الاکابر المتابعة لدین نبینا صلی الله علیه وسلم ومن لم یبلغه
الرخصة عن مثل هذا الشیخ الذی ذکرنا فهو ضال ومضل وکان عاقبة امره بالکفر لانه
مدعی کذاب مفتری علی صاحب الشریعة بالتحقیق والمفتری علی صاحب الشریعة
مفتری علی الله والافتراء علی الله کفر در کتاب بدر السعادت آورده ست که اگر مومنی
دست بیعت بغیر پیر پیدیه کافر گردد وفی رسالة حضرت شیخ ابو اسحاق ختلانی قدس
سره ولا بد للمرید طلب مرشد کامل مکمل ذات الشجرة اذا انبتت بنفسها من غیر
غارس تجف علی القرب ولو فرض انها لا تجف فانها تورق ولا تثمر ولو فرض انها تثمر
لا یکون لثمرتها طعم ثمرة البساتین دفی رسالة الاکابر و آنکه بعضی میگویند که مارا با خواجه
خضر علیه السلام پیوند است آن سخن چیزی نیست واین سخن مشائخ پسند نکردند پس دست
شیخی ظاهری باید گرفت لانا نحکم بالظاهر وحضرت یحیی منیری در مکتوبات آورده که چون
مرید احوال سلوک ومقامات از کتاب معلوم کند وپیش شیخی نرود هم چنان باشد که کسی
با مردگان صحبت کند وهر که با مرده نشیند لا محاله مرده دل شود ولهذا گفته اند که به مرده
به از شیر مرد دست ٭ پیر را لابد راه آمد ترا ٭ در همه کاری پناه آمد ترا ٭ چون تو

هرگز راه نشناسی زچاه * بی عصا کش کی توانی برد راه * کوه های آتشین در ره بسیست
این چنین کاری نه کاری هر کسی ست * پس ارادت و بیعت با شیخ حقیقی واجب و لازم
ست بقوله تعالی ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله الایة و لقوله صلی الله
علیه وسلم بایعونی علی ان تشرکوا بالله شیئا الحدیث * تا نرسی بشیخ با
حق نرسی * زیراکه میان شیخ و حق نیست دوئی ع روگدائی کن که ما این از گدائی یافتیم *
کما قیل صحبوا مع الله تعالی فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله تعالی بیت
از اثر صحبت ست هر چه درین عالم ستی * ورنه کجا یافتی بید بهای نبات * باید که در
طلب مرشد کامل باشی که این راه بسی دقیق ست و راه زن بسیار ست بغیر هدایت و ارشاد
مرشد کامل سلوک این راه دشوار ست بیت رهبری جو که درین بادیه هر سو راهی ست *
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت * آنراکه بر در سعادت نهاده اند صاحب روزگاری را
بر سر او آرند یا این را بر در او برند تا این دولت وی را نصیب گردد که عارفی فرماید
بیت این سعادت بزور بازو نه * تا نه بخشد خدای بخشنده * لقوله تعالی
ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء پس باید که شب و روز در طلب پیر کامل باشی تا ترا
مطلب حاصل شود بیت گر ترا در دست پیر آید پدید * قفل در دولت را کلید آید پدید *
تا نیفتد بر تو مردی را نظر * از وجود خویش کی یابی خبر * گر تو بنشینی بتنهائی بسی *
راه نتوانی بریدن بی کسی * سه پیر باید راه را تنها مرو * از سر عمیا درین دریا مرو *
هر که شد در ظل صاحب دولتی * نبودش در راه هرگز خجلتی * چنانچه گرسنه را از نان
ناگزیر ست و تشنه را از آب همچنین تشنگان بادیه طلب را از زلال نصایح و ارشاد
شیخ کامل چاره نیست ای عزیز چنانچه طبیب حاذق بمقتضای معرفت ترکیب تریاق
و معاجین از ادویه مختلف کند یکی دو مثقال و یکی سه مثقال تا صولت بعضی بخلط و
بعضی شکسته شود و امتزاج آن جمله حاصل گردد همچنین حکمای دین که انبیا و اولیا
اند چون بنور نبوت و ولایت اختلاف مواد امراض روحانی مشاهده کرده بجهت ازالت
هر مرضی نوعی از طاعت و ریاضت کرده اند پس عاقل امتثال امر طبیب واجب اند تا از

خطر امراض مفلجه و استقام مهلکه نجات یابد و بسعادت صحبت صالحه فائز گردد و هرکه به مخالفت امر حکیم اصرار نماید خود را زیان کرده باشد و از حکیم از سود و زیان و موافقت و مخالفت منزه که من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها فعلیک ایها المرید ان تفوض نفسک بالشیخ ظاهرا و باطنا و لا تخالفه سرا و علانیة فی کل ما یشیر الیک و یامرک و ان لا تکون بقلبک اعتراض علیه بوجه من الوجوه و تعتقد جمیع اقواله و افعاله و احواله فانها مملوة من الحکم و المصالح و ان لم تعلمها و علیک ان تحفظ سرک حتی عن سرک الا عن الشیخ و لو کتمت نفسا من انفاسک عن الشیخ فقد خنت فی حق صحبته و لو وقع مخالفه للمرید فیما امر به الشیخ فیجب علیه ان تجلس بین یدیه فی الوقت ثم یستسلم لما یحکم به علیک عقوبة لک علی الخیانة و المخالفة و علیه ان یواظب علی احضار صورته فانه لا معین و لا ممد له فی نفی الوساوس و رفع الهواجس من مثل احضارها و علیک ان لا یضحک فی مجلس الشیخ و لا یغمض العینین فیه و لا یدخل فی ذلک المجلس بغیر علم الشیخ و اذنه و اذا ساله الشیخ عن شیء اجابه قائما و لا یقول للشیخ لم فان المرید اذا قال لشیخه لم لا یفلح ابدا و علیه ان یجتهد و یسعی جهدا تاما و سعیا بلیغا فی رعایة الادب فان التصوف کله ادب و من ترک الادب رد الی الباب و لا یبلغ الرجل مبلغ الرجال الا بالادب اللهم زین قلوبنا بنور الطلب و اعذنا من سوء الادب یا اخی ان اهم ما لا بد للمرید فناءه فی الشیخ فان الفناء فی الشیخ فناء فی الله تعالی و فی الفناء فی الله تعالی بقاء بالله تعالی کذا فی الرسالة الابدیة خواجه جنید قدس سره مرید مبتدی را باید که در حضور شیخ مؤدب نشیند و در غیبت مراقب باشد اما مرید منتهی را غیبت و حضور یکسان است چنانچه مولانا شمس الدین یحیی خلیفه خدمت خواجه چون از خانه بخدمت شیخ روان شدی تمام راه دست بسته رفتی و گفتی شیخ می بیند از آن جهت با ادب می روم پس کمال مریدان باشد که به قول و فعل شیخ اعتراض نکند و هیچ کاری بغیر اجازت مرشد نکند حتی قیل کل

مرید لم یکن الحج فرضا علیه فلا ینبغی ان یحج حتی یامره الشیخ فان الحج بغیر
امر الشیخ نشاط وما هو فعل النفس فذموم کذا فی ارشاد المریدین ؎
اگر بی پیر کاری پیش گیرد * هلاکت را ز هر خویش گیرد * وقیل زیارة اهل القلب
خیر من زیارة الکعبة سبعین مرة کذا فی شمائل الاتقیاء باید که در پیش شیخ
همیشه نشسته باشد که تا عادت درونی و برونی دفع شود ولذا قیل لقار الخلیل شفاء
العلیل ؎ امراض ظواهر و بواطن ببرند * از یک نفس خویش چو عیسی نفس اند *
فالاحتیاج فی کل عصر الی صاحب ولایة فی الارادة ضروری والیه الاشارة بقوله
صلی الله علیه وسلم من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
فعلی المرید ان یعلم انه لیس احد من مشائخ وقته ان یوصله الی الله تعالی غیر
شیخه وان کان کل واحد من المشائخ موصوفا بهذه الخاصیة فانه لو خطر بال
المرید ان فی العالم احد ان یوصل الی الله تعالی غیر شیخه تصرف فیه الشیطان نعم
من قال ؎ یار ایکی کار باقی همه کسب * خانه کو پر از محبوب می باشد * وعلیه ان
یعلم ان الشیخ جند من جنود الله تعالی ولا یسع له التصرف فی المشائخ بان یفضل
بعضهم علی بعض فان الفقراء کنفس واحدة فاذا خطر بباله شیء من هذا یستعیذ
بالله من الشیطان الرجیم کذا فی شرح الآمالی و فی عین المعانی حضرت شیخ محی الدین
عربی و حضرت مخدوم جهانیان فرموده اند که بر شیخ واجب است که مرید خود را از صحبت شیوخ دیگر
و اصحاب ایشان منع کند و فی رساله عجالة الوقت مذکور است که ای درویش گاه می باشد
که هر چند که عارفی بمنصب ارشاد و تکمیل متحقق شده باشد اما طالبی را از و فتحی نصیب نباشد
بلکه از مرشدی دیگر فتح او نصیب باشد و اگر طالبی دست ارادت بدست شیخی داد اما از و
ارشاد آن طالب نیامد و فیضی باو نرسید اگر دست ارادت بدست شیخی دیگر بدهد که از و
باو فیضی درین راه برسد و ارشاد آید قصوری ندارد اما باید که منکر شیخ اول نشود بلکه حصول
دولت صحبت شیخ دوم نیز باو هیچ فائده نخواهد رسید جز بعد و خذلان اعاذنا الله تعالی
من ذلک ولهذا قال علیه السلام من استخف باستاذه ابتلاه الله تعالی بثلث اشیاء

نسی ما حفظ و قصر عمره وکل لسانه عند النزع کذا فی خزانة الروایات ای طالب صادق
امتحان مشائخ بسیار شوم ست پس هر شخصی که مرید باید که باخلاص تمام روی و بامتحان نروی
روزی شخصی بامتحان در مجلس محقق صمدانی خواجه عبد القادر جیلانی قدس سره رحمه الله درآمده
بخاطر خود گفته که اگر خواجه ولی ست برای من نان و حلوا بیارد و خواجه برای او نان و حلوا
آوردند و فرمودند که بشا ست امتحان همین نان و حلوا ترا خواهد گشت و سلب ایمان تو خواهد
کرد بعد ازان چون بخانه خود باز آمد ازهمان نان و حلوا او را در شکم گرفت و صنم صنم گویان
مرد و فی القشیری و قال احمد بن عاصم الانطاکی اذا جالستم اهل الصدق فجالسوهم
بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم ویخرجون منها من حیث لا تحتسبون
و فی العوارف ینبغی ان یکون المرید مع الشیخ لا ینبسط برفع الصوت وکثرة الضحک و الکلام
الا اذا بسطه الشیخ وان المرید لا یبسط سجادته مع وجود الشیخ الا وقت الصلوة فان المرید
من شانه التبتل للخدمت و فی السجادة ایماء الی الاستراحة ولا یتحرک فی السماع مع وجود
الشیخ الا ان یخرج عن حد التمییز کمال مریدآن بود که بر قول و فعل شیخ اعتراض نکند تا مفارقت
حقیقی با شیخ روی نه نماید چنانچه خواجه احمد نهاوندی را حادثه چرا نیدن خوکان پیش آمد صد هزار مرید
صاحب سجاده بد عقیده شدند مگر خواجه فرید الدین عطار بلکه ایشان گفت که چرا موافقت نمیکنید علمای
آن عهد خواجه فرید الدین را تکفیر کردند که در کفر موافقت می نماید و چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی
رحمه الله می فرماید که ای عزیز بر شیخ خود اعتراض نکنی و اعتراض بر شیخ آن ست که اگر از شیخ خود
مخالفتی بظاهر شرع بینی و نگوئی که شیخ بر امر نامشروع مرتکب گشت جماعتی گویند که مرید را بر پیر
اعتراض نباید کرد و هر چه پیر کند تسلیم باید نمود و این نشاید گفت که هر چه خلاف شرع بینی نشاید
تا از پیر سوال کنی تا اگر جواب موافق کتاب و سنت گوید از ان اندیشه بد که بر دل تو گذر کرده بود
توبه کنی و اگر جواب موافق کتاب نگوید روا بود که بر وی خلاف کنی زنهار این نگوئی که پیر
سری دارد که ما دران محرم نیستیم که این حرکت دیوست و وسوسه فاسد تا حدیکه خواجه جنید گوید
رحمه الله که علم ما مستند بکتاب خدای ست عز و جل هر که بجز این داند متابعتش نکن که سفله است
و هر که متابعت کتاب خدای و سنت رسول حق نداند او کافر باشد کذا فی مجموع ملکی و در رساله

سید علی ہمدانی در اطوار سبعہ مسطور ست کہ مشائخ طریقت قدس سرہم فرمودہ اند کہ اگر صادق ارادہ ولی
بکسی بیعت کردہ باشد کہ در آن کس یک بدعت مکروہ باشد بروی واجبست کہ از بیعت آن مبتدع
برگردد کہ بروائی کہ بر سنن مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم قدم داشتہ باشد بیعت کند تا نباید کہ شومی
آن بدعت کہ وی قبول کردہ ست در ضلالت افتد وقال صاحب العوارف ینبغی للمرید انہ
کلما اشکال علیہ من حال الشیخ یذکر قصۃ موسی مع الخضر علیہ السلام کیف کان الخضر
یفعل اشیاء ینکرہا موسی فاذا اخبرہ الخضر بسرہا یرجع موسی عن انکارہ و ازینجا معلوم
ست کہ اگر پیر خود را فعل نامشروع می بیند باید کہ سوال کند اگر جواب موافق کتاب بگوید شاید
کہ با و امتحان کردہ و اگر موافق کتاب جواب نگوید باید کہ ازو برگردد لان فعلہ اذا ظہر کان
الظاہر عنوان الباطن ولقولہ صلی اللہ علیہ وسلم کل باطن یخالفہ ظاہر فہو باطل ولان
مرمانا یفسد بقلۃ العلم واندراسہ ان ابا یزید رحمۃ اللہ قصد رجلا مشہورا بالزہد والصلاح
فلما دخل مسجدہ راہ یبزق تجاہ القبلۃ فرجع ابو یزید ولم یسلم علیہ وقال ہذا غیر مامون
علی ادب من آداب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فکیف یکون مامونا علی ما یدعیہ فلو رأینا
احدا یمشی علی البحر او یطیر فی الہواء ویاکل النار وغیر ذلک مما یشبہ الکرامات وہو
یترک فرضا من فرائض اللہ تعالی او سنۃ من السنن عامدا بلا عذر فاعلم انہ کذاب فی دعواہ و
لیس فعلہ کرامۃ بل ہو سحر کذا فی ارشاد المریدین ولہذا قال الجنید رحمۃ
اللہ الطرق کلہا مسدودۃ علی الخلق الا من اقتفی اثر محمد علیہ السلام کذا فی القشیری
وفی رسالۃ المکی ومن شروط الشیخ ان یکون کریما رحیما صبورا حلیما غیر فظ ولا قط
ولا فاسق ولا طواف فی الاسواق ولا جامعا للدنیا ولا محبا لزینتہا ولا طالب جاہ وصیت
واتباع ولا متقلبا لحال ویکون للمریدین فی الشفقۃ کما کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لاصحابہ ویکون مرخصا وماذونا عن المشائخ قدس سرہم و در رسالہ عجالۃ الوقت مذکور
ست کہ مرتبہ شیخت و منصب ارشاد را شرائط ست و عظیم ترین و واجب ترین آنہا آنست
مجاز باشد از شیخی کہ متحقق باشد بشرائط شیخت و یا مجاز ماذون من عند اللہ باشد کما فی قوت
القلوب لا تقعد علی سجادۃ المشیخۃ الا ان یقعدک شیخک او یقعدک اللہ تعالی اذا

بسالک لو مات مرشده قبل ان یصل هو الی مقام التکمیل ثم تحقق بشرائط الارشاد فامره
الله تعالی بارشاد الطالبین ولو امره الشیخ المتوفی بعد الوفات من حیث الباطن فهو ایضا داخل
فیمن له امر الله تعالی لکن لا بد له من ان یکون له شیخ فی الظاهر غایة ما فی الباب ان نسبته قد توفی
قبل وصوله الی مقام الارشاد فبعد وفاته وصل الی ذلک المقام وامر بالارشاد انتهی کلامه محقق است
که در مرید قابلیت اصلی می باید یعنی محروم ازل نباشد تا سخن شیخ در وی اثر آید وگرنه کوشش هیچ ولی و
نبی در باب وی مفید نباید چنانچه قصه ابوطالب وسعی حضرت رسالت پناه مشهور ست ؎ اگر
خدای نباشد ز بنده خشنود ... شفاعت همه پیغمبران ندارد سود ... در فوائد السالکین مذکور است
که حضرت شیخ ابن سعید می فرمود هر که بر من برای بیعت می آید آنچه در لوح محفوظ است نظر
می کنم اگر او از سعدا ست فی الحال دست می دهم واگر به عکس ست چندگاه توقف کنم تا از خدا
تعالی حکم آید که سعید شود بعده دست می دهم پس پیر باید که از ظاهر و باطن خبر داشته باشد ؎
تا پرورش و عاطفت شیخ نباشد ... از کوشش خود علم لدنی نتوان یافت ... بزرگان گفته اند
اگر کسی خواهد که مرید شود اگر مال دارد سه قسم کند یک قسم بزن و فرزندان بدهد دیم قسم
بخویشان خود بدهد سیوم قسم پیش شیخ برد و مجرد شود و از آن جمله آداب مرید این ست
که در پیش نظر شیخ خود وضو نکند واگر در اثنای وضو کیف ما اتفق شیخ عبور کند باید که زود بتعظیم
وتعظیمش بجا آرد والا در عملش بی برکتی پیدا خواهد شد چنانچه مشهور ست از امام زفر روزی وضو
می ساخت وحضرت امام ابوحنیفه کوفی بر سرش رسید وبقیه وضو مانده بود در خاطر امام زفر
گذشت که وضو را با تمام کرده تعظیم ایشان بجا آرم از همین این فعل در علم ایشان هیچ برکت نماند
وگرنه در علم و در اجتهاد از امام محمد وامام ابو یوسف کم نبوده اند بسبب این بی ادبی روایت امام
زفر مفتی به نگشت کذا فی رساله شیخ تاج الدین و از جمله ادب این ست که در موضعی که شیخ بر آن
جا نشسته بود پا بران جا نه نهد و بی وضو دست بر جامه و مصلای شیخ نه نهد کذا فی ارشاد
المریدین که روزی خواجه عبدالله انصاری بطریق سهو پائی بر مصلای شیخ خود ابوالحسن خرقانی
مانده بود واز آن استغفار نکرده در ایامی که در هری بود پیش بادشاه عصر که در بلخ می بود همی نموده اند که او بدعتی
وملحد ست و مستحق عذاب عقوبت حکم شد که ایشان را بار زن و سنگسار کنند بموجب آن ایشان را بند کردند

و بجانب بلخ می آوردند مردمی که از جانب بلخ بجانب هری می رفتند در راه پیش آمدند و
گفتند که همه اهل بلخ سنگها مهیا کرده منتظر اند و می گویند که زندیقی را می آرند او را می خواهیم
تا سنگسار کنیم حضرت خواجه عبد الله انصاری ازان واقعه متحیر شدند و تفکر و تفحص نمودند
که کدام جریمه سبب این واقعه و موجب این مواخذه شده بعد از تفکر و تامل بسیار بخاطر ایشان
رسیده که روزی پهلو پای بر مصلای حضرت شیخ خود شیخ ابو الحسن مانده بودم و ازان
صورت اعتذار و استغفار واقع نشده فی الحال در مقام انابت و رجوع شدند و استغفار
نمودند درهمین شب بادشاه شیخ ابو الحسن را در خواب دید که ایشان فرموده اند عبد الله از
جریمه خود استغفار کرد و من از و عفو کردم او را هیچ تشویش و زحمت نرسانید و او را عزیز
و محترم دارید چون از خواب بیدار شد ازین واقعه متاثر شده اشارت و فرمان حضرت شیخ
را امتثال نموده با همه اعیان و اشراف حضرت خواجه عبد الله را استقبال نمودند و در خدمت
و ملازمت ایشان قواعد تعظیم و تبجیل مرعی داشتند و بعد از چند روز ایشان را با عزاز و اکرام
بسیار اجازت مراجعت فرمودند نقل من ملفوظات خواجه احرار در آداب المریدین آورده
مرید را باید که در وقت نشستن چنان نشیند که سرهای انگشتان پای یا پهلوی او
بجانب شیخ نشود و در مجلس سخن آهسته در گوش کس نگوید تا اهل مجلس در گمان بد نیفتند و از
پیش چراغ و آفتاب و مهتاب و روشنائیها چنان نگذرد که سایه او بر شیخ افتد و با شیخ
بظاهر نزدیک نباشد تا در مهلکه نیفتد و از عظمت شیخ چنان منهزم و مخذول نباشد
که اگر سایه او بر من افتد می سوزم چون آداب مرید بر مرشد و رافت مرشد کامل بر مرید
شنیدی و دریافتی اکنون طریق بیعت بشنو و دریاب بدانکه بیعت زنان روا ست قال
الله تعالی یا ایها الذین اذا جاءك المؤمنات یبایعنك علی ان لا یشرکن بالله شیئا و
لا یسرقن و لا یزنین الآیة اختلاف کردند که مشائخ بکدام طریق بیعت می دادند روی
عمر رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه اذا کان بایع النساء
دعا بقدح من ماء فیغمسن ایدیهن فیه و غمس رسول الله صلی الله علیه و
سلم یده فیه و بعضی مشائخ نیز متابعت آن حضرت علیه السلام عورات را بیعت باین طریق

بیکشانیدند و بعضی مشائخ یک گوشه ردا یا پارۂ کرباس در دست خود گرفته و گوشه دیگر آن
زنان را نیز داده تا دست بدان کرباس نهاده بیعت می کنانیدند آن نیز مروی ست زیرا که
در روضة الاحباب آورده که صاحب تلخیص المغازی می گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم ثوب به بیعت خود نهاده از بالای آن ثوب دست بایع زنان میفرمود بدین معلوم
شد که بیعت کردن مردان و زنان لازم ست بر مرشد کامل خصوصاً سالک را فالمرید
اذا جلس الخلوة بنية الاربعين باذن الشيخ الكامل المكمل عسى ان يفرق بين
الحق والباطل در سراجیة الهدایة آورده است که شیخ علاء الدین و اولیاء دیگر هیچ کس را دست
نمی دادند که ازان جهت که ما غرق شده گانیم در بحر ذنوب و دست غیر را نتوانیم گرفت اما
اکثر مشائخ دست یکدیگر دادند به نیت آنکه شاید که دست آمرزیده گرفته شود و آمرزیده گردم
فی زماننا ان المرشد ینبغی ان یاخذ ید اخیه المؤمن لان الله تعالی هو الغفار یغفر
ذنوبه بسببه ولا یمهل فی اخذ الید لانه قال الله تعالی وامر بالمعروف وانه عن المنکر
طریق بیعت گفتن شنیدی و دریافتی اکنون بگوش هوش بشنو و دریاب که در وقت بیعت گفتن چه
چیز باید خواناند اول باید که این آیت بخواند یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
وتوبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنکونن من الخاسرین استغفر الله العظیم لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه توبة عبد مذنب ظالما لنفسه ولا یملک لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة
ولا نشورا استغفر الله من کل ذنوب کلها صغیرها وکبیرها وسرها وعلانیتها وتبت
الیه المعاصی من الذنوب الذی لا یعلم والذی لا اعلم بعده این آیة بخواند ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله تا اجرا عظیما بعد ازان بگوید این دست دست خداست و پیغمبر آن گواه
گرفته ایم و شیخ زمان من ست به جمیع ترتیبهای مشائخان بعد ازان این دعا بگوید اللهم طهر
قلوبنا من النفاق واعمالنا من الریاء والسنتنا من الکذب والغیبة والبهتان وبطوننا
من الحرام وفروجنا من الزناء وایدینا من السرق واعیننا من الخیانة وسماعنا من
سماع اللغو والغیبة وارجلنا من غیر الطاعة برحمتک یا ارحم الراحمین مرید از

توبه و تلقین فارغ شود بر پیر واجب ست که بر سر او مقراض راند و گوید بسم الله الرحمن الرحیم محلقین
رؤسکم و مقصرین لاتخافون آن که مقراض براند و باید که بر موی پیشانی براند و سه موی بردارد
و بجای آن سه موی سه تخم سعادت به نشاند و گفته اند که چرا از سه موی زیاده بر نمی دارد زیرا که
سه موی خصلتی دارد که آنرا شاخهای جهل گویند سر آن را بردارد بجای آن شاخ سعادت بدارد
بآب معرفت پرورده و در زمین عبودیت بنظر رحمت می پرورده و آن سه موی که از پیشانی
مرید بردارد یکی از ان جهل ست و دوم از ان کبر ست و سوم از آن بخل ست و آن شاخهای
تخم معرفت ست یکی از ان شریعت و دوم از ان طریقت و سیوم از آن حقیقت ست و چون
شاخ جهل بردارد و تخم شریعت بجای او به نشاند چنان که علم و ادب و نماز و روزه و زکوة
و حج بجای آن دارد و شاخ دوم کبر ست بجای آن تخم طریقت بنشاند چنان که اعمال باطن
ست مثل شب بیداری و کم خوری و ذکر لا اله الا الله و تلاوة قرآن و صائم الدهر در شب نماز
و سیوم شاخ بخل ست بجای آن تخم حقیقت بنشاند که هر چه بیند حق بیند و شاخ سعادت و سخاوت در
جنبد و هیچ جانی نه نجاند بجای جهل علم بنشاند و بجای بخل سخاوت بنشاند و بجای کبر تواضع بنشاند
و چون این تخم های شریعت و طریقت و حقیقت بر می آید بکمال برسد از علم شریعت معرفت پیدا کند
از علم طریقت کشف و کرامات حاصل کند و علم لدنی نیز حاصل کند و از علم حقیقت بینائی و شنوائی
و گویائی و بویائی و ذوائی ظاهر و باطن حاصل کند این ست طریق سلسله عالیه سهروردیه و قادریه
و اکثر مشائخ قدس سرهم و نیز اولاد مخدوم بهاؤالدین زکریا باین طریق مقراض رانند بعد از بیعت
و گفته اند که اصل این مقراض راندن از شیث پیغمبر و از اسماعیل پیغمبر علیهما السلام آمده است
والله اعلم بالصواب آنکه پیوسته باطهارت بودن و قال الله تعالی رجال یحبون ان یتطهروا
والله یحب المطهرین ولان الله طیب لا یقبل الا طیبا و عن عثمان رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام من توضاء فاسبغ الوضوء
غفر له کل ذنب ما بین الوضوء الی الوضوء و فی خلاصة الحقائق قیل الطهارة بالماء
عند وجوده و بالتراب عند عدمه و هما اصل خلقة البشر و بهما اطفاء نیران
الاخرة و الطهارة الباطنة خضوع البدن و خشوع القلب و حضور الرب فی خلاصة

الحقائق قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤتی برجل یوم القیامۃ فیوزن اعمالہ فترجح سیئاتہ
علی حسناتہ فیؤتی بالخرقۃ التی کان یمسح بھا وجھہ واعضاءہ فیوضع فی کفۃ حسناتہ
ولھذا لم یکرہ ابوحنیفۃ رحمہ اللہ مسح ماء الوضوء والغسل بالخرقۃ وقال بعض اھل
المعرفۃ من دوام علی الوضوء اکرمہ اللہ تعالی بسبع خصال اولھا ترغیب الملائکۃ فی
صحبتہ والثانی لا یزال القلم رطبا من کتابۃ ثوابہ والثالث یسبح اعضاءہ وجوارحہ
والرابع لا یفوتہ التکبیرۃ الاولی والخامس اذا نام یبعث اللہ تعالی ملائکۃ یحفظونہ
من شر الثقلین والسادس یسھل اللہ تعالی علیہ علی سکرات الموت والسابع یکون فی
ذمۃ اللہ تعالی وامانہ مادام علی الوضوء ؎ با وضو باش در ہمہ اوقات ✤ تا ترا نور
دل قرین باشد ✤ بر وضو کس مواظبت نکند ✤ غیر مؤمن کہ پاک دین باشد ✤ و در رسالہ
عجالۃ الوقت آوردہ کہ وضو بر دو نوع ست صوری و معنوی و وضو صوری غسل اعضا مخصوص ست
و وضو معنوی پاک کردن صفحہ دل ست از نقوش خیال ما سوی اللہ ؎ وضو از بہر آب رو
چکنی ✤ دست از خود بشو وضو چہ کنی ✤ و ہر مرید را باید کہ یک دم بی وضو نباشد و یک قدم
بی وضو بر ندارد کہ دشمن شیطان در کمین ست و وضو سلاح اوست چنانچہ مصطفی صلی اللہ
علیہ وسلم می فرماید کہ الوضوء سلاح المؤمن پس وضو سلاح مؤمن ست و ہر کس کہ با سلاح
باشد لشکر شیاطین و جن بر وظفر نیابند و از ایشان محفوظ باشد صادق باید کہ وضو از حضور
دل سازی و دو رکعت نماز با خلاص تمام گذاری و دعا آمرزش گناہ از درگاہ حق سبحانہ
و تعالی طلبی و حق سبحانہ و تعالی میفرماید کہ ہر کس کہ بجای رود و وضو نسازد بر من ظلم کردہ
باشد و چون وضو کند و دو رکعت نماز نگذارد نیز بر من جفا کردہ باشد و چون نماز گذارد
و آمرزش نخواہد نیز بر من جفا کردہ باشد و چون آمرزش خواہد اگر بدو رحمت نکنم من بر و ظلم
کردہ باشم یعنی من برو رحمت کنم کذا فی آداب المریدین و فی مشکوۃ المصابیح عن ابی ھریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لبلال عند صلوۃ الفجر یا بلال حدثنی
بارجی عمل عملتہ فی الاسلام فانی سمعت دق نعلیک بین یدی فی الجنۃ قال ما عملت
عملا ارجی عندی انی لم اتطھر طھورا فی ساعۃ من لیل ولا نھار الا صلیت بذلک الطھور

ما کتب لی ان اصلی متفق علیه وفی العوارف والاولی ان یتوضاء مستقبل القبلة
یبتدئ به بسم الله الرحمن الرحیم ویقول رب اعوذ بک من همزات الشیطان واعوذ
بک رب ان یحضرون ویقول عند غسل الید اللهم انی اسالک الیمن والبرکة واعوذ
بک من الشوم والهلکة ویقول عند المضمضة اللهم صل علی محمد واعنی علی تلاوت
کتابک وکثرة الذکر لک ویقول عند السواک اللهم اجعل تسوکی هذا تمحیصا الذنوبی
ومرضاة لک یا سیدی بیض به وجهی کما تبیض به اسنانی ویقول عند الاستنشاق
اللهم صل علی محمد واوجدنی رایحة الجنة وانت عنی راض ویقول عند الاستنشار
اللهم صل علی محمد واعوذ بک من روائح النار وسوء الدار ویقول عند الغسل الوجه
اللهم صل علی محمد وبیض وجهی یوم تبیض وجوه اولیائک ولا تسود وجهی یوم تسود وجوه
اعدائک وعند غسل الیمین اللهم صل علی محمد واتنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا
وعند غسل الشمال اللهم انی اعوذ بک ان تؤتینی کتابی بشمالی او من وراء ظهری و
عند مسح الراس اللهم صل علی محمد وغشنی برحمتک وانزل علی من برکاتک واظلنی
تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا ظل عرشک ویقول عند مسح الاذنین اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد واجعلنی ممن یستمع القول فیتبع احسنه اللهم اسمعنی منادی الجنة
مع الابرار ویقول فی مسح العنق اللهم فک رقبتی من النار واعوذ بک من السلاسل
والاغلال ویقول عند غسل قدمه الیمنی اللهم صل علی محمد وثبت قدمی علی الصراط
مع اقدام المؤمنین ویقول عند الیسری اللهم صل علی محمد واعوذ بک ان تزل
قدمی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین واذا فرغ من الوضوء یرفع
راسه الی السماء ویقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت عملت سوء وظلمت نفسی
استغفرک واتوب الیک فاغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم اللهم صل علی محمد
واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی صبورا شکورا واجعلنی
اذکرک ذکرا کثیرا وسبحه بکرة واصیلا والاولی للمتوضی ان یشتغل حالة التوضی

بکلمة الشهادة لا بالدعوات لان لقبول الدعاء شرائط کثیرة اما کلمة التوحید فیقبل من کافر اللعین فمن المسلم الموحد اولی ان یقبل الله تعالی کذا فی فتاوی الصوفیة و فی کنز العباد آورده باید که پارهٔ آب از فضالهٔ آب وضو ایستاده بخورد که در آن شفاعت است امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه فضالهٔ آب وضو ایستاده بخورد و گفت هر که فضلهٔ آب وضو بخورد خدای تعالی آن را علاج بیماری ها گرداند که جمله طبیبان از معالجت آن عاجز آیند در اوراد شیخ بهاؤالدین ذکریا قدس سره آورده است باید که بعد از طهارت شانه کند چون خواهد محاسن را شانه کند اول ابرو را شانه کند و بگوید اللهم زینی بزینة اهل التقوی اللهم انی اسالك تعجیل عافیتك وصبرا علی بلیتك وخروجا من الدنیا الی رحمتك بعد از ان موی لب را شانه کند و بگوید اللهم عافنا من کل بلاء الدنیا وعذاب الاخرة پس از ان محاسن را شانه کند و ابتدا از بالای محاسن کند جانب راست تا جانب چپ پس از ان فرود جانب چپ تا جانب راست و بگوید اللهم سرح عنا الهموم والغموم ووسوسة الشیطان سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوایب و سورة الم نشرح بخواند و شانه از محاسن پیش سینه فرود می آرد و بعد از ان تحیت وضو بخواند انتهی کلامه و فی تحفة السالکین وقال انس بن مالك رضی الله عنه قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة وانا یومئذ ابن ثمان سنین فقال لی یا بنی ان استطعت ان لا تزال علی الطهارة فافعل فانه من اتاه الموت وهو علی الوضوء اعطی الشهادة فمتی احدثت فعلیك بالتوضی فی الحال فان لم یکن الماء حاضرا فتیمم واطلب الماء فاذا وجدت الماء فتوضأ وصل رکعتین الا ان یکون الوقت من الاوقات المکروهة گفته اند که حکمت چیست که الله تعالی فرمود که خلقکم من تراب ثم من نطفة حکمت این است تا با آب طهارت و بخاک تیمم کنند تا چون فردا قیامت شود از توهم دوی بوی آید و دیگر گفته اند که در یا را آتش و آید و چیز توان کشت با آب و بخاک و چون طهارت را بهر دو چیز کرده شود آتش دوزخ کشته شود والاولی ان یجدد الوضوء لکل صلوة ولکن للمبتدی عدم الخروج من الخلوة انفع من تجدید الوضوء وقال صاحب العوارف سمعت بعض الصالحین یقول

اذا حضر القلب فی الوضوء یحضر فی الصلوٰۃ پس سالک را باید کہ ہیچ عبادتی و ہیچ کاری نکند
مگر بحضور قلب کما قال علی کرم اللہ وجہہ لا خیر فی عبادۃ لا فقہ فیہا ولا فی قراءۃ لا تدبر فیہا
ان ابا حامد الغزالی رحمہ اللہ لما وصف لہ فی بعض القری لرجل صالح فقصدہ زائرا فصادفہ
وهو فی صحراء لہ یبذر الحنطۃ فی الارض فلما رای ابا حامد جاء الیہ واقبل علیہ فجاء رجل
من اصحابہ وطلب منہ البذر لینوب الشیخ فی ذلک وقت اشتغالہ بالغزالی فامتنع ولم
یعطہ البذر فسالہ الغزالی عن سبب امتناعہ فقال لانی ابذر ہذا البذر بقلب حاضر ذاکر
ارجو البرکۃ فیہ ولکل من یتناول منہ شیئا فلا احب ان اسلمہ الی ہذا فیبذرہ بلسان
غیر ذاکر وقلب غیر حاضر خصوصا باید کہ در طہارت غفلت نکند و سخن نگوید لان الطہارۃ شرط
للصلوٰۃ ولما لم یوجد الشرط لا یوجد المشروط وعن الحسن بن علی رضی اللہ عنہ انہ اذا
کان توضاء صفر وجہہ وارتعدت اعضاءہ واسنانہ حتی یسمع صوتہا فقیل لہ فی ذلک
فقال وکیف لا ارتعد وانا اتقدم الی العالم الکبیر البصیر کذا فی کفایۃ الشعبی و در اوراد
شیخ الشیوخ مذکورست کہ برای دفع کاہلی نماز و غلبہ خواب بسیار ساختن وضو راست وقال
عدی بن حاتم ما اقیمت الصلوٰۃ منذ اسلمت الا وانا علی الوضوء وقیل کان ابراہیم بن
ادہم بہ قیام فقام فی لیلۃ واحدۃ نیفا وسبعین مرۃ وکل مرۃ یجدد الوضوء
ویصلی رکعتین وقیل ان بعضہم ادب نفسہ حتی لا یخرج منہ الریح الا فی البراز یراعی
الادب فی الخلوات ومن افعال الصوفیۃ الاحتیاط فی استبقاء الماء للوضوء قیل کان
ابراہیم الخواص اذا دخل البادیۃ لا یحمل معہ الا رکوۃ من الماء وربما کان لا یشرب
منہا الا القلیل یحفظہ للوضوء وقیل انہ کان یخرج من مکۃ الی الکوفۃ ولا یحتاج
الی التیمم یحفظ الماء للوضوء ویقنع بالقلیل للشرب و در نفحات آوردہ کہ ابو الاسود راعی
وقتی در بادیہ شد اہل خود را گفت پدر رود باش کہ من رفتم خود ہمراہ او مطہرہ از شیر پر کرد و بوی
داد و برفت وی را چون بطہارت احتیاج شد خواست کہ طہارت کند از مطہرہ شیر بیرون
آمد از راہ برگشت و گفت آب ندارم کہ طہارت کنم مرا آب واجب تر از شیر مطہرہ را از شیر تہی
کرد و از آب پر کرد و برفت ہر گاہ کہ طہارت کردی آب فرود آمدی و چون تشنہ و گرسنہ شدی

شیر وقیل اذا رایت الصوفی ولیس معه رکوۃ او کوز فاعلم انه قد عزم علی ترک الصلوۃ
شاء ام ابی وحکی عن ابن الکرسی انه اصابته جنابة لیلة من اللیالی وکانت علیه مرقعة
ثخینیة غلیظة فجاء الی دجلة وکان برد شدید فتقززت نفسه عن الدخول فی الماء
لشدة البرد فطرح نفسه فی الماء مع المرقعة ثم خرج من الماء وقال عاهدت الله ان لا
انزعها من بدنی حتی تجف علی قیل فلم تجف علیه شهرا کاملا لثخانتها وغلظها ادب
بذلک نفسه لما حرنت عند الائتمار لامر الله تعالی وحکی عن الحصری انه قال مهما انتبهت
من اللیل لا یحملنی النوم الا بعد ما اقوم واجدد دیلا یعود الی النوم وانا علی غیر طهارة کذا
فی العوارف فی رسالة الابدیة ولابد للمرید الجلوس علی الطهارة فمتی احدثت توضات
وصل رکعتین الا ان یکون وقت قد نهیت عن ایقاع الصلوۃ فیه وهی ثلثة اوقات عند طلوع
الشمس وعند غروبها وعند الاستواء الا یوم الجمعة فان الصلوۃ فیه یجوز وقت الاستواء
وفی مشکوۃ المصابیح عن ابی الخلیل عن ابی قتادۃ قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کرہ
الصلوۃ نصف النهار حتی نزول الشمس الا یوم الجمعة وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة رواہ
ابو داود وفی رسالة المکیة وقال صاحب العوارف وکرہ جماعة من العلماء تجدید الطهارة بعد
الصلوۃ العصر واجازہ المشائخ والصالح وفی خلاصة الحقائق وعن علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه انه قال ینبغی للعبد ان یتوضاء خمسة من الوضوء الاول وضوء القلب
من المکر والخدیعة والکبر والحسد والبغض والعداوۃ لقوله تعالی وثیابک فطهر
ای قلبک والثانی وضوء اللسان من الغیبة والکذب والزور والبهتان لقوله ولا
یغتب بعضکم بعضا والثالث وضوء البطن من الشبهة والحرام لقوله تعالی کلوا من طیبات
ما رزقناکم والرابع وضوء الظهر من لبس الحرام لقوله تعالی ولباس التقوی ذلک
خیر والخامس وضوء الظاهر لقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الایة وفی
اخلص الخلاصة عن بعض اهل المعرفة انه قال اغسلوا اربعا باربع وجوهکم بماء
اعینکم والسنتکم بذکر خالقکم وقلوبکم بخشیة ربکم وذنوبکم بالتوبة الی مولاکم
وفی الخلاصة الوضوء ثلاثة انواع فرض وهو الوضوء لصلوۃ الفریضة والصلوۃ

الجنازة وسجدة التلاوة وواجب وهو الوضوء للطواف ومندوب وهو الوضوء
للنوم وعن الغیبة والکذب وانشاد الشعر المذموم ومن القهقهة والوضوء علی
الوضوء والوضوء لغسل المیت وفی شرح السنة والمستحب ان یتوضاء لکل صلوة وان
کان علی الطهارة لانه ربما یجری علی لسانه کذب او غیبة او شی مما یاثم فینبغی ان
یجدد الوضوء لرفع الحدث الظاهر فان کان الوضوء یتولی رفع الاثم کذا فی الکافی
وفی المشکوة المصابیح عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من توضاء علی طهر کتب له عشر حسنات رواه الترمذی وفی شرعة الاسلام
ومن مات علی الوضوء مات شهیدا ومن مات طاهرا مات فی شعارة ملک یستغفر له
ومن بات طاهرا بات عابدا وعرج بروحه الی السماء قال النبی صلی الله علیه وسلم من
بال ثم نام کان کمن مات مع الکلاب والخنازیر فی المزابل ومن استنجاء ثم نام کان
کمن صلی مع انبیاء بنی اسرائیل فی المسجد الاقصی ومن توضاء ثم نام کان کمن صلی مع
جبرئیل ومیکائیل تحت العرش ومن توضاء وصلی رکعتین ثم نام کان کمن صلی معی و
اصحابی فی المسجد الحرام وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من
مسلم یتوضاء فیحسن الوضوء ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا علیهما بقلبه ووجهه
الا وجبت له الجنة رواه مسلم فلا یاکل ولا یشرب ولا یتکلم ولا ینام الا علی طهارة
کاملة لیحصل ببرکة طهارة الظاهر طهارة الباطن وسلامة الصدر اذ لا یوذن
بالدخول فی الحضرة الصمدیة الا من اتی الله بقلب سلیم ومن لم یطهر ظاهره علی قانون
الشریعة لا یمکنه ان ینظر باطنه باداب الطریقة لان الظاهر عنوان الباطن واذا
دام علی الطهارة او شک ان لا یتلالاء فیه انوار الربانیة من طریق العکس ثم ینعکس
منه الی مرآة الخیال فیشاهد ذلک بعین قلبه فیری فی الظلمات ما لم یکن
یری قبل ذلک بعین قلبه فیری فی الظلمات ما لم یکن یری قبل ذلک آداب
شریعت وضو وفضیلت آن دریافتی ادعیه که بعد از وضو وبعد از تحیت وضو باید خواند
بشنو و دریاب بعد از وضو دعای مذکور بخوانند واین رباعی نیز بخوانند که ثواب واجر

بسیارست چنانچه بزرگان فرموده اند ؎ سر در خم چوگان تو مائیم چو گوی + بیرون نه
ز فرمان تو دل یک سر موی + ظاهر که بدست ماست شستیم تمام + باطن که بدست تست
آنرا تو بشوی + بعد ازان تحیة الوضو بخواند بعد از تحیة الوضو این دعا بخواند اللهم
زین ظاهری بنور عبادتك و باطنی بنور معرفتك و قلبی بنور محبتك و روحی
بنور مشاهدتك و سری بنور مكاشفتك برحمتك یا ارحم الراحمین و بعد ازان
برای جمیع مهمات این آیة هفت بار بخواند و اذا سالك عبادی فانی قریب الایة و سه
بار بخواند بار خدایا عفو خطا کن بار خدایا بذل عطا کن بار خدایا دفع وبا کن اغثنی و
یا غیاث المستغیثین و نیز این رباعی هم خواند رباعی یا رب من اگر گناه بیحد کردم +
دانم بیقین که بر تن خود کردم + جز یکه رضای تو نبود ستد ران + برگشتم و توبه کردم و بد کردم +
ولا یخفی ان للتوضی فوائد کثیرة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب آنکه خواب
نکردن و پهلو بر زمین نزدن وقال الله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون
ربهم خوفا و طمعا وقال الله تعالی والذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما وقیل فی
قوله فلا تعلم نفس ما اخفی لهم قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون کان عملهم قیام اللیل
وقیل فی قوله تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة فاستعینوا بصلوة اللیل علی مجاهدة
النفس و مصابرة العدو و فی الخبر علیکم بقیام اللیل فانه مرضاة لربکم وهو داب الصالحین
قبلکم و منهاة عن الاثم و ملغاة للوزر و مذهبة کید الشیطان و مطردة للداء عن
الجسد و قد کان جمع من الصالحین یقومون اللیل کله حتی نقل ذلك عن اربعین
من التابعین کانوا یصلون الغداة بوضوء العشاء منهم السعید بن مسیب و فضیل
عیاض و ابو حنیفة و غیرهم کذا فی العوارف و فی الغیاثی لو تکلم فی الخلوة او نام بطلب
خلوته بخلاف العزلة هذا مذهب اهل الله تعالی کذا نقل من تحفة الفقهاء در رساله
عجالة الوقت آورده ست که درویش را باید که یک ماه یا اربعین خلوت نشیند و درین مدت
اصلا خواب نکند و اگر عیاذا بالله یک چشم زدن خواب بر و غالب شود آن خلوت او بشکند
و از سر نیت خلوت کند نعم من قال رباعی در خواب مشو که خواب با مرگ ست جفت + از خواب

کسی را گل شادی نشگفت + برخیز و نیاز کن بدرگاه خدا + کاندر لحد تنگ بسی خواهی خفت +
در خواب بشدم من خردمندی گفت + برخیز و نشین که سالها خواهی خفت + وقتی خواجه کنیزکی
را خریده چون شب شد کنیزک را گفت که جای خفتن من راست کن تا بخسپم کنیزک گفت ای
خواجه ترا هم خواجه هست گفت هست کنیزک گفت آن خواجه تو خواب میکند گفت نه گفت شرم
نداری که خواجه تو خواب نکند و تو خواب کنی انصف العبد کیف تنام اللیالیا + وان سیدك
حاضر لا ینام ابدا بیت بده انصاف کی روا باشد + خواجه بیدار و بنده اندر خواب + حکایت
آورده اند که وقتی درویشی جوانی را دید که تمام شب در کوچه استاده بود درویش از وی سوال
کرد که تمام شب از چه استاده بودی جوان گفت اینجا حبیبه دارم مرا امشب وعده وصل داده است
ازان منتظر او بودم درویش را تنبیه شد که محب مجازی برای وعده حبیبه خود نخفت وای
بر کسیکه دعوی محبت او کند و تمام شب بخسپد بیت گر تو هستی مرد عاشق شرم دار + خواب
را با دیده عاشق چکار + وفی الخبر یا احمد عجبت لعبد دخل فی الصلوة وهو یعلم
الی من یرفع یدیه ومن هو قدامه وهو ینعس ولله در قائله عجبا لمن یحب کیف
ینام + وکل نوم علی المحب حرام رباعی شبی که در و خمار بود چون خسپد + آنرا که غم یار
بود چون خسپد + ای دیده گنه میکنی و میخسپی + آنکس که گنهگار بود چون خسپد + نقل است
که وقتی سلیمان دارانی رحمه الله حوری را در خواب دید گفت ای سلیمان تو خوش میخسپی
و مرا از برای تو مهیا کرده اند اگر مرد پنداری ترک خواب کن و همه عمر خود را ضایع مکن بیت
چون چنین کاریست اندر ره ترا + خواب چون می آید ای ابله ترا + و بزرگان گفته
اند که اگر خفتگان میدانستند که ازیشان چه فوت می شود هرگز خواب نمیکردند ولله
ولو یعلم الناس ما فات منهم + فوالله ما نام فی العمر ابدا + نقل است
که چون مهتر ابراهیم علیه السلام را فرمان شد که اسمعیل را قربان کن ابراهیم با اسمعیل گفت
علیهما السلام که در خواب دیدم که می گویند که اسمعیل را قربان کن پس اسمعیل گفت که سزای
کسیکه خواب کند ازین بدتر باشد اگر تو خواب نمیکردی نه من بلی میکشیدم و نه تو بلی پسر حکایت
پیری ضعیف را پرسیدند که ترا هیچ آرزوئی مانده است گفت بلی یک آرزو دارم و آن اینست

که نخواهم که نیم شب برخیزم و طهارت کنم و سر بسجده نهم قوت یاری نمیدهد حکایت بزرگی بود
که هرگاه که شب درآمدی می گفتی الحمد لله الذی نجانی من اولاد آدم آری شب خانهٔ انس ست
و هر که در خلوتخانهٔ انس خواب کند او را مرده باید گفت نه خفته لان النوم اخو الموت و اگر مرد
هوشیاری بقدر امکان خود بیدار باش خواب را گرد چشم خویشتن مگذار لمولفه استیقظ وانتبه
یا طالب حتی الامکان + لان النوم یفوت مطالب الانسان + ثم اعلم یا طالب المولی انک ان
عجزت عن قیام اللیل کله فیستحب لک قیام ثلثیه او ثلثه لقوله تعالی یا ایها المزمل
قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و فی العوارف فقد قیل ینبغی
ان یکون ثلث اللیل والنهار نوما حتی لا ینضر بالجسد فیکون ثمانی ساعات للنوم ساعتین
من ذلک یجعلهما المرید بالنهار وستة ساعات باللیل ویزید فی احدهما وینقص فی الاخری
علی قدر طول اللیل وقصره فی الشتاء والصیف ولا یضر ذلک اذا صار بالتدریج عادة واقل
الاستیعاب سدس اللیل فاما ان ینام ثلث اللیل الاول ویقوم نصفه وینام سدسه الاخر وینام
النصف الاول ویقوم الثلث وینام السدس الاخر روی ان داؤد علیه السلام قال یا رب انی احب
ان اتعبد لک فای وقت فاوحی الله تعالی الیه یا داؤد لا تقم اول اللیل ولا آخره فانه من قام
آخره نام اوله ومن قام اوله نام آخره ولکن قم وسط اللیل تخلو بی واخلو بک وارفع الی
حوائجک وفی عین العلم وینام عند الغلبة هو الماثور فره کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
ولا یصلی بعدها فورا **صحیح البخاری** لیصل احدکم من اللیل ما تیسر فاذا غلبه
النوم فلیرقد و رد لا تغالبوا اللیل وفیه التعبد علی ملال وجاء اثمه اکثر من نفعه وتحمل
ما لا یطاق درویش را باید که خود قصد خواب نکند مگر بغلبهٔ خواب زیرا که حق تعالی فرمود که
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و هرگز خواب نکردن خاصهٔ ملائکه ست لان البشر لا یخلو من البشریة
نقل ست یکی از بزرگان گفت خداوندا بر تو هرگز خواب فرو آید فرمان شد که دو قرابه در دست
گیر چون بگرفت خواب بروی غالب گماشت دست برهم زد دو قرابه را بشکست خطاب شد
ای بنده دو قرابه در دست خود داشتی چون خواب بر تو آمد نتوانستی که آن هر دو قرابه نگاه داری
ما را که هفت شیشهٔ مینائی چرخ میباید نگاه داشت اگر چشم ما خواب باشد چه حال خواهد شد چنانچه

قول باری ست لا تأخذه سنة ولا نوم لمؤلفه اردت ان احیی اللیالی کلها * وکیف
احییها انما انا بشر * پس باید که حتی الامکان بیدار باشی و پهلو بر زمین نزنی اگرچه در نص
هستی و شریعت برای خواب کردن و پهلو بر زمین زدن ولکن عند العارفین لا رخصة
فیه اصلا ولذا قیل گر تجلی دوست خواهی بر دوام * خواب غفلت بر تن خود کن حرام * خواب
غفلت بر دل ما پرده هاست * ورنه دائم هست تجلی والسلام * حتی بعض بزرگان پای خود دراز
نکردند نه در خلوت ونه در بیرون تا به پهلو زدن چه رسد حکی انه قال السری رح صلیت وردی
لیلة من اللیالی ومددت رجلی فی المحراب فنودیت یا سری کذا تجالس الملوک فضممت
رجلی وقلت وعزتک لا مددت رجلی ابدا وقال الجنید فبقی ستین سنة ما مد رجله
لیلا ولا نهارا لمؤلفه یا طالبا سر لا تظن انهم * عاشوا فی الدنیا کعیش الملوک *
کانوا فی الدنیا کانهم غریب * قلوبهم مغموم ووجوههم هلوک * کما قال الله تعالی
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم الآیة و نگوئی که ایشان
توفیق یافتند و ما موفق نیستیم بلکه ایشان جد و جهد تمام کردند و وجود خود را فنا ساختند
ولقد صدق من قال ع توفیق بهانه هست اگر عازم راهی * بشتاب که سرمایهٔ توفیق شتاب ا
ست از تو جهدی و از خدا توفیق * جهد و توفیق هر دو هست رفیق * و حضرت عطار میفرماید ع
گر کسی گوید نباید طاعتی * لعنتی بارد بر او هر ساعتی * تو مکن در یک نفس طاعت رها *
پس منه طاعت چو کردی پر بها * ثواب بیداری شب را شنیدی و در یافتی اکنون اقسام
نوم را بشنو و در یاب فی الشمنی قبل النوم علی خمسة انواع العیلولة وهی النوم
وقت الفجر الی طلوع الشمس یورث الفقر والغیلولة وهی النوم وقت الاشراق الی الضحی
یورث الغفلة والظلمة والقیلولة وهی النوم بعد الضحی الی وقت الاستواء یورث
الغنا والراحة والکیلولة وهی النوم بعد الظهر والعصر الی المغرب یورث الجنون
والبلة والفیلولة وهی النوم وقت المغرب الی العشاء یورث الجهل والفتنة وقال
علیه السلام من نام حتی اصبح بال الشیطان فی اذنیه و در حدیث دیگر وارد شده که
شیطان موی سر را سه گره می دهد تا خواب غالب شود و نماز فجر از دست رود وقال

النبی صلی اللہ علیہ وسلم النوم علی سبعۃ اوجہ نوم الغفلۃ ونوم الشقاوۃ ونوم اللعنۃ
ونوم العقوبۃ ونوم الراحۃ ونوم الرخصۃ ونوم الحسرۃ اما نوم الغفلۃ فی مجلس الذکر
ونوم الشقاوۃ فی وقت الصلوۃ ونوم اللعنۃ فی وقت الصبح ونوم العقوبۃ بعد صلوۃ
الفجر ونوم الراحۃ وقت القیلولۃ ونوم الرخصۃ بعد صلوۃ العشاء ونوم الحسرۃ فی لیلۃ
الجمعۃ کذا فی مشارق الانوار وقیل یستحب احیاء خمس لیل فی السنۃ لیلۃ الجمعۃ ولیلۃ
الفطر ولیلۃ الاضحی ولیلۃ النصف من شعبان واول لیلۃ سبعۃ وعشرون من رجب
چون اقسام نوم شنیدہ شد و دریافتی اکنون ثواب نماز شب بشنو و دریاب قال علیہ
السلام رکعتان فی جوف اللیل خیر من الدنیا وما فیہا وقال علیہ السلام من صلی
باللیل حسن وجہہ بالنہار وفی العوارف قال سہل بن عبد اللہ التستری یحتاج
العبد الی السنن والرواتب لتکمیل الفرائض ویحتاج الی النوافل لتکمیل السنن ویحتاج
الی الادب لتکمیل النوافل پس سالک را ناچار ست از کثرت نوافل در شب و روز چنانچہ
پای مبارک آنسرور علیہ السلام را ورم شد از کثرت نوافل کما قال صاحب قصیدۃ البردۃ
ظلمت سنۃ من احی الظلام الی + ان اشتکت قدماہ الضر من ورم +
وفی شمائل النبوی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقوم یصلی حتی تنتفخ قدماہ فیقال لہ اتفعل ہذا وقد غفر اللہ لک ما تقدم من ذنبک
قال افلا اکون عبدا شکورا وکان وظیفۃ ابیحنیفۃ رحمۃ اللہ فی الیوم واللیلۃ اربع
مائۃ رکعۃ کذا فی فتاوی الصوفیۃ وفی فتاوی فخر الدین اداء صلوۃ التطوع افضل
من صوم التطوع نقل ست از منصور حلاج کہ ہر روز صد رکعت نماز گزاردی و پنج نوبت
غسل کردی وفی حاصل الحیوۃ آوردہ است کہ از عارف ربانی واقف اسرار نہانی اویس
قرنی منقول ست کہ در شب میگفتی ہذہ لیلۃ الرکوع بیک رکوع بسر می بردی و در شب
دیگر گفتی ہذہ لیلۃ السجود بصبح میرسانیدی گفتند ای اویس چہ طاقت طاعت داری
کہ شبہا بدین درازی بیک حال می گزرانی گفت کجاست شب دراز کاشکے ازل و ابد یک
شب بودی تا بیک سجدہ آخر بردمی و دران سجدہ نالہای زار و گریہ ہای بسیار کردمی

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند — من و خیال تو و ناله‌های درد آلود

شمع کرسوزد و گریه باشم همه سال — قوت از تن خویش می‌تراشم همه سال

تا نیک و بد خلق نباید دیدن — شب زنده و روز مرده باشم همه سال

قیل لما حبس الحجاج قید من کعبه الی رکبتیه ثلثة عشر قید وکان یصلی مع ذلک فی کل یوم و لیلة الف رکعة کذا فی فصل الخطاب وکان لابی حنیفة رحمه الله جار وله ابنة لا تخرج الا اللیل فتری اباحنیفة رحمه الله قائما فی سطحه یصلی فظنته شجرة فلما توفی ابوحنیفة رحمه الله قالت یا ابت این ذهبت تلک الشجرة التی کانت فی منزل ابی حنیفة فبکی الرجل قال قطعت تلک الشجرة کذا فی دستور القضاة وفی شرعة الاسلام ویواظب علی نوافل العبادة ولا یسرع فیها فانها مفتاح محبة الله تعالی وقربة وقرة اعین الصدیقین وانها جوابر نقصان الفرائض لاسیما فانها داب الصالحین ومکفرة السیئات ومطردة للداء وبرکة فی العمر ومنهاة عن الاثم پس باید که نماز تهجد گزارد دوازده رکعت واقله دو رکعت یا چهار رکعت قال الله تعالی ومن اللیل فتهجد به نافلة لک وقال النبی صلی الله علیه وسلم صل من اللیل ولو قدر حلب شاة وقیل قد یکون ذلک قدر اربع رکعات وقیل قدر رکعتین وقیل فی تفسیر قوله تعالی تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء هی قیام اللیل کذا فی العوارف و نیت تهجد چنین کند نویت ان اصلی لله تعالی رکعتین صلوة التهجد تکبیر الذنوبنا وحفظا لایماننا وتوسیعا لرزقنا وتطویلا لعمرنا اللهم اقض حوائجنا وحوائج جمیع المؤمنین متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر باید که قرأت یس بخواند زیرا که بسه دل جمع میشوند وقتی که سه دل جمع شوند دعا مستجاب باشد یکی دل آدمی دوم دل شب که نصف شب باشد وسوم دل قرآن که سورهٔ یس باشد و یصلی الضحی والاشراق وصلوة الزوال وصلوة التسبیح ومابین العشائین ویصلی فیه ست رکعات صلوة الاوابین ویقول بعدها انه کان للاوابین غفورا وان یصلی فیه عشرین رکعة فهو افضل ویواظب علی رکعتی تحیة الوضوء وعلی رکعتی تحیة المسجد وسائر النوافل وقال صاحب العوارف کره جماعة من العلماء تحیة الطهارة بعد

صلوٰۃ العصر واجارۃ المشائخ والصالحین قیل وکان عبد اللہ بن غالب یصلی الضحی مائۃ رکعۃ
ویقول بعد صلوٰۃ الضحی اللہم بک احاول وبک اصاول وبک اقاتل کذا فی حصن حصین
وقیل یقرأ مائۃ مرۃ رب اغفر لی وارحمنی واہدنی وارزقنی وتب علی انک انت التواب
الرحیم وبعد التہجد یشتغل بالذکر وبالدعاء لان الدعاء مخ العبادۃ وبالمناجات حکی
ان الامام احمد بن حنبل رح رای ربہ فی المنام الف مرۃ فقال یا رب کیف النجاۃ من زوال
الایمان وانا اخاف فقال اللہ الزم ہذا الدعاء اللہم صغر الدنیا باعیننا وعظم جلالک
فی قلوبنا اللہم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک بفضلک وکرمک یا اکرم الاکرمین
ویا ارحم الراحمین وفی اخلص الخالصۃ حکی عن اللیث انہ قال رأیت عقبۃ بن
نافع ضریر البصر ثم رأیتہ بصیرا فقلت الذی رد علیک بصرک فقال اتیت فی منامی
فقیل لی قل یا قریب یا سمیع الدعاء یا لطیفا لما یشاء رد علی بصری فقلتہا فرد
اللہ علی بصری ویقرأ سائر الادعیۃ ثم یشتغل بالمناجات وفی اخلص الخالصۃ قیل
المناجات عرض ما فی الفواد علی رب العباد نقل ست از شمس الائمۃ الحلوائی او نقل میکند
از عمر التاجر کہ می گفت شنیدم از ابا جعفر ہاشمی کہ میگفت کہ دیدم پدر خود را در خواب پرسیدم
کہ ای پدر با تو حق تعالی چہ کرد گفت غفر لی یعنی بیامرزید مرا گفتم بچہ سبب گفت از این کہ بعد
از نماز تہجد این مناجات پارسی می خواندم مناجات بادشاہا بنظر رضا و رحمت نگاہ کن و خداوندا
ظاہر و باطن ما را از طلب رضای خود جمع دار تفرقہ و پریشانی و سرگردانی از راہ ما و از راہ
ہمہ مسلمانان دور دار عفو و عافیت را قرین وقت ما کن عنایت و رعایت را سابق و قائد ما
گردان ما را بدست تفرقہ ما باز مدہ ما را با ما باز مگذار ما را بر ما مگمار ما را از شر ما نگہدار کار ما
و کار ہمہ مسلمانان در عافیت و در رضای خود باصلاح آر کردہ را در گذار و آیندہ را نگاہدار
ہر چہ بر بندہ بخشی دینی بخش با رضای خویش قرین بخش ما را بقہر خود مخذول مکن ما را بدرد
خود مشغول کن ما را از یاد خود معزول مگردان اگر بپرسی حجتی نداریم و اگر بسوزی طاقتی
نداریم و اگر بسنجی بضاعتی نداریم از بندہ خطا و زلت و از تو ہمہ بخشش و عطا و رحمت
ای قدیمی لم یزل و ای حکیمی بی بدل اللہم اصلحنا واصلح فساد قلوبنا واصلح فساد افعالنا

واصلح فساد اقوالنا واصلح فساد احوالنا واصلح فساد صدورنا واصلح ولاة امورنا و
اصلح ذات بیننا واصلحنا بما اصلحت به عبادک الصالحین یا خیر المسئولین یا مصلح
الصالحین و یا اکرم الاکرمین اختم لنا بخیر توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین اللھم
صل علی محمد و علی آل محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و بارک وسلم علیہم و مناجات
حضرت شاہ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ برای حفظ ایمان باید خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم
اللھم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم علیہم الٰہی اگر از من بیچارہ کفری و یا خطائی
و یا گناہی صغیرہ و کبیرہ و یا زنائی و یا غیبتی و یا دروغی و یا لہوی و یا لغوی و یا حرصی
و یا حسدی و یا عجبی و یا کبری و یا ناحقی و یا نفاقی و یا حرامی و یا بدگمانی و یا بدنظری و یا بدوضعی
و یا کراہتی و یا ترک امانتی و یا ترک دیانتی و یا ترک صیانتی و یا ظلمی و یا تعدی در حق آدمی
و یا در حق جانوری و یا در رعایت استاد و پیر و یا در حق مادر و پدر کہ ہر یک از ینہا بحکم خداوند تعالی
جل جلالہ و بجز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نمی شاید و یا فسقی و یا فجوری و یا غفلتی و یا عیبی
و یا تقصیری کہ بفرمان خدای تعالی و بفرمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بقصد و یا بفراموشی
کردہ باشم و یا در خاطر گذشتہ باشد و یا بر زبان رفتہ باشد قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً ظاہراً
و باطناً لیلاً و نہاراً سراً و جہراً اولاً و آخراً قدیماً و جدیداً از ینجملہ گناہان باز آمدم و پشیمان
شدم و توبہ نصوح کردم کہ باز از ینہا در وجود من در نیاید و از سر تجدید مسلمان شدم
و ایمان آوردم و اقرار کردم بوحدانیت خدای تعالی و انچہ فرمودہ است خدای تعالی
و ایمان آوردہ ام بدانچہ ایمان آوردہ است محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بیزارم
از انچہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیزار است و دور بودہ است و بتصدیق و یقین
دل میگویم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ الٰہی ہم بدین اقرار و تصدیق جمیع دمہای
من ثابت داری الٰہی ہم بدین اقرار و تصدیق دم آخر من ثابت داری الٰہی ہم بدین
اقرار و تصدیق ابدالآباد بلقاء و دیدار خود مشرف گردانی بحرمت حبیب خود و یکی
خواجہ کائنات و خلاصہ موجودات و صدر بدر عالم صلی اللہ علیہ وسلم و آلہ و اصحابہ
اجمعین آمین یا رب العالمین یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر مناجات امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره بخواند مناجات ملکا بادشاها
وخداوندا ورحیما زبان ما را که خطیب منبر دهان ماست بذاکره اذکروا الله ذکرا کثیرا
گویا دار الهی دیده ما را که راه بین یقین ماست به بینائی فانظر الی آثار رحمة الله بینا
دار الهی گوش وهوش ما را باستماع فاذا قرء القران فاستمعوا له شنوا دار الهی صندوق
دل ما را از وسوسه الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس ایمن دار
الهی جلال دل ما را که سلطان ولایت ایمان ماست از پادشاه اولئك کتب فی قلوبهم
الایمان معزول مگردان الهی دستهای ما را از گرفتن لقمه ناوجه ولا تاکلوا اموالکم
بینکم بالباطل نگاهدار الهی قدم ما را از قرب ان لهم قدم صدق عند ربهم ثابت
دار الهی فرزندان مسلمانان را در مکتب کرامت الرحمن علم القران بتعلم علم مشرف گردان
الهی مادران وپدران ما را که محبوس زندان لحد گورخانه مار و مور که اسیر خاک گشته اند
به بشارت یبشرهم ربهم برحمة برحمت خویش برایشان بشارت رسان الهی دران
ساعت که اجل ما در رسد وجنازه ما را از دروازه بنای فانی بیرون کنند ما را از تلقین ان
الله یغفر الذنوب جمیعا جدا مگردان الهی سلاطین دهر را بداد عدل وانصاف ان الله
یأمر بالعدل والاحسان آراسته دار الهی مسافران که در سفر وحضر اند انما جزاء
الذین یحاربون الله ورسوله در امان دار الهی بیماران اهل ایمان را از دار وخانه
وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین معجون لطف کرامت کن الهی پیران
طریقت را که هادیان دنیا وآخرت اند بتشریف بل احیاء عند ربهم مشرف گردان الهی آب
مبارک بر تارک نبات ونباتات وانزلنا من السماء ماء مبارکا چنانچه اوست بارنده وبیان
خلق پاینده دار الهی توانگران را بخلعت لاغنیاء من التعفف آراسته دار الهی درویشان
را بصبر ان الله مع الصابرین قرین گردان الهی علماء دین را بدرجات والذین اوتوا
العلم آراسته دار الهی چون عمر ما وکافه اهل اسلام بخاتمت در رسد همه را با سعادت ختم
گردان ودعا مستجاب وشهادت روزی گردان یا اله العالمین ویا خیر الناصرین
ایضا بخواند الهی از ان وقت باز که مرا از حجله عدم بوجود آوردن تا هذا الوقت

آنچه از افعال غیر رضای تو در شریعت و حقیقت و معرفت از دست و اعضا بعمداً و خطاءً
او سراً و علانیةً رفته باشد یا خواهد رفت یا خواهد گذشت میدانم یا نمیدانم از جمله معاصی
ماضی و حال و استقبال بطوع و رغبت خویش توبه کردم و باز آمدم و از سر مسلمان میشوم
کلمه شهادت میگویم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله الهی
قلبی محجوب و نفسی معیوب و عقلی مغلوب و هوائی غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر
و لسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا ستار العیوب و یا غفار الذنوب الهی خیرک
کثیر کثیر و عفوک یسیر یسیر فاعف عنا بفضلک و کرمک الهی من ضعیف و درمانده
را و من نحیف از درها رانده را و من عاجز در بدر گشته را و من زنار دار خرقه پوش را و من
استاد مکتب عاصیان را و من گندم نمای جو فروش را و من تائب ناتمام را و من منقاد
فرمان شیطان را بفضل عمیم خود و لطف قدیم خود از هوای نفس اماره خلاصی ده و از کید
چشم بدکاره پناهی ده الهی توبه نصوح کرامت کن طاقت عدل تو نداریم و امید فضل
تو داریم ملکا مرا توفیق ده تا ترا پرستم بی توفیق پرستیدن نتوانم خداوندا معرفتی ده تا
ترا بشناسم بی معرفت شناختن نتوانم الهی ضائع کردم عمر خود را در آنچه که رضای تو نبود و صلی
الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین و دیگر بخواند الهی اگر بدرقه حفظ تو همه انبیا
و ابرار و معصومان رهبری کند پس اشقیا و فجار و عاصیان را که کند و اگر سیلاب عفو تو اوساخ
آثام تیره روزگاران اشرار نشوید که شوید و اگر دریای رحمت سرگشتگان تیه ضلالت را دست
نگیرد که گیرد و اگر سحاب کرمت امطار هدایت بر جان تباهان بوادی غفلت نبارد که بارد و اگر
نسیم عنایتت کشتی غرق شدگان دریای معصیت و هوا را از غرقاب غفلات بساحل توبه
و انابت نیارد که آرد و در شب جمعه برای هر حاجت این نماز بخواند نویت ان اصلی لله تعالی رکعة
واحدة متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر۔ الحمد یکبار و آیة الکرسی هفت بار
و انا انزلناه بست و پنج بار و سوره اخلاص صد بار التحیات درست خواند و بعد از سلام
سر بسجده رود و رخ راست بر زمین نهد هفتاد بار بگوید الهی بحرمت آن وقت و آن ساعت که تو
بودی و هیچکس نبود و بعده رخ چپ بر زمین نهد و بگوید الهی بحرمت آن وقت و آن ساعت که تو

(نماز حاجت)

باشی و ہیچکس نباشد بعده پیشانی برزمین نہد و بگوید الٰہی تو نکی و رکعت یکی و حاجت
من رواکن بعده کلمہ تمجید ہفتاد بار بخواند و درود ہفتاد بار و استغفار ہفتاد بار بخواند حاجت
او برآید **صلوٰۃ الحاجۃ** یصلی رکعتین فی الاولی الفاتحۃ الف مرۃ والاخلاص
مرۃ وفی الثانیۃ الفاتحۃ مرۃ والاخلاص الف مرۃ ثم یسلم ویسأل الحاجۃ فانہ
اسرع الاجابۃ مجرب مجرب مجرب **لدفع الطاعون** یصلی من کان صاحبا فی ذلک
المقام کل لیلۃ رکعتین یقرء فی کل رکعۃ الفاتحۃ مرۃ ویٰس مرۃ ویقول بعد السلام
یا حلیم یا صمدی والف مرۃ **لدفع** الامراض والاسقام من کان فیہا رئیسا یصلی سبع
لیال کل لیلۃ اربع رکعات یقراء فی کل رکعۃ الفاتحۃ مرۃ والفیل ثلث مرات والاخلاص
خمس عشر مرۃ ویقول بعد السلام سبعمائۃ مرۃ یا سلام **صلوٰۃ العاشقین** اربع
رکعات یقراء فی کل رکعۃ الفاتحۃ والاخلاص مرۃ فیقول فی الاولی مائۃ مرۃ
یا اللہ وفی الثانیۃ یا رحمن وفی الثالثۃ یا رحیم وفی الرابعۃ یا ودود من صلیہا جعل
اللہ من المقربین **صلوٰۃ الواصلین** دو رکعت نماز گزارد در رکعت اول بعد از فاتحہ
الم ترکیف بخواند و در دوم بعد از فاتحہ لایلاف بعد از سلام سر برہنہ کند و دستار
در گلو اندازد و استادہ شود و نر انگشت پای راست بر بالای نر انگشت چپ نہد باقی
راست بر ہوا ماند و زور بر پای کند و تسبیح در دست گیرد ہزار و یکبار یا بدوح گوید بعدہ
بنشیند و دستار بر گردن نہد ہزار و یکبار یا رب گوید **صلوٰۃ الموحدین** یک رکعت
بگزارد رکعت صلوٰۃ الموحدین نیت کند بعد از فاتحہ قل ھو اللہ چہل و یکبار بخواند بعد
ازان در ہر دو سجدہ بعد از تسبیح بیست و یکبار انت حاضری گوید بعد ازان سر جانب
راست نہد بیست و یکبار اللہ حاضری گوید بعد ازان سر جانب چپ نہد بیست و یکبار
اللہ ناظری گوید بعد از سلام صد بار این دعا بخواند الٰہی احدی صمدی فردی من
عندک مددی الیک منتہا طلبی کرمک سببی عجل فرجی بحق محمد العربی یا وہاب
یا وہاب یا وہاب دوگانہ ہزار سجدہ بگزارد در ہر رکعتی بعد فاتحہ سورۂ اخلاص گان بار
بخواند در ہر رکعتی پانصد سجدہ بدہد بعد ہر سجدہ جلسہ کند و در ہر جلسہ این دعا بخواند

دفع الطاعون

وپیش از شروع صد بار درود و صد بار استغفار بگوید و دعا اینست اللهم لبیک لبیک
لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک لبیک لبیک والرغباء الیک والعمل لک لملوٓ لقفا علیک اخذ
هذا او اخذت من الصالحین وبلغت الیک وانما انا من المبلغین فان قبلت عنی
فکنت من الفائزین وان لم تقبل عنی فکنت من الخاسرین شرط سیوم آنکه
صائم بودن لقول عائشة رضی الله تعالی عنها ولا اعتکاف الا بصوم ولا اعتکاف الا فی
فی مسجد جامع رواه ابوداؤد کذا فی مصابیح المشکوة وفی الثمنی الصوم شرط فی
الاعتکاف عندنا وعند مالک وعند الشافعی واحمد لقوله علیه السلام لا اعتکاف
الا بصوم واعلم ان الصوم شرط لصحة الاعتکاف الواجب ولصحة التطوع فی روایة
الحسن عن ابی حنیفة رحمه الله واعتکاف بر سه نوع است واجب است وسنت
است ونفل است واجب آنست که مسلم برخود لازم گیرد وسنت در عشرهٔ آخرهٔ ماه رمضان
که رسول علیه السلام بران مواظبت کرده است ونفل آنست که در مسجد در آید بنیت اعتکاف
واین قسم با صوم وبغیر صوم جائز است کذا فی المضمرات معلوم شد که اعتکاف بغیر از صوم
درست نیست صوم را فضیلت بسیار است که در احادیث وارد شده است وفی مشکوة
المصابیح عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لکل شیء زکوة وزکوة الجسد الصوم رواه ابن ماجة المراد بالزکوة الصدقة و
صدقة الجسد ما یخلص به عن النار وعن ابی امامة رضی الله تعالی عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله جعل الله بینه و
بین النار خندقا کما بین السماء والارض رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشر امثالها
الی سبع مائة ضعف قال الله تعالی الا الصوم فانه لی وانا اجزی به یدع
شهوته وطعامه من اجلی للصائم فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء
ربه ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک والصیام جنة الحدیث

بیان اعتکاف

وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی مائدۃ مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر لا یقعد علیہا الا الصائمون بدانکہ در صوم داشتن تمام دہر اختلاف کردہ اند بعضی بزرگان در تمام عمر خود صوم نگاہ داشتند وبعضی گاہ صائم وگاہ مفطر می بودو وکان ابو عبد اللہ بن جابر صائما مرتیفا وخمسین سنۃ لا یفطر فی السفر ولا فی الحضر فجہد بہ اصحابہ یوما فافطر فاعتل من ذلک ایاما فاذا رای المرید صلاح قلبہ من دوام الصوم فلیصم دائما ولیدع الافطار جائعا فہو عون حسن لہ علی ما یرید کما فی العوارف روی عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صام الدھر ضیقت علیہ جہنم ھکذا وعقد تسعین ای لم یکن فیہا موضع عن محمد بن الیمانی انہ قال اخترت صوم الدھر بما سالت ستۃ نفر عن ستۃ اشیاء فاجابوا بجواب واحد سألت الاطباء عن اشفی الادویۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت العباد عن انفع الاشیاء فی عبادۃ الرحمن فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت الحکماء عن اعون الاشیاء علی طلب الحکمۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت الزھاد عن اقوی الاشیاء علی الزھد فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت العلماء عن افضل الاشیاء علی حفظ العلم فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت الملوک عن اطیب الادام والاغذیۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل کذا فی الخلاصۃ وعن بریدۃ قال دخل بلال علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو یتغدی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الغداء یا بلال قال انی صائم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ صلعم نأکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنۃ اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامہ ویستغفر لہ الملائکۃ ما اکل عندہ رواہ البیہقی فی شعب الایمان کذا فی مشکوۃ المصابیح وکرہ قوم صوم الدھر وقد ورد فی ذلک ما رواہ ابو قتادۃ قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیف من یصوم الدھر قال لا صیام ولا افطر وسرور عالم ہم گاہ صوم می داشتند وگاہ افطار می کردند کما روی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر

حتی نقول لا یصوم وما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صام شهرا الا رمضان
الحدیث ومنهم من کان یصوم یوما ویفطر یوما وقد ورد افضل الصیام صوم
اخی داؤد کان یصوم یوما ویفطر یوما فاستحسن ذلک فهم من الصالحین
یکونون بین حال الصبر وحال الشکر ومنهم من کان یصوم یومین ثم یفطر
یوما او یصوم یوما ویفطر یومین وقیل کان سهل بن عبد الله یاکل فی خمسة
یوما مرة وفی رمضان یاکل اکلة واحدة وکان یفطر فی کل لیلة بالماء
القدوح للسنة اما در حق اهل تجرید بهتر ست صوم وهر شتن لقوله علیه السلام
یا معشر الشباب من استطاع منکم المرأة فلیتزوج فانه اغض للبصر واحصن
للفرج ومن لم یستطع فعلیه الصوم فانه له وجاء رواه البخاری ومسلم
وفی خلاصة الحقائق وقال بعض اهل المعرفة الصوم ثلثة صوم العام و
صوم الخاص وصوم الاخص اما صوم العام ترک الاکل والشرب والوقاع (جماع)
وصوم الخاص محافظة الجوع وان یعفو عمن یظلمه ویکف لسانه عن اهل
القبلة وصوم الاخص ترک ما سوی الله وقال اهل الریاضة الصوم للمبتدئ
جنة وللمحسنی جنّة قیل الصوم دواء الذنوب ویحیی القلوب چون ثواب صوم
واقسام آن شنیدی و دریافتی اکنون ثواب خوردن وادعیه که در وقت
افطار کردن باید خواند بشنو و دریاب وفی الارشاد ولو قسم المفطر
شطرین یاکل نصفه اول اللیل ونصفه سحرا کان حسنا سحر خوردن مستحب
ست لقوله علیه السلام تسحروا فان فی السحور برکة وعن عمرو بن العاص
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا
وصیام اهل الکتاب اکلة السحر رواه مسلم وتعجیل افطار و تاخیر سحور نیز مستحب
ست زیرا که رسول علیه السلام فرمود ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار
وتاخیر السحور والسواک کذا فی کنز الاوراد وفی مشکوة المصابیح عن سهل
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر

ما عجلوا الفطر متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال الله تعالی احب عبادی الی اعجلهم فطرًا رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس الفطر لان الیهود والنصاری یؤخرون
رواه ابو داؤد وابن ماجه بدانکه افطار کردن اولی بخرماست اگر خرما نباشد
بآب افطار کند لقوله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه
برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور رواه احمد و فی شرعة الاسلام
وکان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر فی الصیف علی الماء وفی الشتاء علی
التمر وکان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر بثلاث تمرات او علی شیئ لم تمسه
النار در تحفة المریدین آورده ست باید که بعد از نماز خفتن روزه بکشاید تا شرف
بین العشائین دریافته باشد بطاعت وعبادت اما پیش از نماز شام بنمک یا بآب روزه
بکشاید تا بسنت عمل نموده شود وسنت ست که گاه گاهی خادم کوزهٔ آب بر مجلسیان
برگرداند وچون درویشان به خلوت درآیند باید که خادم کوزه بدر خلوتیان آرد وناخن
بر کوزه زند تا هر کرا رغبت بود بستاند واولی آنست که خلوتی آب کم خورد تا خواب
وثقل کم بود در کنز الاوراد آورده ست که در وقت افطار بگوید اللهم لك صمت
وبك آمنت وعلیك توکلت وعلی رزقك افطرت واگر او را در روز دوم نیت
روزه باشد بگوید وبصوم غدٍ نویت والا نگوید وایضا بگوید سبحانك اللهم و
بحمدك تقبله منی انك انت السمیع العلیم ایضا در وقت افطار بخواند الحمد
لله الذی اعاننی فصمت ورزقنی فافطرت یا واسع المغفرة عن عبد الله بن
مسعود رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من صام
یوما ثم قال فی آخره استغفر الله الذی لا اله الا هو الغفور یکون عما لغا ورفث
فی صومه کذا فی فتاوی الصوفیة واذا افطر قال ذهب الظمأ وابتلت العروق
وثبت الاجر ان شاء الله تعالی وایضا اللهم انی اسئلك برحمتك التی وسعت کل

شیئ ان تغفر لی ذنوبی فان افطر عند قوم قال افطر عندکم الصائمون واکل
طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة وان اکل مع مجذوم او ذی عاھة قال
بسم اللہ ثقةً باللہ وتوکلا علیہ واذا اکل الطعام فلیقل اللھم بارک لنا فیہ و
اطعمنا خیرًا منہ فاذا فرغ من الاکل والشرب قال الحمد للہ الذی اطعمنا
وسقانا وجعلنا مسلمین کذا فی حصن الحصین متن شرط چہارم آنکہ پنج
وقت نماز با جماعت گزاردن ش لقولہ تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی نماز
با جماعت بگزارید ولقول عائشة رضی اللہ تعالی عنھا ولا اعتکاف الا بصوم
ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع رواہ ابو داؤد رضی اللہ تعالی عنہ وکذا
فی المشکوة قولہ فی مسجد جامع ای فیہ جمع وجماعة پس معلوم شد کہ اعتکاف
بغیر از جماعت روا نباشد وقال اللہ تعالی وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات
عن ابن عباس رضی اللہ عنہ العمل الصالح اداء الصلوة الخمس بالجماعة کذا
فی شرح الامالی ولقول عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ ان الصلوة من احسن
ما عمل الناس فاذا احسنوا احسنوا معھم ھر چون نماز ست احسن اعمال پس
با جماعت نماز بگزارید ش وفی شرح الوقایة الجماعة سنة مؤکدة
وھو قریب من الواجب وقیل فرض کفایة وفی التمنی الجماعة من خصائص
ھذا الدین فانھا لم تکن مشروعة فی سائر الادیان قال عامة مشائخنا انھا
واجبة وقیل فرض عین وبہ قال احمد وداؤد وفی القنیة تارک الجماعة من غیر
عذر یجب تعذیرہ ویاثم الجیران بالسکوت عنہ وقال علیہ السلام من ادرک
الجماعة اربعین یوما کتب لہ براءة من النار وبراءة من النفاق وقال علیہ
السلام تارک الجماعة ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان و
تارک الجماعة یمشی علی الارض والارض تلعنہ وینظر الی السماء والسماء یلعنہ
وگفت علیہ السلام کہ پنج نماز مثل پنج جوی روانست ہر کہ پنجوقت نماز برپای دارد ہیچ
گناہ بروی نماند ودر حاصل الحیوة آوردہ است کہ شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمودہ اند

که هرکه نماز بجماعت گزارد او را حق سبحانه تعالی پنج چیز کرامت کند اول تنگی عیش از و
بردارد و دوم وی را عذاب گور نباشد سوم نامهٔ اعمال او بدست راست او دهند
چهارم از پل صراط بگذارند پنجم به بهشت رود بی حساب و فی مشکوة المصابیح عن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ
بسبع وعشرین درجة متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة رواه ابن ماجه و فی شرعة الاسلام
وتغتنم الصلوة فی جماعة المسلمین فانها اضعاف مضاعفة ورحمة ورضوان ولا
یرخص لمن سمع النداء ترك الجماعة روی فی الاخبار ان من حافظ علی صلوة
الخمس بجماعة اورثه الله تعالی السعادة وان کان عمل قراب الارض خطیئة
ومن لم یحافظ علی صلوة الخمس وعمل قراب الارض طاعة اورثه الله تعالی الشقاوة
ونحو ذلك یدل علی فضیلة الجماعة وعظم شانها وبرکتها حکی ان فضیل بن
عیاض رضی الله عنه کان من قطاع الطریقة غیر انه کان حافظا للصلوت الخمس
بالجماعة فادرکته برکة ذلك واورثه السعادة وکان یوما فی الایام خرج لقطع
الطریق فعرض له رکب فقصده لیقطع علیهم فقراء رجل منهم قوله تعالی
الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله فسمع فضیل بن عیاض ذلك
وقال آن یا رب فقد آن یا رب درمی سلاحه وتاب حتی بلغ حیث بلغ وروی فی الاخبار
من حافظ علی الصلوات الخمس فی الجماعة لم یخرج من الدنیا حتی یری مکانه فی الجنة
فاذا قرب وفاته وقفت الملائکة عن یمینه ویساره فیرفع بصره الی السماء
فیری موضعه فی الجنة کذا فی کفایة الشعبی وسفیان ثوری رحمة الله علیه گفت صحابه
که بودند اگر ایشان را نماز جماعت فوت شدی یک هفته تعزیت میداشتندی و اگر
تکبیر اولی فوت شدی سه روز تعزیت می کردندی و اگر صف اول فوت شدی یک روز
تعزیت میکردندی در تنبیه ابو اللیث مذکورست که هرکه نماز بجماعت نکند او را حق تعالی
دوازده چیز نکند سه چیز در دنیا و سه چیز بوقت مرگ و سه چیز اندر گور و سه چیز بقیامت

اما آن سه چیز که در دنیا بود یکی برکت از کسب وی برگیرد و دوم سیاهی روی او ببرد
و سوم در دل مردمان دشمن گرداند اما آن سه چیز که بوقت مرگ باشد اول جان او
گرسنه و تشنه بردارد دوم جان کندن بروی دشوار گرداند سوم کلمهٔ شهادت بر
زبانش نیاید اما آن سه چیز که اندر گور بود اول پرسیدن منکر و نکیر با هول و فزع
بود و دوم تاریکی گور بود سوم گور بروی تنگ بود و اما آن سه چیز که اندر قیامت
بود اول خشم خدای تعالی دوم عذاب سخت سوم حساب دشوار در خلاصة الحقائق مذکورست
که معاذ گفت که خواجه شقیق را رحمة الله علیه نماز پیشین بجماعت فوت شد پنجاه درم
صدقه داد و یک ماه تعزیت میداشت و می گریست و می گفت اللهم اعطنی اجر
ما فاتنی عبد الله بن عباس روایت کرد که مردی سوال کرد پیغمبر خدای را علیه السلام
و گفت یا رسول الله اگر مردی تمام شب قیام کند و روز روزه دارد و بجماعت نماز حاضر
نشود چگونه باشد رسول علیه السلام فرمود که او در آتش باشد سفیان بن عُیینه گفت
مردی بود در کوفه از اغنیا بجماعت نماز حاضر نشدی روزی او میزبانی کرد و خلق را
طلبید هیچکس حاضر نشد و دعوت او اجابت نکردند گفتند ما اجابت نکنیم دعوت کسی را
که او اجابت نکند خدا را ابو هریره رضی الله عنه می آرد که مردی بود نابینا بخدمت رسول
علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من مردی نابینا ام و میان من و میان تو در اثنای
راه درختان اند انبوه در هم پیچیده و مرا دست کشی نیست مرا رخصت کن در نماز خفتن
و نماز بامداد که در مسجد حاضر نشوم رسول علیه السلام فرمود تو بانگ نماز میشنوی گفت
آری رسول علیه السلام او را رخصت نداد نقل ست که مردی نابینا بود و سوی مسجد
روان شد تا نماز خفتن بجماعت بگذارد در شبی که باران بود زن وی را گفت که چرا
در خانه نماز نمیکنی گفت در مسجد بروم تا ادا کنم شکرانهٔ دستها و پایهای خود پس چون
از مسجد بخانه آمد در خواب شد چون بیدار شد هر دو چشم وی را بینائی ظاهر شد پس گفت
نیکوئی پروردگارست که شکر کرده ام او را پس جزا داد مرا بشکر من ست و در خلاصة
الحقائق آورده است هر که ترک جماعت کند او در بدعت افتد و بیرون آرد خدای تعالی

برکت از نفس او و بال او چون ثواب نماز جماعت شنیدی و دریافتی اکنون
باید که نماز بحضور دل گذاری قال علیه السلام لعن الله حسنًا فانما بین یدی
الله ولیس معه قلبه وقال علیه الصلوٰة والسلام لاصلوٰة الا بحضور القلب
کذا فی مونس الفقراء و فی العوارف وقد ورد عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا قام العبد الی الصلوٰة المکتوبة مقبلا علی الله بقلبه وسمعه وبصره
انصرف من صلوٰته وقد خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وذکرت السرقة
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ای السرقة اقبح قالوا الله ورسوله
اعلم فقال ان اقبح السرقة ان یسرق الرجل صلوٰته لا یتم رکوعها ولا سجودها
ولا خشوعها ولا القراءة فیها وسئل ابو سعید الخدری عن کیفیة
الدخول فی الصلوٰة فقال هو ان تقبل علی الله تعالی اقبالک علیه یوم
القیٰمة ووقوفک بین یدی الله تعالی لیس بینک و بینه ترجمان وهو مقبل
علیک وانت تناجیه وتعلم من هو واقف بین یدیک فانه الملک الاعظم
وقیل لبعض العارفین کیف اکبر التکبیرة الاولی فقال ینبغی اذا قلتُ الله
اکبر ان یکون مصحوبک فی الله التعظیم والقرب مع الالف والهیبة مع
اللام والمراقبة والمحافظة مع الهاء وقیل لعامر بن عبد الله هل تجد
فی الصلوٰة شیئًا من امور الدنیا فقال لان یختلف علیّ الاسنة احب الی
من ان اجد فی الصلوٰة ما تجدون وقیل لبعضهم هل تحدث نفسک
فی الصلوٰة بشیٔ من امور الدنیا فقال لا فی الصلوٰة ولا فی غیرها وقال
شیخ الشیوخ حرکت یدی فی الصلوٰة عند شخص من الصالحین فلما
انصرفتُ من الصلوٰة انکر علی وقال عندنا ان العبد اذا وقف فی الصلوٰة
ینبغی ان یبقی جمادًا جمدًا محضًا لا یتحرک منه شیٔ وقد جاء فی الخبر
سبعة اشیاء فی الصلوٰة من الشیطان الرعاف والنعاس والوسوسة
والتثاؤب والحکاک والالتفات والعبث بالشیٔ وقیل السهو والشک

و قد روی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنہما انہ قال ان الخشوع
فی الصلوٰۃ ان لا یعرف المصلی من علی یمینہ و شمالہ و نقل عن سفیان
انہ قال من لم یخشع فی الصلوٰۃ فسدت صلوتہ و قیل لموسیٰ بن جعفر
ان الناس افسدوا علیک الصلوٰۃ یمرون بک بین یدیک قال ان الذی اصلی
لہ اقرب الی من الذی یمشی بین یدی و قیل کان زین العابدین بن الحسین
رضی الله عنہما اذا اراد ان یخرج الی الصلوٰۃ لا یعرف احد امن تغیر لونہ
فیقال لہ فی ذلک فقال اندرون بین یدی من ارید ان اقف و سئل
الجنید ما فریضۃ الصلوٰۃ قال قطع العلائق و جمع الھم والحضور بین
یدیہ و قال ابن عباس رض رکعتان فی تفکر خیر من قیام لیلۃ و قال علیہ
السلام من صلی رکعتین لم یحدث نفسہ بشیٔ من الدنیا غفر الله لہ ما تقدم
من ذنبہ من رسالۃ من لا کابر آوردہ ست کہ قراءت تسبیحات رکوع و سجود با
حضور حیا ان بخواند کہ ہر حرفی خدای را می شنواند کہ پیش خداوند استادہ است
و دل را حاضر دارد و ہر کلمہ و تسبیح با حضور دل ادا کند و نمازی کہ دل در ان
حاضر نباشد بعقوبت نزدیکتر ست و فی شمائل الاتقیاء قال الغوث ای صلوۃ
اقرب الیک قال الله تعالیٰ الصلوٰۃ التی لیس فیہا سوائی والمصلی غائب عنہ
یا غوث الاعظم المحروم عن الصلوٰۃ ھو المحروم من المعراج عندی کما قال
النبی صلی الله علیہ وسلم الصلوٰۃ معراج المؤمنین پس انکہ نماز بخشوع باید
کرد قال الله تعالیٰ قد افلح المؤمنون الذین ھم فی صلوتھم خاشعون و قال
الله تعالیٰ فویل للمصلین الذین ھم عن صلوتھم ساھون نظم
تو درون نماز و دل بیرون گشتہ بیکندہ ہائی ہمچنین حالت پریشان را شرم باید نماز میخوانی
تو ئی در عبادت و دل بجز از معبود تو ئی در سجدہ و دل بجز از مسجود الصلوٰۃ نوعان
حی و میت مردہ آنکہ بی خضوع و خشوع گزاردہ و زندہ آنکہ با فہم معانی و حضور
دل ادا کند ع چندین ہزار سجدہ بکردی بغافلی نشین بصدق سجدۂ خود را

شمار کن یک سجده کن چو سجدهٔ ادریس با حضور وانگه میان جنت ما وا قرار کن
نقل ست وقتی رابعه در نماز بود در چشم او خاری رسید خون روان شد خواجه
حسن بصری پرسید که ای رابعه در چه کار بودی که خون از چشم تو میرود گفت در نماز
بودم خواجه فرمود که ترا خبر نبود رابعه گفت ای خواجه آن زمان که در نماز باشم بخدا
اگر هفت طبق دوزخ تافته در چشم من کشند خبر نباشد این خود بیش نبود و تمام قبیل
شعر تا نباید دوست ایشان در حضور سر فرو نارند وقتی در نماز گفتند که گزارندهٔ
نماز مقبولی را نماز دعای نیک کند و گوید حفظك الله تعالی کما حفظتنی
و اگر بغفلت گزارد گوید ضیعك الله کما ضیعتنی و فی مونس الفقراء قال
الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین اخلاص بی نیت
نتواند بود و نیت بی حضور دل حاصل نیاید حضور بر سه درجه ست حضور
اهل شریعت و آن آنست که بداند که کدام نماز می گزارد فرض یا نفل عصر یا ظهر
حضور اصحاب طریقت آن آنست که پیش از شروع دل از اندیشه ردیه و خطره
نا مرضیه پاک گرداند و در هر رکعتی از ارکان نماز دل خود حاضر دارد چون استقبال
قبله کند چنان پندارد که بکونین و بهر چه غیر حق تعالی ست بدان پشت کردم و کلی رو
بمعبود و موجود و خالق و رازق خود آنچنان آورده ام که هرگز روی و دل از ان
حضرت نگردانم و بغیر حق تعالی روی نیارم و دعای انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین بیقین دل بخواند و چون الله اکبر
گوید دل حاضر دارد و پندارد که حضرت عزت بزرگتر ست و بی نیاز تر از انکه در حیز
وهم مخلوق درآید و بزرگتر ست و بی نیاز تر از انکه از عبادت و طاعت ملک و جن
و انس در ملک بی نیازی وی ذره بیفزاید یا بناکردن عبادت و طاعت ایشان
در سلطنت و استغنای وی ذرهٔ خللی و نقصانی راه یابد و چون قرات خواند یقین
داند که قرآن کلام نامخلوق و کلام خالق ست در امری و نهی و وعظی و تمثیلی
که در قرات خواند چنان پندارد که حق تعالی بی واسطه با من خطاب می کند

دوران مستغرق گردد و چون رکوع کند چنان پندارد که در کنه حکمت بالغه حق تعالی
چون بهائم ذلیل و بی عقل از هیبت کبریائی و بی نیازی وی عقول ما در سیده
ریشها می انمیده و چون سجده کند پندارد که آسمان کبریائی و عظمت خدائی ما را
بزمین چسپانیده و بزمین پست گردانیده که صفت کبریا و عظمت خدا جز بذات او
مسلم نه قال النبی صلی الله علیه وسلم کبر بجمیع بدنك واقرأ بجمیع بدنك و
ارکع بجمیع بدنك واسجد بجمیع بدنك زیرا که مالک جمیع اعضا دل ست چون
دل حاضر بشود از جمیع اعضا تخشع و تضرع حاصل آید و حضور ارباب عقیده آنست
که آئینه دل از کدورت ما سوی الله مصفی و مزکی گردانند تا نقش الله در وی نقش
محیط شود و بعین الیقین بمشاهده حق تعالی مستغرق گردد و از خود محو شود حضرت
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیکان خلیده بود مقدور کشیدن نبود در حالت
نماز کشیده اند ایشان را از ان علم و الم نبود ذکر فی جامع الفتاوی فالذی
یحضر قلبه فی الصلوۃ افضل والذی لا یحضر قلبه یجوز ان یقال انه لیس
فی الصلوۃ ولا فی المسجد لعدم المقصود کما سمی الله تعالی صمًّا و بکمًا و عمیًا
مع انه یجوز الصلوۃ کذا فی فتاوی الصوفیه در تکمله حضرت مولانا عبد الغفور
آورده است که روزی حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمود ند که
صوفی نماز میخوانند هرگاه که رکوع و سجده میکرد میگفت هو یرکعنی و هو
یسجدنی و هو یقیمنی مولانا فرمودند که ازین توحید درست نمی شود بلکه
باید گفت هو یقیم و هو یرکع و هو یسجد تا دوئی نباشد در لمعات آورده است
که بزرگان بسوائ این حدیث را تاویل کردند و این حدیث را هم تاویل کردند
که فان لم تکن تراه اگر تو نباشی ببینی اورا حکی انه قال المعشوق لعاشقه
اذا اکثر النظر الیه ما ترید منی قال العاشق ارید ان اراك فنا وله الحبیب
سوائك من یجز الاراك فقال العاشق لا ارید سواك پس سالک را باید که نماز
بتدبر گزارد و بغفلت و بعادت نکند چون کردن نماز بجماعت با حضور

شنیدی و دریافتی اکنون بدانکه اختلاف کردند در نماز پنجگانه که کدام
نماز کدام پیغمبر خواند و برما فرض شد وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان آدم لما
تیب علیه عند الفجر صلی رکعتین فصارت الصبح وآمر الخلیل بذبح اسمعیل
وفدا اسمعیل عند الظهر فصلی اربع رکعات فصارت الظهر وبعث عزیز
فقیل له کم لبثت قال یوما فرای الشمس فقال او بعض یوم فصلی اربع
رکعات فصارت العصر وغفر لداؤد عند المغرب فقام وصلی اربع رکعات
فجهد فی الثالثة ای تعب فیها عن الاتیان برابعة لشدة ما حصل له من
البکاء علی ما اقترفه ما هو خلاف الاولی فصارت المغرب ثلاثا واول
من صلی العشاء الاخیر نبینا علیه وعلیهم السلام کذا قال شیخ ابن الحجر
قال علی رضی الله عنه ع صلوة الفجر صلاها ابونا صلوة الظهر اداها خلیل
صلوة العصر یونس ثم عیسی علی وقت الغروب له دلیل صلوة اللیل اداها کلیم
فاوجب کلها رب جلیل صبح از آدم پیشین از خلیل عصر از یونس بدان مغرب مسیح
از کلیم الله عشا را خوانده ام وتر از پیغمبر ذات ملیح وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کانت الصلوة خمسین والغسل من الجنابة سبع مرات وغسل البول
من الثوب سبع مرات فلم یزل رسول الله صلی الله علیه وسلم یسئل حتی جعلت
الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة رواه ابوداؤد
کذا فی مشکوة المصابیح وقال الطیبی فرض علی هذه الامة خمسین صلوة
لانهم صلوا خمسین وبعده جعلت الصلوة خمسا کذا فی شرح المشکوة
وفرضت الصلوة الخمس لیلة المعراج وهی لیلة السبت بسبع عشرة خلت
من رمضان قبل الهجرة بثمانیة عشر شهر وعن الزهری فرض الصلوة
قبل الاسراء صلوتین صلوة قبل طلوع الشمس وصلوة قبل غروبها وقال
الله تعالی وسبح بالعشی والابکار کذا فی الشمنی وقیل وکانت الانبیاء یصلون
ما شاءوا ولم یوقت علیهم وعن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی

الله علیه وسلم انه قال کتب الله تعالی من آدم الی ادریس علیهما السلام
کل یوم و لیلة مع امتهم صلوتین الفجر والعشاء ومن ادریس الی ابراهیم
علیهما السلام من کل یوم و لیلة مع امتهم عشرین وقتا فقراتهم فی
صلوتهم سورة الاخلاص ومن موسی الی عیسی علیهما السلام فی کل
یوم و لیلة مع امتهم خمسین وقتا فقراتهم فی صلوتهم ایضًا هی لان فی
الاخلاص کلمة توحید فاکثرهم بلسان العربی واقلهم بلسان السریانی
کذا فی بحر الانساب وانوار المرشدین واول من صلی الوتر رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم فی لیلة المعراج فی مقام جبرئیل علیه السلام وهی
سدرة المنتهی وقام فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم وملائکة فی
الوتر فکان اماما لانبیاء فی بیت المقدس واماما لملائکة عند سدرة
المنتهی فظهر من ذلک فضله علیه السلام علی اهل السماء والارض وشجرة
المنتهی شجرة لها حسن المنظر وطیب الرائحة وحلاوة الثمر وورقها
کاذن الفیل وهی فی السماء السابعة عن یمین العرش ولم یجاوزها احد
الیها نبی وغیرهم ولا یعلم احد ما وراء ذلک ولذلک سمی سدرة المنتهی
وقیل انما ضم ثلثة لانه علیه السلام لما ام الانبیاء علیهم السلام فی بیت
المقدس اوحی له موسی علیه السلام ان یصلی له رکعة عند سدرة المنتهی
قال الله تعالی فلا تکن فی مریة من لقائه ای لقاء موسی علیه السلام فلما
صلی رکعة ضم الیه رکعة اخری بنفسه فلما صلیهما اوحی الله تعالی الیه
بلا واسطة ملک ان یصلی رکعة اخری فلما قام الیها ان یصلیها فقراء فغشیها
الله تعالی فاخذت یداه بلا اختیاره فلذلک صار رفع الیدین سنة فی
الوتر والیه اشار علیه السلام بقوله ان الله زادکم صلوة علی وهی الوتر
وقیل لما صلی الثالثة رای والدیه فی النار ففزع فاخذت یداه بلا اختیار
ثم ضم قلبه فقال اللهم انا نستعینک ونستغفرک الی اخره کذا فی الکشاف

بعد از ہر نماز فریضہ دعا مستجاب ست لقولہ علیہ السلام بعد کل فریضۃ
دعوۃ مستجابۃ و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ العبد من الصلوۃ
ولم یشتغل بالدعاء فیقول سبحانہ تعالی یا ملائکتی انظروا الی عبدی
ادی فرضی ولم یسئل منی حاجۃ انا بریٔ عن طاعتہ خذوا صلوتہ و
اضربوھا علی وجھہ خسر الدنیا والاخرۃ صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا افرغ العبد من الصلوۃ وجب علیہ الثلث الشکر علی التوفیق
والحذر علی التقصیر والخوف علی الرد کذا فی فتاوی الصوفیۃ ویقول
بعد صلوۃ الصبح والمغرب قبل ان یتکلم اللھم اجرنی من النار سبع مرات
کذا فی حصن الحصین وفی نصاب الفقہ اذا فرغ المصلی من صلوۃ المغرب
یستحب لہ ان یشتغل بالدعاء قلیلا ثم یصلی رکعتین کذا قال الفقیہ
ابو اللیث وفی فتاوی الحجۃ قال صلی اللہ علیہ وسلم من قراء بعد کل صلوۃ
مکتوبۃ قل ھو اللہ احد مرۃ فھو رفیقی فی الجنۃ ومن استغفر بعد کل صلوۃ
عشر مرات غفر اللہ لہ ذنوبہ وان کانت اکثر من رمل عالج و در بعضی روایت
وارد شدہ است کہ آیۃ الکرسی بخواند و در بعضی روایت آمدہ اللھم انت السلام
ومنک السلام حتی الاکرام وعن عقبۃ ابن عامر یقراء دُبُرَ کل صلوۃ اللھم
انی اعوذ بک من الجبن واعوذ بک من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ
بک من فتنۃ الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر کذا فی حصن الحصین
واللہ اعلم بالصواب شرط باشد و ہم آنکہ دانا بود تا حق از باطل جدا
تواند کرد لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم فقیہ واحد اشد علی الشیطان
من الف عابد وھذا معقول فان الفقیہ وان کان سفیھا کسلان فی
الطاعۃ فانہ یھدی امۃ عظیمۃ لفقھہ وھذا الجاھل یغوی بعبادتہ
ومکاشفتہ مع جھلہ خلقا کثیرا فالجاھل اذا رای فی واقعۃ تجلی اللہ
تعالی فی صورۃ اعتقد ان اللہ تعالی ذاتہ صورۃ فیصیر مجسما مشبھا

قال النبی صلی الله علیه وسلم من تزهد بلا علم مات مجنونًا او مات کافرًا
ثم الشیطان یمنعه من صحبة العلماء وقال الله تعالی ان الشیطان لکم عدو
فاتخذوه عدوًا الآیة وقال الله تعالی یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما
اخرج ابویکم من الجنة الآیة ؎ الٰهی علم نافع روزیم کن ٭ حکمت سینه‌ام پر پیچ و پیم کن
حضرت شیخ نجم الدین کبری فرمودند که هر کسیکه علم شریعت و طریقت و حقیقت نداند
و بجمیع مقامات نرسیده باشد مرید گرفتن بروی حرام ست و اگر مرید گیرد فردای قیامت
سیاه روی باشد و همه مشائخ دشمن او باشند قال الحسن رضی الله عنه فی
قوله تعالی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة هی العلم وفی الآخرة حسنة هی الجنة
وقیل العلم نعمة عظیمة لا یعطی الا بعبد سعید وفی خلاصة السلوک قال
عیسی صلوٰة الله علیه عجبت من القائم بالجهل وهو یعلم ان الله تعالی
لا یقبل الاعمال الا بالعلم ولله درّ قائله ؎ وفی الجهل قبل الموت موت لاهله
فاجسامهم قبل القبور قبور ٭ ان امرءًا لم یحیَ بالعلم میت فلیس له حتی النشور نشور
وقال بعض اهل السلف اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام فقال یا داؤد ان
الزهد لا یصلح الا بالعلم کما ان الجسد لا یصلح الا بالماء وفی الخبر الجهل اقرب
الی الکفر من بیاض العین الی سوادها وقال علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
العلم ثلثة احرف اشتق عینه من العلیین ولامه من اللطف ومیمه من الملک
فیبلغ به صاحبه الی علو الدرجات فی الزلفی والی اللطف فی الدنیا والی
ملک الاولین والآخرین فی الجنة حکی ان رجلا قال للحسن البصری رضی الله
عنه اشکو الیک من قساوة القلب فقال ادن من مجالس العلم وفی حدیث ابی ذر
رض حضور مجلس علم افضل من صلوٰة الف رکعة وعیادة الف مریض وحضور
الف جنازة فقیل یا رسول الله ومن قراءة القرآن فقال وهل ینفع الا
بالعلم حکی ان محمد بن الحسن رای فی المنام فقیل له ما فعل الله بک قال
غفر لی بالعلم شعر حیوة القلب علم فادخره ٭ وموت القلب جهل فاجتنبه

وخیر زادك التقوی فزده ✤ کفاك بما وعظتك فاتعظه ✤ وفی شرح
المشکوٰة لمولانا علی القاری قدس سره ان تلمیذا کان لابی یوسف ساکنا
فی المجلس فقال له اذا اشکل علیك شیء فسل ولا تستح فان الحیاء تمنع
العلم وکان الامام یتکلم فی تعریف الصوم انه من الصبح الی الغروب فقال
اذا لم تغرب فالی متی فقال اسکت فان سکوتك خیر من کلامك وما
احسن ما قال بعض ارباب الکمال ان الجاهل اذا تکلم فهو کالحمار و
اذا سکت فهو کالجدار وفی کفایة الشعبی الجاهل لا یخلو اما ان یکون
عاصیا او مطیعا فان کان عاصیا فههنا داء لا دواء لانه لا یکون له علم یرشده
وان کان مطیعا فیکون طاعة مع الجهل والطاعة مع الجهل لا قیمة لها
کما روی فی الاخبار ان واحدا من الجهال اعتزل الناس وکان یعبد الله
تعالی علی راس الجبل فراٰه ایام الربیع وقد لطخ شاربه ولحیه بالقذرة
فقیل له لم فعلت ذلك فقال انما فعلت حتی لا اجد رائحة الربیع وطیبه
وقال علیه السلام الجاهل عدو لنفسه فکیف یکون فی حق غیره کذا فی
دقائق الحقائق در رسالۀ شرح سورة الفاتحه من تصنیف مولانا معین قدس سره
مسطور است که کعب الاحبار رضی الله عنه روایت کند که در قبائل بنی اسرائیل
عابدی بود که دویست سال خدای تعالی را پرستیده و پهلو بر زمین ننهاده وهر جند
شیطان باضلال او رفته ظفر نیافته روزی ازین حکایت پیش شکایت بلشکر خود
فریاد کرد که آدم علیه السلام را از بهشت برآوردم و برین زاهد ظفر نیافتم تا یکی از
شیاطین لعین برخاست ولباس عابدانه پوشید وابلیس سرش بوسید وبصومعه آن
عابد رسید ونیت نماز کرد چنانکه همه شب در قیام بود وهمه روز در رکوع وشب در
سجود تا یک هفته دوگانه ادا کرد وبعد ازان بتسبیح مشغول شد عابد ازین حال متحیر
شد واورا سلام کرد آن لعین گفت ای غافل از ذکر خدای مارا محروم گردان
باز هفته دیگر دوگانه دیگر ادا کرد عابد اورا سوگند داد که مرا بصحبت خود رضا ده

پس رضا داد وگفت از عبادت من عجب مدار که عبادت من بجنب عبادت برادر
من همچو ذره ایست پیش آفتاب بزخیز تا بزیارت او رویم اما یک سخنی از تو بپرسم
عابد گفت من علم ندارم آن گفت مسئله هم چندان مشکل نیست پس شیشه بقدر
دانه انگور از آستین بیرون کرد وگفت خدای تعالی قادر است که درین شیشه
آسمان می درآرد عابد ساکت ماند ابلیس گفت گمان من آنست که نتواند عابد
گفت که این شیشه بغایت خرد وآن پهناست بزرگ پس چون تواند درآورد
تا باین تقریب کلمهٔ کفری از عابد صادر گردید بعد ازان خرم وخندان جانب
شیطان روان شد وگفت که بیک مسئله کافر کردم ابلیس اورا نوازش نمود
وگفت که در مدینه عالمی ست که صد و هشتاد سال خدای را بندگی کرده ضلالت
او دوست دارم از ضلالت هزار عابد پس آن لعین لباس علما پوشیده و بآن
عالم رسیده وگفت از هند آمدم که چند سوالی دارم عالم گفت بپرس آن لعین گفت
تو عالمی عالم جواب داد که العالم هو الله تعالی و من متعلم گفت آن فرد کیست
که دو نباشد جواب داد که هو الله الواحد گفت آن کیست که در شکمی درآمد باز
از وی برآمد و میان ایشان هیچ نسبت نبود جواب داد که یونس علیه السلام در شکم
ماهی گفت آن فرزند کیست که صد و بیست ساله بود و پدر او صد و چهل ساله جواب
داد که عزیر پیغامبر که یکصد ساله در خواب موت بود گفت پیغامبر چه مقدار
بودند جواب داد که صد هزار و بیست و چهار هزار و مرسل از ایشان سی صد و سیزده
گفت ملائکه مذکر ند یا مونث جواب داد که ایشان را هیچ آلتی نیست بر صورت مذکر ند
گفت چون دو فرزند یکبار زایند کدام بزرگ باشد جواب داد که آخرین که بعد از
گشادگی راه زاید گفت بعضی زنان را فرزند نزاید حکمت چیست جواب داد که طینت
ایشان از سنگ لاخ ست گفت چون زمستان آید گرم کجا رود جواب داد زیر زمین
گفت زنان را چرا ریش نباشد گفت که برای فرق و نیز خلقت آدم چنین باشد
گفت آن زمین کیست که یکبار آفتاب دیده جواب داد که زمین رود نیل در وقت

صد و سی ساله

موسی علیه السلام گفت آن چیست که از جن وانس نیست و وحی باو آمده جواب داد
که نحل قوله تعالی واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن
الشجر ومما یعرشون گفت مرد بسیار اند یا زن گفت که زن زیرا که بعض مرد
حکم زن دارند گفت مرده بسیار اند یا زنده جواب داد که مرده بعد از ان آن شیشه
بیرون آورد وگفت که خدای تعالی می تواند که زمین وآسمان درین شیشه می کند
عالم دانست که این شیطان است جواب داد که ای نادان در یک قطره آب چشم تو گنجاند
ودیگری می برآرد پس ناری از آسمان فرود آمد آن لعین را گرفت عالم بجمیع مومنان
سجده گزاری بحضرت باری بجا آورد وگفت اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین
ونعم من قال ع چیزیکه ترا ز غم رهاند علم است   چیزیکه ز تو کنی ستاند علم است
جز علم طلب مکن که اندر دو جهان   چیزیکه بمقصود رساند علم است وقال النبی علیه
السلام خیر الدنیا والاخرة مع العلم وشر الدنیا والاخرة مع الجهل وقال
علیه السلام العالم الواحد اکرم عند الله تعالی من الف شهید کذا فی خلاصة
الخالصة وفی رسالة الابدیة لطالب المولی تعلم ما لا بد من العلوم فانه من
تزهد بغیر علم تزندق وعن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم ساعة عالم
علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین سنة وقال علیه
السلام اوحی الله تعالی عز وجل الی ابراهیم علیه السلام وقال انی علیم
احب کل علیم وفی الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ما افاد
المسلم اخاه فایدة افضل من حدیث حسن بلغه فیبلغه قال الموصلی
رحمه الله الیس المریض اذا منع عنه الطعام والشراب والدواء یموت
قالوا بلی قال کذلك القلب اذا منع عنه الحکمة والعلم ثلثة ایام یموت
وقال عطاء رحمه الله دخلت علی سعید بن المسیب رحمه الله وهو یبکی
فقال وما یبکیك قال لیس احد یسئلنی عن شیء ع اگر خواهی که چشم جان
شود باز   بروجان در کمال دانش انداز   وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

نسخه: جواب داد

نسخه: برآورد

سالت جبرئیل علیہ السلام فقلت ای الجہاد افضل لامتی قال لہ طلب العلم قلت ثم بعدہٗ قال النظر الی العلماء قلت ثم بعدہٗ قال زیارۃ العلماء ثم قال من کتب العلم للہ وقد اراد بہ صلاح نفسہ و صلاح المؤمنین ولم یرد بہ غرضا من الدنیا فانا کفیلہ بالجنۃ وفی روضۃ العلماء قال علیہ الصلوٰۃ والسلام من مشی فی العلم خطوتین وجلس عند العالم ساعتین واستمع منہ کلمتین اعطاہ اللہ فی الجنان جنتین نقل است کہ عبداللہ بن مبارک را گفتند کہ خلائق روزگار را بسماع حدیث صرف کنند عمل کی خواہند کرد گفت مادام کہ در سماع حدیث باشند در عمل اند و گفتند وی را کہ تاکی طلب حدیث کنیم گفت در حدیث آمدہ است کہ ہمہ اشیا تا غایتی کہ ماہیان دریا استغفار از بہر طالب حدیث می کنند پس چگونہ ترک کنیم و مادام کہ اہل حدیث درمیان خلائق باشند فنا دنیا نشود وقال النبی علیہ السلام ان بابا من العلم یتعلم الرجل ولا یعمل بہ خیر من ان لو کان ابوقبیس ذہبا فانفقہ فی سبیل اللہ و سہیل بن عبداللہ تستری شخصی گفت کہ تاکی حدیث نویسید گفت تا آنزمان کہ بمیرم و باقی مداد در قبر من بریزند وللہ در من قال شعر الناس من جہۃ التمثال اکفاء + ابوہم آدم والام حواء + فان لم یکن لہم فی اصلہم شرف + یفاخرون بہ فالطین والماء + فالفخر لاہل العلم انہم + علی الہدی لمن استہدی ادلاء + عن ابی الاسود الدیلی رحمہ اللہ لیس شیئ اعز من العلم لان الملوک حکام علی الناس والعلماء حکام علی الملوک کذا فی خزانۃ الروایات وقیل فی قولہ تعالیٰ واطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ہم العلماء والفقہاء لان الملوک والامراء اُمروا ان یعلموا بحکمہم وتتبعوا جواب امرہم شعر تعلم ما استطعت تکون امیرا ولا تکن جاہلا تبقی اسیرا + فان استطعت حرفا کل یوم + تری الجہال کلہم حمیرا + کذا فی المضمرات روی ابوموسی الاشعری رضی اللہ تعالیٰ

عنه ان اعرابیا جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ای
الاعمال افضل فقال علیه السلام العلم ثم قال ثانیا فقال العلم فقال یا رسول
الله انا اسئلك من العمل لا من العلم فقال علیه السلام طالب العلم افضل
عند الله تعالی من المهاجرین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین المجاورین
واستغفرت له الاشجار والبحار والریاح والسحاب والنجوم وکل شیء طلعت
علیه الشمس وهذا افضل طالب العلم الفاسق وکیف فضل العالم المتقی کذا
فی فتاوی اهوی زہر گاہ کہ ہمچنین فضیلت باشد طالب علم را حیف وافسوس بر آنکسی است
کہ طالب علمان را بچشم حقارت می نگرد وقال رسول الله علیه السلام السعید
من احب العلم والعلماء والشقی من نظر الی عیوبهم وفتش عنها الله در قائله
شعر آنرا کہ شراب جہل مدہوش کند ٭ عیب دگران بگوید و گوش کند ٭ آنکس کہ
بعیب خویش بینا گردد ٭ عیب ہمہ را ز دل فراموش کند ٭ ولقد صدق من قال شعر
موی شگافی بعیب دیگران ٭ چون بعیب خود رسی کوری دران ٭ نقل است
کہ یکی مدتی در صحبت ابراہیم ادہم بود چون مفارقت خواست کرد گفت یا ابراہیم اگر
عیبی در من دیدی مرا ازان خبر کن ابراہیم گفت من بچشم دوستی در تو نگریستم ہیچ عیب
در تو ندیدم عیب خود از دیگران بپرس پس باید کہ ہیچکس را بچشم حقارت ننگرد لاسیما
العلماء لانہ روی فی فصول العمادی من قال لطالب العلم ای نادان او قال
ای ابله او قال ای احمق او قال ای ابن ابله او قال ای ابن نهیق بشیء مما نسب
به الجهل فقد طلق امراته کلهما فتوا ذلك انتهی کلامه ولو قال مرا با
مجلس علم چکار او یقول من یقدر علی اداء ما یقولون یکفر کذا فی دستور
القضاة وفی مختار الفتوی من حقر عالما حرمت علیه امراته ولو قالت
امراة لزوجها لعنت بر دانشمند تکفر در ترغیب الصلوة آورده است کسیکه بغض
دارد بر عالم بغیر سبب حق بیم کفر است وفی مختلفات زفر ویعقوب من نظر عالما
بالاستهانة والحقارة یکفر نعم من قال شعر ای جود وجود تو زیک قطرہ منی ٭

از دشنام دادن طالب علم زن طلاق می شود

حقا نکنی بعالمان کبروسنی + پیغمبر ما گفت رسول مدنی + من اکرم عالما فقد اکرمنی
وقال الحسن لولا العلماء لصار الناس مثل البهائم ای بالتعلیم یخرجون
الناس من حد البهائم الی حد الانسانیة کذا فی احیاء العلوم وقال الله تعالی
قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بدانکه متکبران دو فرقه
اند اغنیا اند و مالدار که از جهت مال و متاع خود تکبر می ورزند و عابدان جهال که
بجهالت خود تکبر می کنند لان الشیطان یمنعهم من صحبة العلماء ولذا قال
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شعر رضینا قسمة الجبار فینا + لنا علم
وللجهل مال + فان المال یفنی عن قریب + وان العلم یبقی لا یزال + علی ابن
حسام الدین در تنبیه الاجیه آورده ست بدانکه جمله لذات بر چهار نوع ست یکی
لذت طعام از حلوی و گوشت وغیر ذلک و این ادنی ترین لذات ست و بالاتر ازین
جماع ست و فضل جماع از لذت طعام بیشتر بود بدان معلوم میشود فرض کنیم که زنی
باشد که او لذت جماع چشیده باشد و شوهرش مرده باشد و خواهد که شوهر دیگر کند
دو کس برای نکاح وی پیدا شوند یکی فقیر باشد ولیکن در شهوت جماع قوی باشد و دیگر
غنی باشد ولیکن در شهوت جماع قوی نباشد و این زن را اختیار داده شود که ازین
دو یکی را اختیار کن غالب آنست که فقیر قوی را اختیار کند پس معلوم شد که لذت
جماع افضل ست از لذت طعام دیگر بالاتر از لذت جماع لذت جاه ست و این بدان
معلوم می شود که همین زن مثلاً لذت جماع چشیده است سیده باشد یا دختر عالم باشد
یا دختر پادشاه باشد و او را حاجت شوهر باشد و هیچ کفوی برای وی پیدا نشود مگر
یکی از اراذل قوم مثل کناس یا حجام یا دباغ وغیر ذلک و او غنی هم باشد و رجول
باشد و برین زن عرض کرده شود غالب آنست که اختیار نکند زیرا چه جاه می رود
پس معلوم شد که لذت جاه افضل است از لذت جماع دیگر بالاتر از لذت جاه لذت
علم ست و این بدان معلوم شد که اگر یکی از ابنای ملوک باشد یا شخصی شریف بود او
لذت علم چشیده باشد یعنی صاحب مطالعه و شناگر دکتاب شده باشد و محتاج باشد

برای حل مشکلات خود بعالمی و هیچکس عالم دران شهر نباشد مگر یکی از اراذل قوم چنانچه
کفش دوزی و دباغ و حلوائی و غیر ذالک پس اغلب آن ست که او جاه خود گذاشته
پیش این عالم برود و مقصود خویش از وی حاصل کند و هیچ ننگ نکند پس معلوم شد
که لذت علم بیشتر ست از لذت جاه پس اگر کسی سوال کند که چون در علم لذت چنین ست
ما می بینیم که بیشتر مردم کاره وی اند جواب گوئیم که دل ایشان مریض ست ازان کاره
اند چنانکه کسی حلوا بر مریض که حاسه ذوق او فاسد شده باشد عرض کند آن مریض
هرگز لذت آن حلوا نیابد پس ازین لازم نمی آید که در حلوا لذت نیست و چنانچه کودکی
باشد که لذت جماع نیافته باشد نکاح را کاره باشد ازین لازم نمی آید که در جماع لذت
نیست پس کراهیت بعضی مردم مر علم را ازین قبیله ست خصوصًا درین زمان که
جهال صوفیه تکبر میکنند و هرگز بصحبت علما نمی روند و علم نمی خوانند از برای آنکه دل
ایشان مریض هست و این نمیدانند که مرتبه آدمی بموافق علم باشد چنانچه گفته اند شعر
رفعت آدمی بعلم بود ❊ هر کرا علم بیش رفعت بیش ❊ قیمت هر کسی بدانش اوست
ساز افزون بعلم قیمت خویش ❊ ولذا قیل فضل العلم فوق فضل النسب لان العائشة
افضل من فاطمة رضی الله عنها کذا فی جامع الرموز و فی فتاوی النسفی روی
فی الخبر ان الله تعالی عاتب عبدٍ یوم القیامة فیترجح سیئاته علی حسناته
فیومر به الی النار ثم یقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام ادرك عبدی
وسئله هل جلست فی مجلس عالم فی الدنیا فاغفر له فسئله جبرئیل علیه السلام
فقال ما جلست مجلس عالم فیقول هل احببت عالمًا فی الدنیا قال لا فیقول
هل جلست علی مائدة مع عالم قال لا فیقول هل مشیت فی سکة فیها مشی
عالم قال لا فیقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام سله عن اسمه فسئله
فیقول اسمی فلان فیقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام وافق اسمه اسم عالم
فی الدنیا فغفرت له لموافقة اسمه اسم عالم و فی بعض الروایات یقول الله
تعالی لجبرئیل علیه السلام خذه بیده و ادخله الجنة لانه کان یحب رجلًا

وذلك الرجل يحب رجلا عالما فغفرت له بذلك نعم من قال ؎
شنیدم که در روز امید و بیم ٭ بدانرا بنیکان ببخشد کریم ٭ وقیل اذا کان
یوم القیمة نادی منادٍ این اشراف هذه الامة یعنی العلماء فیمیزهم
جبرئیل علیه السلام عن یمین العرش ثم ینادی این کنوز هذه الامة
یعنی المتعلمین فیمیزهم جبرئیل عن یمین العرش فاکرمهم الله تعالی
بکرامة الانبیاء پس معلوم شد که عاقل کسی ست که صحبت علما بر خود لازم گیرد
و در مجلس ایشان نشسته می باشد زیرا که اشراف امت ایشان اند و میدانند جهال صوفیه
وقد هو لی جواب حسن وهو ان الجهال الصوفیة یتکبرون العلماء ولا یحضرون
فی مجالسهم لان قلوبهم میت بصحبة الاغنیاء ولانهم یاکلون طعام الشبهة
من خوانهم ولذا قال السری السقطی رحمه الله ما رأیت شیأ قاتلا لطالب
المولی مثل صحبة الاغنیاء فان صحبة الاغنیاء واهل الدنیا تمیت القلوب
فاذا مات قلب المؤمن نعوذ بالله منه صار حجرا ومدرا یقول ما یشاء
ویفعل ما یشاء ولا یبالی واصل السلوك فی الطریقة حیوة القلب کذا فی
شرح المقاصد حکی ان ابا یوسف رحمه الله لما ولی القضاء جاء حسن
بن زیاد زائرا فتذاکره المسائل فرآه ساهلا فقال یا ابا یوسف ان طعام
الخلیفة افسد ذهنك الیه فارجع الی طعام ملك بالکوفة لیرجع ذهنك
الیك وقال علیه السلام ایاکم مجالسة الموتی قیل ومن الموتی یا رسول
الله قال الاغنیاء وفی القشیری قال ابو عثمان المغربی رحمه الله من اثر
صحبة الاغنیاء علی مجالسة الفقراء ابتلاه الله تعالی بموت القلب پس
معلوم شد که از نیجهت جهال صوفیه کبر میکنند بعلما چه حکام و امرا و اغنیا مرید ایشان
می شوند از برای جهالت خود لانه قال علیه السلام کل جنس یمیل الی جنسه
؎ کبوتر با کبوتر باز با باز ٭ کند همجنس با همجنس پرواز ٭ و از برای صحبت اغنیا
مغرور میشوند و عالمان را حقارت می کنند وقال الله تعالی ولا تغرنکم بالله

الغرور وخود را عابد میدانند واین کمال نقص ست در حق ایشان ولذا قال الشیخ الشهاب الدین السهروردی قدس الله سره والعیوب کثیرة اعظمها اعجاب المرء بما فعل من الطاعات وقال الله تعالی یا عیسی عظم العلماء واعرف فضلهم فانی فضلتهم علی جمیع خلقی سواء کان عادلا او ظالما الا النبیین والمرسلین لمؤلفه اخترت صحبة العلماء لانهم فضلهم الله علی الدنیا وما فیه وقلت لنفسی عظم العلماء لانهم شافعون لیوم لا ریب فیه و فی شرح سورة الفاتحة من تصنیف مولانا معین واعظ مذکورست که در حدیث آمده ست که اول من یشفع یوم القیمة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء نقل است که عالمی ردای خود برای بیرون آوردن عاصیان در دوزخ انداز وعاصیان چنان ازدحام نمایند که بهر رشته ازان مقدار هفتاد کس دست زنند و ببرکت آن عالم خلاص شوند وقال علیه السلام عظموا العلماء فانکم تحتاجون فی الدنیا والآخرة الیهم قال علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی کذا فی خلاصة السلوک وعن جابر رض ان اهل الجنة لیحتاجون الی العلماء فی الجنة وذلک انهم یزورون الله عز وجل فی کل جمعة فیقول تمنوا علیّ تمنوا ما شئتم فیلتفتون الی العلماء فیقولون ماذا نتمنی علی ربنا فیقولون کذا وکذا فهم یحتاجون الیهم فی الجنة کما یحتاجون الیهم فی الدنیا کذا فی الفردوس وقال ابو الاسود لیس شیئ اعظم من العلم لان الملوک حکام علی الناس والعلماء حکام علی الملوک ثم اختلفوا فی النیات التی یحتاج العبد الیها فی الذهاب الی مجلس العالم فقال الفقیه اسمعیل المستملی انه سئل ابو عبد الله الخوارزمی رحمه الله بای نیت یذهب الی مجلس العالم فقال برغم الملحدین واعلاء الدین وقال القاضی شریح رحمه الله هو مخیر بین نیات ثلث اما ان ینوی ان یتعلم ما یشاء و یعمل به او ینوی

انه يتعلم و يعلم الناس او ينوی انه يسئل العالم مسئلة يكون فی ذلك منفعة
للخلق وان نوی النيات الثلث فهو افضل چون ثواب خواندن علم و فضيلت
علما شنيدی و دريافتی اكنون بگوش هوش بشنو و دریابکه مراد از علم كدام علم ست
ای طالب صادق عمر خود را برباد مده كه در خواندن منطق و حكمت مشغول شوی كه
تعلم المنطق حرام كشرب الخمر كذا فی شرح مجمع الفتاوی نصرمن
قال ؎ از منطق و حكمت نكشايد در مقصود ٭ اينها همه آلايش افسانهٔ عشق ست ٭
و بايد كه بعلم نافع مشغول شوی قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
ای ليعرفون و معرفت خدا حاصل می شود بكلام الله و كلام رسول و كلام مجتهدان
و كلام بزرگان نه بمنطق و حكمت ولله در قائله ؎ علم كثير آمد و عمرت قصير
انچه ضروری ست بدو مشغول گير ٭ و علم ضروری كلام الله و كلام رسول الله و كلام
مجتهدان و باقی علوم وسواس شياطين ست كما قال امام الهمام ابوحنيفة
رحمه الله كل العلوم سوی القران مشغلة الا الحديث والا الفقه فی الدين
والعلم ما قال فيه حدثنا و سائر العلوم وسواس الشياطين و فی الخزانة
الروايات عن ابی اسود الديلمی مصنف النحو ليس شیٔ اعز من العلم لان
الملوك حكام على الناس والعلماء حكام على الملوك وقيل فی قوله تعالى
اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم هم العلماء والفقهاء لا الملوك
والامراء امروا ان تطيعوا بحكمهم و تبتغوا جواب امرهم ؎ تعلم ما استطعت
تكون اميرا ولا تكن جاهلا تبقى اسيرا فان استغنت حرفا كل يوم ترى
الجهال كلهم حميرا كذا فی المضمرات و فی الخزانة النظر فی الفقه افضل
من عبادة النفل و تعليم الفقه اولى من تعليم تمام القران و فی كنز العباد
طلب العلم فريضة بقدر ما يحتاج اليه من ما لا بد منه من احكام الوضوء
والصلوة و سائر الشرائع و ما وراء ذلك ليس بفرض فان تعلمها فهو افضل
وان تركها فلا اثم عليه و تعلم الفقه اولى من تعليم تمام القران لان تعلم

تعلیم القرآن فرض کفایة وتعلم مالا بد من الفقه فرض عین فالاشتغال
بفرض العین اولی پس سالک را باید که اول علم لابدی من الفقه ومن الحدیث
بخواند بعد ازان عزلت اختیار کند اگر بسیار نتواند خواند باید که چهل حدیث
نبوی بخواند و دیگری را تعلیم بکند تا باین ثواب مشرف شود کما عن ابی درداء
رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغه الرجل کان فقیها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ
علی اُمتی اربعین حدیثا فی امر دینها بعثهُ الله تعالی فقیهاً وکنت له یوم القیمة
شافعًا وشهیدًا واگر توفیقش رفیق شود باید که تمام عمر صرف کند در پی علم لقوله
تعالی لنبیّه علیه السلام وقل رب زدنی علمًا پس بغیر از علم عملی بهتر نیست
وفی القشیری قال الجنید من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی
به فی هذا الامر لان علمنا بالکتاب والسنة ودر سراجی مذکور است که پیغامبر
خدای صلی الله علیه وسلم گفت یوزن یوم القیمة مداد العلماء مع دم الشهداء
فترجح مداد العلماء علی دم الشهداء وباید دانست که بعضی جهال صوفیه قائل اند
که عمل با علم منافات دارد واینچنین نیست که اگر منافات میبود مجتهدان دین چنانچه
حضرت امام اعظم وامام شافعی وامام مالک وامام احمد حنبل وغیرهم رحمهم الله اجمعین
هرگز تمام عمر خود صرف نمی کردند در پی علم ولذا قیل ما اتخذ الله ولیا جاهلا
وقال النبی صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم فان تعلمه حسنةٌ ومدارسه
تسبیحة والبحث عبادة الحدیث وفی الحدیث قلیل العمل مع العلم کثیر وکثیر
العمل مع الجهل قلیل وفی مشکوة المصابیح عن الحسن مرسلًا قال سئل
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجلین کانا فی بنی اسرائیل احدهما
کان عالمًا یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر والاٰخر یصوم النهار
ویقوم اللیالی ایهما افضل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا
العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر علی العابد الذی

يصوم النهار ويقوم الليل كفضلي على ادناكم رواه الترمذي چون ثواب
خواندن علم وفضیلت علما دانستی واقسام علم شنیدی و دریافتی اکنون بباید دانست
که عالم را عمل کردن لازم ست واگر عمل نمی کند علم برای او وبالی ست لان العلم
بلا عمل وبال وفي خلاصة السلوك قال اهل المعرفة اذا اجتمع في الرجل
العلم والعمل والادب يسمى عاقلا واذا علم ولم يعمل او عمل بغير ادب او
عمل بادب ولم يعلم لم يكن عاقلا وفي شمائل الاتقياء العلم علمان علم القلب
وذلك علم النافع وعلم اللسان وذلك علم الضلال نعم من قال ؎ علم اگر بر تن
زند ماری بود * علم اگر بر دل زند یاری بود * وروي في الاخبار انه كان
مكتوب في التورية يا موسى قل لصاحب العلم الكثير حتى لا يغتر بعلمه
فان اغتر فليعلم انه متى يموت كذا في الشفي وسرور عالم دعا می کردند که
اللهم انا نسئلك علما نافعا ومراد از علم نافع علم با عمل ست وقال النبي
عليه السلام من عمل ما علم ورثه الله تعالى علم ما لم يعلم وعن بعض الحكماء
من اشتغل بالشهوات فلا بد له من النساء ومن اشتغل بجمع المال فلا بد له
من الحرام ومن اشتغل بالعبادات فلا بد له من العلم ومن اشتغل بالعلم فلا
بد له من الورع وقد قيل العمل بغير علم سقيم والعلم بغير عمل عقيم والعمل
بالعلم صراط مستقيم كما قال الامام الهمام ابو حنيفة رحمه الله تعالى ؎
العلم بلا عمل وبال * والعمل بلا علم ضلال * العلم بلا عمل عقيم * والعمل مع العلم مستقيم
عن ابي هريرة رضي الله عنه العالم والعلم والعمل في الجنة فاذا لم يعمل العالم بما يعلم
كان العلم والعمل في الجنة والعالم في النار وقيل من لم يزدد بالعلم ورعا
وزهدا لم يزدد من الله الا مقتا وبعدا وعن الاعمش مثل العالم الذي يعلم
الناس الخير وينسى نفسه كمثل السراج يضيئ الناس ويحرق نفسه وفي حديث
القدسي يا ابن مريم عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحيي ربك
وقال الله تعالى اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم ولذا قال صاحب قصيدة

البردة هضما لنفسه ؎ امرتك الخير لكن ما ائتمرت به + وما استقمت فما قولی
لك استقم + ولهذا قال لقمان اقتدوا بعلم العلماء ولا تقتدوا بفعلهم واقتدوا
بفعل الزهاد ولا تقتدوا بجهلهم مالک دینار گفت که از حسن رضی الله عنه پرسیدم
که عقوبت عالم چیست گفت مردن دل گفتم مردن دل چه باشد گفت حب دنیا
کذا فی شواهد النبوة وفی زماننا اکثر العلماء یسیرون المحلات ویزورون
علی ابواب السلاطین والحکام لطلب الدنیا والجاه وهم لا یعلمون وینسون ما
روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الذباب علی القذرة احسن
من الفقهاء علی باب السلطان کذا فی ذخیرة الفقه وقال علیه السلام العلماء
امناء الدین ما لم یخالطوا الامراء فاذا خالطوهم فاحذروهم فانهم لصوص
الدین ویتفاخرون بالقضاء والافتاء ولا یدرون ان الامام الهمام ابا حنیفة
رحمه الله ما تحمل لتقلید القضاء وما خالط الظلمة وما قبل منهم شیئا
ولا یقبل القضاء ولو یوقرون العلماء ولا یزورون علی ابواب السلاطین
یزور السلاطین ابوابهم البتة لشرفهم ثم فی الجملة ینبغی ان یعلم ان
للعالم لا بد من العمل آورده اند که حضرت امام محمد غزالی رحمه الله برای شاگردی
نوشته اند که ای فرزند از اعمال مفلس و از احوال تهی و از معانی خالی مباش و
بیقین دان که علم مجرد دستگیری نکند و ترا این بمثالی معلوم شود که اگر کسی در بیابانی
می رود و ده شمشیر هندی و سلاحهای نیکو با خود می برد و مع هذا اهل سلاح جنگ
باشد ناگاه شیری بوی در آید چه میگوئی آن سلاحهای دفع بی آنکه کار کند شیر دفع
کند یا نی و تو دانی که نکند همچنین بعینه بیدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی بخواند و
یکی بعمل نیارد و از آن دانش او را فائده نخواهد بود مثالی دیگر اگر کسی رنجور باشد
و رنج و بیماری وی مثلا از حرارت و صفرا باشد و داند که علاج آن بیماری گلاب
و سکنجبین است و نخورد آن دانش وی دفع بیماری نکند یا نی تو دانی که نکند چنانکه
بزرگی فرماید ؎ گر می دو هزار رطل پیمائی + تا می نخوری نباشدت شیدائی + دوش رنج

بیهوده بردند وسعی بیفائده کردند یکی آنکه مال اندوخت ونخورد ودیگری علم آموخت
وعمل نکرد ☙ علم چندانکه بیشتر خوانی * چون عمل در تو نیست نادانی *
نه محقق بود نه دانشمند * چارپائی برو کتابی چند * آن تهی مغز را ازو چه خبر *
که برو هیزم است یا دفتر * علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن ☙
هرکه پرهیز وزهد وعلم فروخت * خرمنی گرد کرد وپاک بسوخت * پس باید دانست
که شرف وبزرگی آدم بمجرد بسیاری علم وشاگردان نیست زیرا که علم بلعم باعورا معلوم
ست که گفته اند در مدرسهٔ وی دوازده هزار دوات حاضر می شد که ازو علم
می نوشتند آخر گفتند که ایمان بسلامت نبرد ولله در قائله ☙ لو کان للعلم
بدون التقی شرفا * لکان اشرف الناس ابلیس * وبزرگان فرموده اند که علم
بی عمل دیوانگی ست وعمل بی علم بیگانگی وهر دو علم وعمل ورز که هر دم در حشر از آتش
دوزخ بدین هر دو خلاصی یابند علمی که ترا امروز از معاصی باز ندارد ودر طاعت
نیارد فردا از آتش دوزخ باز ندارد ودر بهشت نیارد اگر امروز عمل نکنی وتدارک
روزگار گذشته نکنی فردای قیامت بوقت درماندگی گوئی فارجعنا نعمل صالحا
پس با تو گویند که احمق از کجا می آئی وقال ابن السماک طلبت العلم سنین
فتفکرت بابلیس فاستغنیت عن العلم وطلبت المال سنین فتفکرت بقارون
فاستغنیت عن المال وطلبت العبادة سنین فتفکرت ببلعم وثمود فاستغنیت
عن العبادة هیهات هیهات لا ارجو الا فی اربع قلب خاشع ولسان ذاکر و
بدن صابر وعین معتبرة کذا فی خلاصة الحقائق اللهم ارزقنا قلبا
خاشعا خاضعا ضارعا وبدنا صابرا ویقینا صادقا وعینا باکیة ولسانا
ذاکرا دائما وعلما نافعا برحمتک یا ارحم الراحمین شرط شانزدهم
آنکه پیوسته خاموش باشد از سخن دنیا نه از سخن مطلقا بلکه سخن آخرت روا باشد
قال الله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس روا باشد مثل
امر معروف ونهی منکر لقوله تعالی وأمر بالمعروف وانه عن المنکر ولقوله تعالی

لاخیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس
پس سخن روا باشد مثلاً امر معروف و نهی منکر سخنی که برای اوست همه نیکوست اگر
معتکف تکلم کند باید که تکلم بخیر کند و مکروه ست او را صمت زیرا که اعتکاف بصمت
مکروه ست در شریعت ما کذا فی کنز الاوراد و فی مشکوٰة المصابیح عن ام حبیبه رض
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له
الا امر بمعروف او نهی عن منکر الحدیث وعن کعب الاحبار رضی الله
عنه انه قال لیس فی الجنات جنة اعلی من الفردوس فیها الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر کذا فی خلاصة الحقائق و فی شرح الوقایة فی باب
الاعتکاف لا یتکلم المعتکف الا بخیر پوشیده نماند که سخنهای ضروری نیز روا باشد
لقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس اگر شخصی پیش معتکف برای زیارت
می آید باید که او را التفات کند و جهالت نکند که او را تغافل می کند تا دل او شکسته
نشود و فی تفسیر بحر المواج قال علیه السلام من کسر قلب مؤمن فقد هدم
الکعبة وقال علیه السلام المومن مرآت المومن و فی شرعة الاسلام قال
علیه السلام المومن من المومن کمثل الروح من الجسد سئل عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما یا رسول الله این الله فی الارض قال علیه السلام فی
قلوب عباده المؤمنین پس جهالت نباید کرد چنانچه بعضی صوفیان متجهل جهالت
میکنند که پیش ایشان مردمان عامی می آیند که تا ما را امر معروف کنند و ایشان سخن
نمی کنند و لله در قائله شعر کنونت که امکان گفتار هست * بگوای برادر بلطف
و خوشی * که فردا چو پیک اجل در رسد * بحکم ضرورت زبان درکشی * پس معتکف
را باید که با برادر مومن التفات تمام کند چنانچه آن سرور علیه السلام می کرد نه
واذا التفت التفت جمیعاً و بسیار سخن هم نباید کرد تا در اوقات خلل نشود
و لله در قائله شعر خمش بودن نکو باشد ولیکن * چنان دانی که گویندت که گنگی *
چنان باید که در صف بزرگان * ز دانشهای خود چیزی بگنجی * ولان خبر

الامور اوسطها وقیل کان نقش خاتم ابی حنیفة رحمۃ اللہ قل الخیر والا فاسکت
بنطق آدمی بہتر ست از دواب ٭ دواب از تو بہ گر نگوئی صواب ٭ چون سخن
کردن ضروری شنیدی و دریافتی اکنون بگوش ہوش بشنو در باب کہ در سکوت
فواید بسیارست کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قلت کل مائة
کثرت درجاتہ وقلت سیاتہ چنانچہ گفتند کہ لو کان الکلام کالفضة لکان
السکوت کالذہب وقال علی رضی اللہ عنہ ما ندم من سکت وقال ایضا
رضی اللہ عنہ سلامة الانسان فی حبس اللسان زبان بریدہ بکنجی نشستہ صم بکم
بہ از کسیکہ نباشد زبانش اندر حکم نقل ست کہ علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ گفت
وقتی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق را رضی اللہ عنہ در واقعہ دیدم کاغذی در دست وی
بود و دو سطر بران نوشتہ بود آن دو سطر برخواندم چون بیدار شدم یک سطر در خاطرم
ماند آن بدین مضمون بود کہ یالیتنی کنت اخرس الا من قول لا الہ الا اللہ
مقصود ازین تقریر آنست کہ خاموشی شعار خود سازی و در ہمہ امور این حدیث
جامع کہ از مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم قال علیہ السلام من حسن اسلام المرء ترکہ
مالا یعنیہ پیشۂ خود سازی وقال امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ من کثر
کلامہ کثر خطاءہ ومن کثر خطاءہ قل حیاءہ ومن قل حیاءہ مات قلبہ و
ومن مات قلبہ دخل النار وقیل لعیسی علی نبینا وعلیہ الصلوة والسلام
دُلّنا علی عمل ید خلنی الجنة قال لا تتکلموا ابدًا قالوا لا نستطیع بذلک فقال
فلا تنطقوا الا بخیر چنانچہ بزرگان گفتہ اند ہر کہ چہل روز سخن نگوید مستجاب الدعوات
گردد و ہر چہ خواہد بیابد وعن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبہ ولا یستقیم
قلبہ حتی یستقیم لسانہ واتفق المشائخ علی ان العبادة علی عشرة اجزاء
تسعة منہا فی السکوت وواحد منہا فی الحرب فی الجملہ باید کہ در خلوت خاموشی
اختیار کنی دل زپر گفتن بمیرد در بدن ٭ گرچہ گفتارش بود دُرّ عدن

سخن بسیار دانی اندکی گو ٭ یکی را صد مگو صد را یکی گو ٭ الصمت زین والسکوت
سلامة فاذا نطقت فلا تکن مکثارا وقال علی رضی الله عنه اذا تم عقل المرء
نقص کلامه ولذا قیل اذا رایت رجلاً یکثر الکلام فتیقن بجنونه وقال
ایضاً ے اذا تم عقل المرء قل کلامه وایقن بحمق المرء ان کان مکثرا
وفی شرعة الاسلام وکان النبی صلی الله علیه وسلم یطیل الصمت فاذا
اراد ان یتکلم وقف ساعة فان کان لکلامه ثواب نطق والا صمت
فهذا ادب صاحب الانتباه والبصراء وقیل من حفظ لسانه فقد ستر علی نفسه
جمیع عیوبه وفی اخلص الخالصة قال بعض الحکماء اللسان قیمة الانسان
فمن قوّمه زاد قیمة وعن سعید بن جبیر رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال اذا اصبح ابن ادم اصبحت الاعضاء کلها یکفرن اللسان
ای تقول اتق الله فینا فانک ان استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا
وحکی ان ابراهیم بن ادهم رحمه الله اضاف ناساً فلما قعدوا علی الطعام
اخذوا الغیبة فقال ان اقوام قبلنا کانوا یاکلون الخبز قبل اللحم وانتم
تاکلون اللحم قبل الخبز وروی قیل لواحد من الصالحین انک تحفظ لسانک
من الغیبة فقال لو کنت اغتبت احداً لاغتبت ابی فانها اولی ان تکون
حسناتی لها وروی ان سلیمان علیه السلام کان لا یتکلم ویکتفی فی
حاجته بالایماء کراهة ان یشتغل عن الذکر وروی انه کان ابو بکر
الصدیق رضی الله عنه یضع حجراً فی فیه ویمنع بفیه عن الکلام وکان
یشیر الی لسانه ویقول هذا اورد فی الموارد وفی روایة اخری وضع ابوبکر
رضی الله عنه حجراً فی فیه سنین وکان لا یخرجه الا عند الاکل والصلوة
خشیة ما لا یعنیه کذا فی خلاصة الحقائق وفی عین العلم قال علیه السلام
ان اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه ففی الصمت الوقار واجتماع الهمة والفراغ
للعبادة والسلامة من آفات الدارین فان البلاء موکل بالنطق ومن آفات

الکلام ما لا یعنی وهو ما لا اثر ولا ثواب فیه تضییع الوقت وقساوة
القلب ووهن البدن وتاخیر الرزق وایذاء الحفظة وارسال
کتاب من اللغو الیه تعالی وقراءته بین یدیه تعالی یوم القیمة علی
رؤس الاشهاد نقل است که حضرت شیخ خاموش چهل سال خاموشی اختیار
کرده بود درین مدت با هیچ کس سخن نگفت ؎ لب فرو بند که خاموشی به بود دل
تهی کن که فراموشی به ** هر که گویای تو خاموشی به ** هر چند یاد تو فراموشی به **
؎ لباس خامشی تا در نپوشی ** شراب معرفت هرگز ننوشی ** وحکی ان حکیما
من الحکماء رای حکیما آخر فقال کم وجدت عیوب الناس قال وجدت
فیهم الف عیب ولکن وجدت فی العبد خصلة لو حفظها تستر جمیع العیوب
علیه وهو حفظ اللسان وفی فتاوی الصوفیة عن بعض السلف رحمه الله
قال هذا زمان السکوت ولزوم البیوت والقناعة بالقوة والاستغفار بالحی
الذی لا یموت حکایت است ابوبکر وراق رحمه الله سی سال آرزومند صحبت حضرت
خضر بود هر روز بدین نیت در گورستان رفتی ووقت رفتن وآمدن بقرآن
خواندن مشغول بودی ومقصود خود ملاقات او دانستی روزی حضرت خضر علیه السلام
با او مصاحب شد یکجا حکایت کنان در گورستان رفتند چون بازگشتند حضرت
خضر فرمود که مدتی آرزومند صحبت خضر بودی امروز یافتی واز قرآن خواندن باز
ماندی واز ثواب محروم گشتی آری جائی که صحبت خضر چنین باشد صحبت دیگر
چه خواهد شد ولهذا قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شعر
لقاء الخلق لیس یفید شیئا ** سوی الهذیان من قیل وقال ** فلا تصحب
مع الانسان الا ** لاجل العلم او اصلاح حال ** وفی مشکوة المصابیح عن
معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا اخبرک بملاک ذالک کله قلت بلی یا نبی الله فاخذ بلسانه وقال کف
علیک هذا فقلت یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتکلم به قال ثکلتک امک

یا معاذ وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم او علی مناخرهم الا حصائد
السنتهم رواه احمد والترمذی وابن ماجة ولا یخفی ان للصمت فوائد
غیر متناهیة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب شرط پنجم
آنکه آنجا که بنشیند از آنجا بیرون آمدن بغیر از حاجت انسانی روا نیست یعنی
از برای بول وغائط بیرون آمدن رواست واگر بغیر از حاجت بیرون آید اعتکافش
تباه شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اعتکف ادنی الی راسه وهو فی المسجد فارجله وکان لا یدخل البیت
الا لحاجة الانسان متفق علیه پس اگر بغیر از احتیاج بیرون آید اعتکافش تباه
شود کما فی المختصر فان خرج ساعة بلا عذر فسد ای اعتکافه عند ابی حنیفة
وهو القیاس لوجود المنافی وقالا لا یفسد حتی یکون اکثر من نصف یوم
لان فی القلیل ضرورة ولا ضرورة فی الکثیر ولو خرج لانجاء غریق او حریق
او لاداء شهادة او لجنازة فسد اعتکافه ولو خرج لانهدام المسجد او تفرق
اهله بحیث بطلت الجماعة منه او الخوف علی نفسه او ماله من المکابرین
لا یفسد ولو اعتکفت المرءة فی مسجد الجماعة فطلقت فلها ان ترجع الی
مسجد بیتها وتبنی علی اعتکافها وفی کنز الاوراد اگر معتکف بیرون آید برای
نماز جمعه نزدیک علمای ما رحمهم الله اعتکاف تباه نشود ونزدیک شافعی تباه شود
زیرا که خروج ضد لبث است هر آئینه تباه شود وچون او را ممکن هست که در مسجد جامع
معتکف شود پس چه ضرورت او را درین خروج وچون بنماز جمعه بیرون آید باید که بعد
زوال بیرون آید تا خطبه جامع اش فوت نشود و باید که در مسجد جامع چار رکعت
سنت بگزارد قبل الاذان وبروایت حسن رحمه الله شش رکعت نماز بگزارد دو رکعت
تحیت مسجد وچار رکعت سنت پیش از جمعه و بعد از خطبه درنگی کند وچار رکعت نماز
بگزارد یا شش رکعت بجهت اختلاف علما در سنت جمعه و پیش ازین درنگی نکند واگر
بیرون آید از مسجد ساعتی بغیر عذر اعتکاف او تباه شود ونزدیک ابو حنیفه رحمه الله

ونزدیک ابو یوسف رحمہ اللہ و محمد رحمہ اللہ اعتکاف او تباہ نشود مگر آنکہ زیادت
از نیم روز بیرون آمدہ باشد اما خفتن و خوردن و آشامیدن اورا در مسجد روا
بود و باک نبود و حسن للمعتکف ان یشتغل بالصلوٰۃ وقراءۃ القرآن فان
اشتغل بامر الدنیا لا یبطل وان کان حرفۃ وبہ قال ابو حنیفۃ واحمد رح
خلافا للمالک رح کذا فی کنز العباد و دیگر معتکف را باید کہ بیرون مسجد سخن بسیار
نکند و اگر یک دو سخن کند روا ست لقول عائشۃ رضی اللہ عنہا کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعود المریض وھو معتکف فیمر کما ھو فلا یعرج
یسأل عنہ رواہ ابو داؤد کذا فی مشکوٰۃ المصابیح پس اگر سخن ضروری
باشد سخن کند اما بہتر این ست کہ سخن نکند مگر باشارہ زیرا کہ احوط ست سخن ناکردن
لان الصوفی لا مذہب لہ الا ما ھو الاحوط بدانکہ بزرگان گفتہ اند کہ کسی
لذت خلوت یافتہ باشد بیرون جہان حلاوت می یابد کہ در ندیابد ولذا قال
ابو عثمان بن ابی العیاض لولا الجمعۃ لدخلت بیتی ولم اخرج حتی الموت
وقال بعض اہل المعرفۃ اغتنم الوحدۃ فانہا امن لدینک وراحۃ لبدنک
وکن انیسا جلیسا لنفسک فانہ اول امن وقال العباس الدامغانی اوصانی
الشبلی رح وقال الزم الوحدۃ وامح اسمک عن القوم واستقبل الجدار
حتی تموت وحکی ان عمر بن العبد العزیز رحمہ اللہ کان لا یخرج من منزلہ
الا لصلوٰۃ الجمعۃ والجماعۃ وعیادۃ المریض وکان یقول الناس سُرّاق
العقول او قطاع الطریق وقال رجل لابی بکر الوراق وجدت خیر الدنیا والآخرۃ
فی القلۃ والخلوۃ ووجدت شر الدنیا والآخرۃ فی الکثرۃ والاختلاط کذا فی خلاصۃ
السلوک وقال بعض اہل التحقیق العزلۃ التعد عن ارباب الدول بترک الطمع
عن آمال النفس وشہواتہا بلزوم الورع وعن انس بن مالک رضی اللہ عنہ عن النبی
علیہ السلام انہ قال السلامۃ فی الوحدۃ والآفۃ بین الاثنین الحدیث کذا فی الخلص
الخالصۃ وحکی ان مالک بن انس رضی اللہ عنہ لم یشہد الجماعۃ خمسا وعشرین

سنة وقیل فما یمنعك عن الخروج قال مخافة ان اری منکرا فاحتاج الی ان
اغیره ولم اقدر کذا فی خلاصة الحقائق واللہ اعلم بالصواب شرط سیوم
آنکه نظرش در عقبی باشد و نظر نکند دنیای دون راکما قال اللہ تعالی من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من
نصیب وفی حدیث القدسی لو صلی العبد صلوة اهل السماء والارض وصام صوم
اهل السماء والارض وطوی الطعام مثل الملائکة حتی لا یاکل شیئا ولبس لباس
العُسری ثم رای فی قلبه مثقال ذرة من محبة الدنیا او سمعتها او شهدتها
او ریاستها لا یسکن فی جواری ولا خطامن قلبه حتی ینسانی ولا اذیقه حلاوة
محبتی ؎ ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی ٭ در غیر او نظر به محبت چرا کنی ٭ از جستجوی
خلق تو بیگانه شو اگر ٭ خواهی که دل بحضرت حق آشنا کنی ٭ وعن یحیی بن معاذ
رضی اللہ عنه انه قال من لم یترك الدنیا همومها ترکته الدنیا مغموما کذا
قال امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنه اذا جاءت الدنیا علیك فجد بها علی الخلق
طرا قبل ان تتقلب فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ولا البخل یبقیها اذا هی
یذهب وفی خلاصة الحقائق عن معاذ رضی اللہ عنه انه قال الدنیا سم القاتله
لعباد اللہ فخذوا منها علی مقدار حاجة السم فی الادویة لعلکم تسلمون ؎
نزد مردان حب دنیا زهر قاتل آمده است ٭ زهر خوردن ای جوان بر کار حمقی کرده
وعن محمد بن الفضل البلخی رحمه اللہ انه قال رایت الشقیق فی المنام فقلت
یا معلم الخیر ارشدنی الی الخیر قال الخیر کل فی ذکر مولاك والشر کله فی حب
دنیاك کما قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة ؎ ترك دنیا سر عبادتها
حب دنیا سر خطاست ٭ آن جمال نازنین بی ترك دنیا کی بود ٭ وقیل الدنیا دار
سفر والآخرة دار مقر وانما سمیت الدنیا دنیا لدنوها الی الفناء وقال النبی
صلی اللہ علیه وآله وسلم من احب دنیاه اضر باخرته ومن احب آخرته اضر بدنیاه
فاثروا ما یبقی علی ما یفنی وقال علیه السلام الدنیا دار من لا دار له ومال من لا

مال له ولها يجمع من لا عقل له قال وهب بن منبه رضی الله عنه ان رجلا جاء الی ابی
الدرداء رضی الله عنه قال ان فلانا شتمنی وظلمنی فقال له ان كنت صادقا
فلا يضرك لا يا مر حتی يعاقبه الله تعالی فهو لا يا مر فدخل علی الامر فاعطاه عشرة
الاف درهم فقال ابو الدرداء للرجل صدقت يا اخی قد عاقبه الله تعالی عقوبة
عظيمة قال يا ابا الدرداء وذلك عقوبة قال والله لو جلد علی ظهره عشرة
الاف سوط كنت ارضی له من جائزة عشرة الاف درهم كما قال الله تعالی ولولا
ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة
الاية ای طالب صادق دنیا برای امتحان کردن مردمان آفریده شد چنانچه هاروت و
ماروت که میگفتند که انما نحن فتنة فلا تكفر چنانچه بزرگی ازین خبر میدهد بیت
ترا دنیا همی گوید شب و روز ٭ که هان از صحبتم پرهیز پرهیز ٭ مده خود را فریب از رنگ
و بویم ٭ که هست این خنده من گریه آمیز ٭ وحكی انه سئل ابو يزيد بما ذا نلت
ما نلت قال بلا شئ يعنی تركت الدنيا فنلت القربة والولاية خواجه کائنات
و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة را پرسیدند که در حق دنیا چه فرمایید فرمود
چه گویم در چیزیکه بمحنت بدست آرند و بمشقت نگاه دارند و بحسرت بگذارند
دنیا همه تلخ ست لیکن زهره ٭ خصیص ست که در جگر نشاند زهره ٭ هرکس که ازو
گرفت امروز نصیب ٭ فردا ز قبول حق ندارد بهره ٭ وفی القشيری قال
الفضيل لو ان الدنيا بحذافيرها عرضت علی بشرط ان لا احاسب بها لكنت
اتقذرها كما يتقذر احدكم الجيفة اذا مر بها ان تصيب ثوبه وقال عوف بن
عبدالله مثل الدنيا والاخرة ككفتی الميزان بقدر ما ترجح احدهما تخف الاخری
قال جبرئيل لنوح علیه السلام يا اطول الانبياء عمرا كيف وجدت الدنيا
قال كدار لها بابان دخلت من احدهما وخرجت من الاخری و در روایت آمده
ست که عیسی پیغامبر علیه السلام عابدی را دید که بسیار سالها عبادت کرده بود حق
تعالی ویرا گفت که در آخر الزمان پیغامبری بود و مر او را امتی ست عمرهای ایشان

اندک باشد از شصت تا هفتاد و غایت عمر یکی صد بود و زنان بخواهند و فرزندان بزایند
و عمارتها بنا کنند آن عابد در تعجب باند و گفت در این چنین عمر سهل مشغول شوند برین
چیزها اگر عمر من برین مقدار باشد در دو رکعت نماز صرف کنم کذا فی مفتاح الجنان
وقال حکیم الدنیا ما شغلک عن الله تعالی سه چیست دنیا از خدا غافل شدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن * وقال ابراهیم بن ادهم رحمه الله سألت راهبا
من الرهبان فقلت له ما الدنیا قال خلق کخلق المربعات راسها الکبر وروحها
الفرح وعینها العجب ولسانها القدرة واذناها النسیان ونفسها الشهوات
وقلبها الطمع وبطنها الحرص وجلدها الحرام وعنقها الخوف وظهرها الیأس
من الله تعالی وزینتها الشهوات فهذه صورة الدنیا یتفاخرون بها فاحذروها
وحکی عن بعض الامراء قال لبعض الصالحین سألنی حاجتک قال او مثلی فقال
لی عبدان هما سیداک قال ومن هما قال الحرص والهواء قد غلبتهما وغلباک
وملکتهما وملکاک سه از حرص و هوا دو بنده دارم * بر هر دو همیشه پادشاهم
تو بنده بندگان مائی * از بندهٔ بندگان چه خواهم * آورده اند که پادشاهی
درد شکم داشت و قریب بهلاک شد گفت هر که مرا ازین بلا رهاند تمام ملک خود بوی بدهم
شخصی از اولیاء الله شنید آمد و دست بر شکم وی مالید بادی گنده از شکم وی بیرون
آمد فی الحال صحت یافت پادشاه گفت ای خداوندگار برخیز و بر تخت نشین که من
خود را معزول ساختم آن بزرگ گفت ما را حاجت نیست بمتاعی که قیمت آن بادی
گنده باشد ولیکن تو پند بگیر ازین که تا این زمان غرور و بزرگی تو بچیزی بود که قیمت
آن این بود که دیدی وقال علیه السلام اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام
یا داؤد مثل الدنیا کمثل جیفة اجتمعت علیها الکلاب یجرونها افتحب ان تکون
کلبا مثلهم فتجر معهم و شیخ سنائی غزنوی قدس سره در همین معنی قطعه فرموده اند
این جهان بر مثال مرداریست * کرکسان اندرو هزار هزار * این مر آن را همی زند
مخلب * وان مر این را همی زند منقار * آخر الامر بگذرند همه * وز همه باز ماند این مردار

من کلام المشائخ عجب از کسانی که میدانند که آخرت به از دنیاست و دین را بدنیا
میفروشند کما قال صاحب قصیدة البردة ومن یبع آجلا منه بعاجل بین
له الغبن فی بیع وفی سلم وگفته اند که راحت دنیا اندک چون روشنائی برق است
بی ثبات ومحنتش بسیار چون تاریکی ابر بی لقا نه بر اختش الفت باید گرفت ونه از رنجش
اندوه باید خورد نقل است که یکی از ملوک متقدمین وزیر خود را فرموده که برای من چیزی
بساز که تا هر زمان مرا یاد آید وغرور وغفلت و بهجت نیفزاید وزیر برای او انگشتری
ساخت وبر آن نقش لایدوم کرده بر بادشاه عرض کرده بادشاه آنرا در انگشت داشتی
پس هرگاه که بر بادشاه مغروری وسروری حاصل شدی نقش لایدوم از آن خاتم
برخواندن گرفتی عقل بگوش هوش او فرو خواندی که چون دوام نخواهد بود برای چند
روزه مملکت فانی چرا شادمانه وغمناک باید شد ودر حال بادشاه گوش تضرع بگرفتی
وآن وزیر را یحیی نام بود پس شاعری لایدوم یحیی را نظم کرده اذا جاء السرور
او الهموم * فذکر قول یحیی لایدوم * وقال الله تعالی وتلک الایام نداولها
بین الناس وگفته اند که هرچه دیر نپاید دلبستگی را نشاید ع زانکه هر چیزی که آن پاینده
نیست * هر که دل بنده در و دل زنده نیست * وبزرگی فرمود که مثال زندگانی
اهل دنیا همچنانست که باران که بر زمین بارد وآن زمین سبز شود والوان گلها در وی
شگفته شوند وجمعی از احمقان بی گیاست بدان سبزی فریفته شوند وبدان شادی
کنند وبدان مباهات وبزرگی نمایند بعد از روزی چند آن زرد وخشک گردد وباد خریف
آنرا از بیخ برکند وخاک کند واز آن گل وریحان نشانی نماند واین احمقان را بر خاک
حسرت نشانند اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة الایة نعم من قال ع
حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه * گفت یا خوابی ست یا بادی ست یا افسانه *
باز گفتم حال آنکس گو که دل در وی ببست * گفت یا غولی ست یا دیوی ست یا دیوانه *
ای عزیز حرص دنیا مباد که ذوق ایمانت در رباید وآرزوی این وآن حاجت را
شربت تلخ اجل بچشانند در تلخ کام از دار دنیا بدار عقبی روانت کنند وبعذاب ابدی

مبتلا گرداند و پشیمانی هیچ سود نکند ؎ حب دنیا ذوق ایمانت برد * آرزوی این و آن جانت برد

در اخبار آمده است که اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام یا داؤد تزعم انک تحبنی

فان کنت صادقا اخرج محبة الدنیا فان حبی وحبها لا یجتمعان فی قلب واحد ابیات

قلب مؤمن حرم خانه دخل غیری شد حرام * یک زنی را با دو شوهر عقد یکجا کی بود *

یک ولایت چون دو سلطان پادشاهی میکنند * در ولایت دائما جز شور و غوغا کی بود *

این محال است این خیال است این جنون * هم خدا خواهی و هم دنیای دون *

وقال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ولهذا

قیل ضدان لا یجتمعان ؎ مارا خواهی خطی بعالم درکش * کاندر یک دل دو دوست

ناید خوش * ای طالب صادق بدان که دنیا مبغوض خدای تعالی است وانچه مبغوض

محبوب باشد محب را باید که او را دشمن دارد چنانچه عارف کبار حضرت خواجه محمد پارسا

ازین خبر میدهد ؎ هست دنیا قهر بان کردگار * قهر بین چون قهر کردی اختیار *

قیل لما دعا سلیمان علیه السلام بقوله رب هب لی ملکا نزل جبریل علیه السلام

وقال له لم تطلب منصبة ومرتبة النبوة اعلی من ملک الدنیا وما فیها ولکن

اجاب الله دعوتک وقال جزاء هذا السوال ان تکون فی الجنة متاخرا عن الانبیاء

علیهم السلام خمس مائة سنة فندم وقال لا ینبغی لاحد من بعدی ای لا ینبغی

لاحد هذا السوال من بعدی وروی فی الخبر ان الفقراء یوم القیمة یذهبون

ان یدخلوا الجنة قبل الحساب فیقال لهم انتم تدخلون الجنة قبل ان تحاسبوا

فیقولون بماذا نحاسب ولم یکن لنا شیئ خوش گفت آنکه گفت ؎ ما هیچ نداریم

وغم هیچ نداریم * دستار نداریم وغم پیچ نداریم * وروی ان موسی علیه السلام

سافر مع رجل فاستقبلهما طریقان احدهما مخوف والاخر امن فقال موسی

لذلک الرجل بایهما نسلک فقال بالطریق الامن وکان مع ذلک الرجل

مال فقال له موسی ادفع مالک الی فدفعه فتصدق موسی ذلک علی الفقراء

ثم قال بایهما نسلک فقال بایهما شئت لان خوفی انما کان لاجل المال والان

لیس لی مال فاستوی عندی الطریقان الامن والخوف ولهذا قیل الفقر
راحة لانه امن من بلاء الدنیا وعذاب الآخرة کذا فی کفایة الشعبی شعر
غمی کیسه گانرا نباشد غمی * که پر کیسه را هست آفت همی * نقل است که آتش در بصره
افتاد مالک دینار رحمه الله عصا و نعلین برداشت و بر بالا شد و نظاره میکرد و مردمانرا
دید که در رنج افتاده بعضی میسوختند و بعضی می جستند و بعضی رخت خود را می کشیدند
و مالک گفت نجی المخففون وهلک المثقلون نعم من قال شعر آزاد از تعلق چون
شعلی در خزان باش * چون پرده نداری کس پرده در نباشد * آزاد تا توانی از
قید تن برآید * در پوست گر نباشد در پیرهن برآید * از کاوکاو گریه اشکی
نماند خونی * ترسم که شیر با در از پیرهن برآید * و فی شرح المشکوة لمولانا
علی القاری ان الکافر الفقیر عذابه اخف من الکافر الغنی فی النار فاذا
نفع الفقر الفقیر الکافر فی تلک الدار فکیف لا ینفع المؤمن الصابر
بدانکه دنیا رباطیست برسر بادیه قیامت نهاده و منزلیست در میان ازل و ابد
گشته و تا مسافران حضرت صمدیت بقرارگاه صحرای قیامت سفر کنند و درین منزل
فرود آیند و ازینجا زاد سفر آخرت بردارند که ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة شعر بدنیا توانی که عقبی خری * بخر جان من
ورنه حسرت بری * وفی الخبر یا ابن آدم من احب شیئا فطلبه ومن خاف
عن شیء هرب عنه فان احببت الآخرة اطلبها وان کرهت الدنیا فاهرب
منها فانها غدارة تغرک یا ابن آدم الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها ناس کثیر
فاحذرها قبل ان تغرق فیها المؤلفه یا نفس احذر الدنیا فهی بحر عمیق *
اجتنب عن میلها لا ما لها الا الحمیق * ای عزیز بدانکه دنیا سرای غرور است و
شهرستان شرور رباطیست بی اقامت و بساطیست بی استقامت زخم و
نیش بی مرهم است طلاق داده ابراهیم ادهم است خانه محنت و بی دادی است و
رانده جنید بغدادی است جرعه نا سوزناک غم تلخی است پشت داده شقیق بلخی است

دار غفلت و بدنامی است و ملعون نظر بایزید بسطامی است خود پرستان دون همت را دیده است مرد و دا ابو سعید ابو الخیر است بگذاشته التفات است بر داشته اشتیاق است و هر جا که طالب او ذلیل و زبان صد را و کلیل و اهل عبرت را این آیت دلیل قل متاع الدنیا قلیل ولذا قیل من اعتصم بالمخلوق ذل ومن اعتصم بالمال قل ومن اعتصم بالله جل سبحانه مرحبا قومی که داد بندگی را داده اند * ترک دنیا کرده اند و از همه آزاده اند * ان الله عبادا فطنا طلقوا الدنیا وخافوا الفتنا نظروا فیها فلما علموا انها لیست لحی وطنا جعلوها لجة واتخذوا صالح الاعمال فیها سفنا سعدی عارفی بخواب رفت در فکری * دید دنیا بصورت بکری * کرد از وی سوال کای دلبر * بکر چونی باین همه شوهر * گفت یک حرف با تو گویم راست * که مرا هر که بود مرد نخواست * هر که نامرد بود خواست مرا * زان بکارت همی بجاست مرا * بدانکه دنیا را تشبیه بعسل داده و طالب دنیا را تشبیه بمگس هرگاه که بر عسل مگس نشیند هرگز بر نمی خیزد چنانچه بزرگان گفته اند دنیا که دلفریب و دلآویز و دلرباست * در جستن او توانگر و درویش مبتلاست * دنیا چو شهد دان و طلبگار آن مگس * در شهد هر مگس که در افتاد بر نخاست * ولهذا اهل دنیا را مگسی گویند سعدی بدنیا دل نه بندد هر که مرد است * که دنیا سربسر اندوه و درد است * برو بگذر بگورستان نظر کن * که این دنیا حریفان را چه کرد است * تو زر دهم آنکه از راحت و نعمت فانی دور بودن قال الله تعالی ما عندکم ینفد وما عند الله باق وقال ابن مسعود رضی الله عنه ما من یوم الا وملک ینادی تحت العرش یا ابن آدم قلیل یکفیک خیر من کثیر یطغیک ولله در من قال شعر سرورک فی الدنیا غرور وغفلة * وعیشک فی الدنیا محال و باطل * وایضا قال الله تعالی الهٰکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف وحکی ان حاتما مر مع تلامیذه فتوشاه رجل فی الطریق فلم یجبه فلامه تلامیذه فقالوا نحن مذکر فی اکل

الخبز اليابس فلم لا تتجيبه فبعث رسولا الى الذى توشه انى قد اجبتك
بشرط وهو انا اذا فرغنا من الطعام لا تخلى سبيلنا حتى نسئل كل واحد منا ما
اكلنا من الطعام قال اجعل كرامة فدخلوا بيته وقدم اليهم المائدة فلما
قدم المرقية الاولى قال حاتم لصاحب البيت ما هذا قال مليف فاكل حاتم
منه ثم قدم الثانية والثالثة والرابعة فلم يا كل من ذلك شاءً ولو ببا ل
فلما كان عند الخروج قال لصاحب البيت احفظ الشرط الذى شرطت
لك فوقفت الرجل على بابه فلما خرج حاتم قال له ما اكلت فى بيتى قال
المليف فخلى سبيله ثم سئل كل واحد من اصحابه عن جميع ما اكلوا فلم
يعرف احدا هم تلك الاطعمة فبقوا هنالك الى وقت العشاء فلما امسوا جياع
والى حاتم وقالوا له ما صنعت معنا فقال لهم انكم لا تطيقون حساب يوم
واحد فكيف تطيقون حساب جميع العمر كذا فى كفاية الشعبى كما قال الله تعالى
ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم مرويست از رسول عليه السلام كه يكى از اصحاب را
گفت ميخواهى كه دنيا واهل دنيا بتو بنمايم گفت بلى يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
دست او گرفت وبطرفى بيرون شد تا مقامى كه كلهاى آدمى افتاده بودند درميان
كرباس پارهاى نجس واستخوانهاى پوسيده حيوانات ونجاستهاى آدمى فرمود كه
اين كلهاى اهل دنياست كه حرص وحسد وكبر را دروى جاى داده بودند واين
كرباس پارهاى نجس ايشانست كه مى پوشيدند وبدان مباهات ميكردند واين
استخوانهاى مركبات ايشانست كه سوار مى شدند وبر ديگران تفاخر ميكردند
ونجاستها نعمتهاى ايشان كه عمر عزيز درحصول آن بباد دادند عارفى روزى
براهى ميگذشت واله ومدهوش چون ميخوارگان ديد گورستان ونسرگين
دان بهم بانگ برزد گفت كاى نخوارگان نعمت دنيا ونعمت خواره بين
اينست نعمت اينست نعمت خوارگان روى فى الاخبار ان البدن السمين
اذا دفن توشت الديدان بعضهم بعضا ويقولون استقبلت لنا ضيافة

كذا فی كفاية الشعبی وفی الحديث القدسی يا احمد واحذر ان تكون مثل الصبی
اذا نظر الی الاخضر والاصفر احبه فاذا اعطی بشیء من الحلو والحامض
اغتر به فقال يا رب دلنی علی شیء اتقرب به اليك قال اجعل ليلك نهارا
واجعل نهارك ليلا قال كيف ذالك يا رب قال اجعل نومك صلوة
واجعل طعامك الجوع ای عزيز دنيا با همه نعمت از رنگ و بوئی بيش نيست
و برنگ و بوی فريفته شدن خاصيت زنان است پس هر كه اين خاصيت بر وی
غالب است بحقيقت زن است اگرچه بصورت مرد است **لمؤلفه** قد يعشق
الدنيا من كان الهوی له غالبا فهو فی الحقيقة مؤنث ولو كان فی الصورة مذكرا
وحكی انه دخل شقيق مقبرة وجعله يضرب كل قبر بيده ويقول يا كذبة يا كذبة
فقيل له هذا كلام عظيم لم تقول قال لانهم يقولون فی حيوة الدنيا املاكنا
وضياعنا وحدائقنا وبساتيننا واموالنا ومواشينا لو كان لهم هذه الاشياء
يذهبون معهم وكذا قال الشيخ السعدی رحمه الله ع هر كه آمد عمارت نو ساخت
رفت و منزل بديگری پرداخت ٭ وان دگر پخت همچنان هوسی ٭ واين عمارت بسر نبرد
كسی ٭ بدان ای درويش كه چه نعمتهای عجيبه وطعامهای غريبه در وجود تو خس
ميشوند و تو ازين تفاخر ميكنی بزرگی برای پادشاهی نوشته ع خوان زر
و صحنك سيمين تو ٭ بهتر زده كاسه چوبين ما ٭ خوردن تو مرغ مسمی و می ٭
بهتر ازان نانك جوين ما ٭ پوشش تو اطلس و ديبا حرير ٭ بخيه زده خرقه پشمين ما
قاقم و سنجاب ترا تكيه گاه ٭ خار و خسك بستر و بالين ما ٭ نيك همين است كه می بگذرد
راحت تو محنت و غمگين ما ٭ باش تا طبل قيامت زنند ٭ آن تو نيك آيد و يا اين ما
شرط استقامت آنكه خاطر خود را از فضولات خالی كند قال الله تعالی اليس الله بكاف
عبده وفی الخبر يا احمد ثبت لعبد له قوت يوم من الحشيش او غيره وهو يهتم
لغد وروی فی الاخبار ان الله تعالی خلق الخلق الف صنف فصنف منهم
لا يأكلون وهم الملائكة وصنف منهم يأكلون ثم من هذه الالف منهم

من يأكل ولا يشرب ومنهم من يشرب ولا يأكل ومنهم يأكل ويشرب
ثم ما من صنف من هذه الالف الذين يأكلون الا وهم آمنون على اصول
الرزق ولا يخبأون قوة الغد الا ثلثة اصناف الانسان والنملة والفارة
فانهم يخبأون قوة الغد فاما ما عدا هذه الاصناف الثلثة لا يخبأون
للغد ولا يكون الا على التوكل كما روى عن رسول الله عليه السلام
انه قال لو توكلتم على الله حق التوكل لرزقتم كما يرزق الطير تغدو خماصا
وتروح بطانا كذا فى كفاية الشعبى وقيل ان الصديق انفق ماله ولم يبق
له شيء فقال له النبى صلى الله عليه وآله وسلم ما خلفت لعيالك فقال
الله تعالى وفى شرح المشكوة لمولانا على القارى رحمه الله وكان الرجل
من بنى اسرائيل اذا كانت له الزوجة والخادم والدار يسمى له ملكا
چنانچه بزرگى گويد بيت گر ترا نانى و خرقانى بود * هر سر موى تو
سلطانى بود * انچه اينجا احتياج ست آن بكن * وانچه آنجا بايدت
درمان بكن * وفى خلاصة عن عروة انه قال بعث معاوية الى عائشة
رضى الله عنها بمائة الف درهم فقامت من مجلسها حتى تفرقت على المستحقين
وكانت ترقع قميصها لها وفى المشكوة عن ابى امامة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم يا ابن آدم ان تبذل الفضل خير لك وان تمسكه شر لك
ولا تلام على كفاف وابدأ بمن تعول رواه مسلم وقوله الفضل وهو الزيادة
على قدر الحاجة وعن عائشة رضى الله عنها انها قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم عندى فى مرضه ستة دنانير او سبعة فامرنى رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان افرقها فشغلنى وجع نبى الله صلى الله
عليه وآله وسلم ثم سالنى عنها ما فعلت بالستة او السبعة قالت
والله لقد كان شغلنى وجعك فدعا بها ثم وضعها فى كفه فقال ما ظن نبى
الله لو لقى الله عز وجل وهذه عندى رواه احمد وعن ابى هريرة ان النبى

صلی الله علیه وآله وسلم دخل علی بلال وعنده صبرة من تمرة فقال ما هذا
یا بلال قال شیئ ادخرته لغد فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا
فی نار جهنم یوم القیمة انفق یوم القیمة انفق یا بلال ولا تخش من ذی
العرش اقلالا وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة فقال النبی صلی
الله علیه وآله وسلم ما بقی منها فقلت ما بقی منها الا کتفها قال بقی کلها
غیر کتفها رواه الترمذی وصححه کما قال الله تعالی ما عندکم ینفد وما
عند الله باق نقل است که ابراهیم ادهم گفت وقتی در بادیه متوکل بودم وسه روز
شد [illegible] چیزی نیافتم ابلیس گفت پادشاهی بگذاشتی تا گرسنه هیچ میروی با این
چندین رنج که تو داری نتوان رفت وگفت این سخن از وی شنیدم بر بالائی رفتم
وگفتم الهی دشمن را بر دوست می گماری تا او را بشوراند این بادیه را بمدد تو قطع
توانم کرد آوازی بگوشم رسید که ای ابراهیم آنچه در جیب داری بینداز تا آنچه در
غیب است ظاهر گردانم دست اندر جیب کردم چهار دانگ نقره فراموش شده بود
چون بینداختم ابلیس برمید وقوتی در من پدید آمد از غیب تا بادیه قطع کردم [illegible]
وقتی مسافری در سفری رفت وبا او یک قرص نان بود هربار که گرسنه شدی خواستی
که آن قرص نان بخورد وباز گفتی که احتمال دارد که درین بیابان طعامی نرسد و
من از گرسنگی بمیرم فرشته رزق که بروی موکل بود آن فرشته را فرمان شد تا او آن
قرص نان نخورد او را طعامی دیگر نرسانی عاقبت الامر او آن قرص نخورد تا از
گرسنگی بمرد ولذا قیل طوبی لمن کان عیشه کعیش الکلب ففی الکلب عشرة
خصال ینبغی علی المؤمن اولها لیس له مقدار بین الخلق والثانی ان یکون
فقیرا لیس له مال والثالث الارض کلها له بساط والرابع اکثر اوقاته [illegible]
ان یکون جایعا والخامس اذا ضربه صاحبه مائة مرة لا یترک بابه والسادس
یحفظ صاحبه وصدیقه ویاخذ اللص والسابع اکثر اوقاته السکوت والثامن
ان یکون فی اللیل حیّا والتاسع ان یکون راضیا بما یدفعه صاحبه والعاشر

اذا مات لم یبق لہ میراث و فی شمائل الاتقیاء زکوۃ بر سہ نوع است
زکوۃ شریعت از دویست درم پنج درم دہند زکوۃ طریقت از دویست درم پنج درم
بدارند باقی بدہند و زکوۃ حقیقت چیزی نگاہ ندارند و تمام بدہند و حکی ان رجلا
قال لکنا تمر من این تاکل فقال و للہ خزائن السموات والارض ولکن المنافقین
لا یفقہون کذا فی خلاصۃ السلوک و در تذکرۃ الاولیا آوردہ کہ ابراہیم ادہم گفت
زاہدی متوکل را دیدم پرسیدم کہ از کجا میخوری گفت این علم نزدیک من نیست از روزی
دہندہ بپرس مرا با این فضولی چہ کار است و فی عین العلم فی الصدقۃ ـــ
اقسام السابق کالصدیق رضی اللہ عنہ حیث ما ابقی شیئا والمقتصد
کالفاروق رضی اللہ عنہ حیث ابقی النصف والقاصر ھو المقتصر علی الواجب
والاولی فی الصدقۃ الوسطہ اذ خیر الامور اوسطہا و قال اللہ تعالی ولا تجعل
یدک مغلولۃ الی عنقک ولا تبسطہا کل البسط فتقعد ملوما محسورا بدانکہ
فضولی نسبت بمبتدی آنست کہ زیادہ از قوۃ یکسال نگاہدارد چنانچہ سرور عالم
علیہ السلام برای اہل خانہ خود قوت یکسال نگاہ میداشتند و نسبت بہ متوسط زیادہ
از قوت یک روز نگاہدارد و نسبت بکامل زیادہ از قوت یک وقت نگاہدارد اما
بہتر اینست درحق کامل کہ ہیچ چیزی را نگاہ ندارد تا پریشان خاطر نشود چنانچہ
حضرت خواجہ حسن بصری را رحمہ اللہ پرسیدہ بودند کہ غنی شاکر بہتر است یا فقیر
صابر گفت کہ فقیر صابر زیرا کہ غنی شاکر نظر بر کیسہ دارد و فقیر صابر نظر بر خالق
و اگر چیزی رسید باید کہ جمع نکند و واپس ہم ندہد چنانچہ بزرگی گوید ای دل ہوا کمال کہ طمع کن
بی ذل و سوال انچہ رسد منع مکن در طمع عزو خواری و در منع ریاست این دو گذار انچہ رسد جمع مکن کما قال
علیہ السلام لا رد ولا کد پس انچہ حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ
عنہ در مناجات می گفتند کہ اللہم ابسط لی فی الدنیا و زہدنی فیہا یعنی دنیا
بر من کشادہ گردان آنگاہ مرا از آفت او نگاہدار یعنی دنیا بدہ تا شکر آن بکنم و توفیق
دہ تا از برای تو دست از ان باز دارم و روی از ان بگردانم تا ہم در شکر و انفاق

یافته باشم و هم مقاصر صبر در اینجا رمز نیست یعنی تا اندر فقر مضطر نباشم و فقر مرا
باختیار بود چنانچه سرور کائنات علیه افضل الصلوة پناه میگرفتند از فقر اللهم
انی اعوذ بك من الفقر این فقر اضطراریست و ایضاً قال علیه السلام الفقر
سواد الوجه فی الدارین و الا فقر را مباهات میکردند که الفقر فخری این فقر
اختیاریست شرط بست و یکم آنست که زاهد بود از جمله دنیا قال الله تعالی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و قال الله تعالی وجاهدوا فی سبیل الله
حق جهاده و قال النبی صلی الله علیه واله وسلم الزاهدون فی الدنیا الراغبون
فی الاخرة و هم الآمنون یوم القیمة و فی مطالب المؤمنین قیل لرسول الله صلی
الله علیه واله وسلم ما الزاهد فی الدنیا قال ان تحب ما یحب خالقك و ان
تبغض ما یبغض خالقك و ان تخرج من حلال الدنیا کما تخرج من حرامها فان
حلالها حساب و حرامها عذاب و ان ترحم جمیع المسلمین کما ترحم لنفسك و ان
تخرج من الکلام فیما لا یعنیك کما تخرج من المیتة التی قد اشتد نتنها و ان
تخرج من احکام الدنیا و زینتها کما تخرج من النار فهذا هو الزاهد فی الدنیا
و فی رسالة المکی قال ابراهیم بن ادهم رحمه الله الزهد فرض و فضل و مکرمة
فالفرض فی الحرام و الفضل فی الحلال و المکرمة فی الشبهات و قال ابو سلیمان
الدارانی رحمة الله الزهد ترك ما یشغلك عن الله تعالی و قال النبی صلی الله
علیه واله وسلم کن زاهداً و ازهد عن الدنیا یحبك الله و ازهد فیما ایدی
الناس یحبك الناس و حکی ان ابراهیم بن ادهم رحمه الله الزهد ثلثة احرف
زاء و هاء و دال فالزاء ترك الزینة و الهاء ترك الهوا و الدال ترك الدنیا
کذا فی اخلاص الخالصة در کیمیای سعادت آورده که رسول الله علیه السلام گفت
هر که اندر دنیا زاهد بود حق تعالی در حکمت بر وی بگشاید و زبان وی را بدان گویا
گرداند و از دنیا بسلامتش بدار السلام برد و ابن مسعود رضی الله عنه گفت که دو رکعت
نماز زاهد فاضل تر است اندر دنیا از عبادت همه مجتهدان تا آخر عمر و حکی عن السری رحمه الله

انه قال خمس من اخلاق الزهاد الشکر علی الحلال والصبر عن الحرام ولا یبالی
متی فاتته النعم ولا یبالی متی اصابته البلایا ویکون الفقیر والغنی عنده
سواء وفی عین العلم قال علیه السلام رکعتان من عالم زاهد خیر من عبادة
المتعبدین الی آخر الدهر وقیل الزاهد صید الحق فی الدنیا والعارف صید الحق
فی الجنة وفی ترجمة القشیری زهد سه چیز است باندک خورسند بودن واز
خلق دور بودن ومعده خالی داشتن وقول خواجه ابومنصور دنیا گذاشتن زهد
نفس است وعقبی گذاشتن زهد دل ترک خود گفتن زهد جان عارف هر سه را ترک
کند وفی رسالة شیخ جمال الدین هانسوی الزاهد تارک الدنیا للعقبی العارف
تارک العقبی للمولی وفی الخبر یا احمد هل تعرف ما للزاهدین عندی فی
الآخرة قال لا یا رب قال یبعث الخلق ویناقشون فی الحساب وهم من ذلک آمنون
ان ادنی ما یعطی الزاهدون فی الآخرة ان اعطیهم مفاتیح الجنان کلها حتی
یفتحوا ای باب شاؤا ولا احجب وجهی عنهم ولا نعمتهم بالوان التلذذ
من کلامهم ولاجلسنهم فی دار الدنیا وافتح لهم اربعة ابواب باب یدخل علیهم
الهدایا بکرة وعشیا من عندی وباب ینظرون منه الی کیف شاؤا بلا صعوبة
وباب یطلعون منه الی النار فینظرون الی الظالمین کیف یعذبون وباب
تدخل علیهم الوصائف والحور العین قال یا رب من هؤلاء والزاهدون
الذین وصفتهم قال الزاهد الذی لیس له بیت یخرب فیغتم بخرابه ولا له
ولد یموت فیحزن بموته ولا له مال یذهب فیحزن بذهابه ولا یعرفه
انسان یشغله عن الله تعالی طرفة العین ولا له فضل طعام فیسئل عنه
ولا له ثوب لین اگر کسی وصیت کرده باشد که دختر آنکس را بعد از مردن بعاقلی بدهند
قاضی چه داند که عاقل کیست گفته اند که بزاهدی بدهد یعنی کسی را که تارک دنیا باشد
تا وصیت او را بجا آورده باشد پس ازین مسئله معلوم شد که هر که دعوی علم وعقل وفهم
کند و او را حب دنیا غالب بر حب آخرت باشد از حماقت خالی نیست کذا فی جواهر

الثمينة للشيخ علی المتقی وقال وهب للجنة ثمانية ابواب فاذا سار اهل الجنة اليها يقول البوابون وعزة الله لا يدخلها احد قبل الزاهدين فی الدنيا وحكی انه قيل لابراهيم بن ادهم بم وجدت الزهد قال بثلثة اشياء رايت القبر بين يدی وليس لی مونس ورايت الطريق بعيدا وليس لی زاد ورايت الجبار قاضيا وليس لی حجة وعن الحسن رضی الله عنه انه قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم الزهد زهدان زهد عن الحلال وزهد عن الحرام وافضل من ذلك الزهد عن الحلال وقال بعض الحكماء الزهد زهدان زهد النافلة وزهد الفريضة فالفريضة ان يترك الفخر والرياء والعلو والتزئين للناس واما النافلة فهو ان تترك ما احل الله لك وقال يحيی بن معاذ الزاهد الذی قوته ما وجده ومسكنه حيث ادركه ولباسه ما ستره والدنيا سجنه والقبر مضجعه والشيطان مفره والقران حديثه والله انيسه والذكر رفيقه والاخرة نعمته والصمت غنيمته والحكمة كلامه والصبر وسادته والتراب فراشه والنصيحة نهمته والصدق اخوانه والعقل دليله والتوكل كسبه والبكاء مذهبه والجوع ادامه والالهام معينه والعمل رايضه والعبادة حرفته والتقوی زاده والتوفيق معلمه والله اعلم بالصواب شرط بست و دوم آنکه همیشه در یاد حق باشد قال الله تعالی الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلی جنوبهم الایه وقال الثوری لكل شیء عقوبة وعقوبة العارف انقطاعه عن الذكر كذا فی الخلاصة الذكر علی الدوام فی كل حال وفی كل وقت فرض علی الطالبين كفرض الصلوت الخمس لقوله تعالی فاذكروا الله ذكرا كثيرا كذا فی شرح الامالی حكایت وقتی مرضی لب امام شافعی رحمه الله رسید میکرد و اولب می جنبانید چند جای لب او بریده شد مریدی گفت ای امام یک لحظه لب بر هم نه تا بریده نشود شافعی رحمه الله گفت من بریدن لب خود اولی دانم از خاموش بودن از ذکر دوست محققان گویند که اگر سالک یک لحظه از یاد حق سبحانه غافل شود آوازه مرگ او در همه ملکوت افتد که آن فلان بمرد که از یاد حق

سبحانه تعالی غافل شد چنانچه گفته‌اند بیت هر آن کو غافل از حق یک زمانست ❊ در آن دم کافرست اما نهانست ❊ نقل ست که وقتی دو صوفی از شهر قصد دیدن ابو الحسن نوری کردند چون بدروازهٔ شهر او رسیدند یکی از ایشان از آنها بود که زبان حیوانات دانستی ناگهان دو گربه را دیدند که با هم سخن میگویند چون این صوفی سخن گربه شنید گفت انا لله وانا الیه راجعون صوفی دوم گفت خیر باشد گفت این گربه مر آن گربه دیگر را میگوید که ابو الحسن نوری امروز بمرد چون بدروازه او رسیدند خواجه ابو الحسن بیرون آمد صوفیان در حیرت افتادند پس خواجه ابو الحسن پرسیدند که سبب حیرت شما چیست گفتند ما درین شهر رسیدیم گربه مر گربه دیگر را گفت که ابو الحسن امروز بمرد ابو الحسن بگریست و گفت که گربه راست گفت گفتند که اگر گربه راست گفت تو چگونه زنده گفت امروز یک لحظه از یاد حق غافل شده بودم آوازهٔ مرگ من در زمین و آسمان افگندند در خبر است که هر روز که آفتاب طلوع میکند دو فرشته ندا میکنند با آواز بلند یکی میگوید ای کاشکی این خلائق آفریده نشدندی دیگری میگوید ای کاشکی چون آفریده شدندی بدانستندی که برای چه آفریده شدندی قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نقل ست از ابو سلیمان دارانی رحمه الله که وی میفرمود اگر غافل در بقیت عمر خود بر هیچ چیز نوحه نکند باری بر عمری که بغفلت گذاشته است سزاوار است که ماتم این مصیبت تا لب گور بدارد فکیف حال کسی که ما بقی عمر هم چو ایام گذشته در جهل و غفلت گذرد چنانچه بزرگی فرماید

عزیز است این دو روزهٔ زندگانی ❊ بغفلت مگذران دیگر تو دانی

سید الطائفه ابو القاسم جنید قدس سره میفرماید که لو اقبل صدیق علی الله تعالی الف الف سنة ثم اعرض عنه لحظة فما فاته اکثر مما ناله فرمود که اگر سالکی هزار سال در راه حق قدم زند پس یک لحظه از آن حضرت غافل ماند آن مقدار سعادت که در آن لحظه از وی فوت شود بیشتر از آن بود که در آن هزار سال حاصل کرده باشد شرط بیست و سوم آنکه تلاوت قرآن کردن قال الله تعالی ان هذا القرآن

يهدى للتى هى اقوم الاية وقال الله تعالى انه لقران كريم فى كتاب مكنون وقال
الله تعالى ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب الاية وعن عبد الله بن عمرو
ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال الصيام والقران يشفعان للعبد
يقول الصيام اى رب انى منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعنى فيه و
يقول القران منعته النوم بالليل وشفعنى فيه فيشفعان رواه البيهقى
فى شعب الايمان وعن عثمان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم خيركم من تعلم القران وعلمه رواه البخارى وعن ابن عمر رضى الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا حسد الا على اثنين رجل اتاه الله
القران فهو يقوم به اناء الليل واناء النهار ورجل اتاه الله مالا فهو ينفق منه
اناء الليل واناء النهار متفق عليه وعن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم ان الذى ليس فى جوفه شيئ من القران كالبيت
الخرب رواه الترمذى والدارمى وقال الترمذى هذا حديث صحيح وعن ابن عمر
رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان هذه القلوب تصدا
كما يصدا الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت وتلاوت القران رواه البيهقى فى شعب
الايمان وعن معاذ الجهنى قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من
قرا القران وعمل بما فيه البس والداه تاجا يوم القيمة ضوءه احسن من ضوء
الشمس فى بيوت الدنيا لو كانت فيكم فما ظنكم بالذى عمل بهذا رواه احمد
وابوداؤد كذا فى المشكوة المصابيح نقل است كه امام احمد حنبلى خداى را جل جلاله
بخواب ديد سوال كرد كه الهى مقربان درگاه تو بچه قرب يابند فرمان شد كه بتلاوت
كلام من گفتم اگر معنى ندانند فرمان شد اگر معنى دانند يا ندانند در تذكرة الاولياء
مذكور است كه امام عبد الرحمن را پرسيدند كسى كه قرآن خواند و معنى آن نداند آن را
اثرى بود گفت آرى كسى كه دارو خورد و نام آن نداند اثر ميكند دردرا پس

قرآن اثر چون نکند بلکه اثر میکند فکیف اگر معنی داند آنچه میخواند اثر آن بسیارست وقال
علی رضی الله عنه کلام الله دواء القلب وفی القنیة عن عمر رضی الله عنه
انه کان یأخذ المصحف کل غداة ویقبل ویقول عهد ربی ومنشور ربی
وحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه هر بار که مصحف خواندی بر سینهٔ خود مصحف را نهادی
و دو بازوی خود ضم کردی وگفتی الهی من این هفت اندام خود را در پناه کلام تو می اندازم
شبی در خواب ندا شنید که چون تو خود را در پناه کلام ما انداختی ترا از آتش خلاص گردانیدم
یقول الله سبحانه وتعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسئلتی اعطیته و
افضل ما اعطی السائلین وفضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه
کذا فی حصن الحصین پس ای طالب صادق باید که قرآن بسیار خوانی واگر در کاری
مشغول باشی باید که دو بیست آیه بخوانی تا جایگاه بر تو ده مشک در زیر عرش یابی و
بعضی علما گویند که قاری قرآن در چهل روز ختم کند تا حق قرآن ادا کرده باشد وباید
که هیچ روزی از قرآن خواندن خالی نکند وآنچه میتواند خواند که فاقرؤا ما تیسر من القرآن
وقال مکحول کان قراء اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرؤن القرآن فی سبع
یوم وقال بعض العلماء یکره تاخیر ختمه اکثر من اربعین یوما بلا عذر نص علیه
احمد وفی کنز العباد وقال بعض المتقدمین من لم یقراء القرآن فی کل یوم ولیلة
مائتی آیة من القرآن لم یؤد حق القرآن وفی المشکوة عن الحسن مرسلا ان النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال من قراء فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلک
اللیلة ومن قراء فی لیلة مائتی آیة کتب قنوت ومن قراء فی لیلة خمس مائة آیة
الی الالف اصبح وله قنطار من الاجر قالوا وما القنطار قال اثنی عشر الفا رواه
الدارمی وعن عبد الله ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم قال من لم یفقه من قراء القرآن فی اقل من ثلث رواه الترمذی وابو داؤد
والدارمی وبعضی از اکابر دین منقول ست که در ماه رمضان المبارک شصت ویکبار
ختم قرآن میکردی یکی در روز ویکی در شب ویکی در تراویح وبعضی گفتند که ختم قرآن به

چهار نوع سنت یکی آنکه در شبانروز ختم کردن دوم آنکه در ماهی یک ختم کند که هر روز جزوی باشد سویم آنکه در هفته یک ختم کند چهارم آنکه در هفته دو ختم کند و چون دو ختم کند در هفته اولی آنست که یکی در روز دوشنبه تمام کند بعد از دو رکعت سنت نماز بامداد و یکی در شب جمعه تمام کند بعد از دو رکعت سنت مغرب پس اگر قاری از عابدان باشد در هفته ختم کند و اگر از اهل مراقبه و مکاشفه باشد یا از اهل علم که بتعلیم مسلمانان اشتغال داشته باشد در هفته یک ختم کند و اگر از این قبیله باشد که خواهد که در میان آیات تدبر و تفکر کند در ماه یک ختم کند کذا فی در النظیم من تصنیف مولانا برجندی وفی شرعة الاسلام ویختم القرآن فی کل اربعین وهو المستحب وکان النبی صلی الله علیه واله وسلم یختم القرآن فی کل عام مرة ویختم فی العام الذی قبض فیه مرتین و اگر ختم احزاب میکند اولی سنت وجاء فی الحدیث الاحزاب سبعة الاول ثلث سور ثم خمس ثم سبع ثم تسع ثم احدی عشرة ثم ثلث عشر ثم الباقی وکان عثمان رضی الله عنه یبتدا لیلة الجمعة ویتم المائدة ثم هود ثم مریم ثم طسم ثم ص ثم الرحمن ثم الباقی کذا فی عین العلم و بزرگی بطریق نظم آورده بخط مولوی یعقوب چرخی ✤ که بود آن ثانی معروف کرخی ✤ بدیدم نسخهٔ از ختم احزاب ✤ زخطش نقل کردم بهر احباب ✤ ولی آن واقف اسرار باری ✤ زخط حافظ الدین البخاری ✤ گرفتم گفت نقل این روایت ✤ شنیدستم از آن صاحب ولایت ✤ که پیغمبر بگاه ختم قرآن ✤ بدین ترتیب خواندی ای سخندان ✤ بروز جمعه خواندی تا الف لام ✤ رساندی ختم خود را تا بانعام ✤ بشنبه از اول انعام خواندی ✤ ولی تا آخر توبه رساندی ✤ زیکشنبه ز یونس تلاوت ✤ رساندی تا بسر طه تلاوت ✤ بدوشنبه که طه کردی آغاز ✤ قصص را نیز خواندی ای فراز ✤ سه شنبه عنکبوت او کردی بنیاد ✤ رساندی ختم را تا آخر صاد ✤ بروز چارشنبه از زمر خواند ✤ طریق ختم این نوع داند ✤ بروز پنجشنبه شاه دوران ✤ بخواند الواقعه تا ختم قرآن ✤ بدین ترتیب دانی ختم احزاب ✤ که روشن شد ز پیغمبر باصحاب ✤ باین ترتیب قرآن را سراسر ✤ بهر نیت که خوانی ای برادر ✤ برآید حاجت و دل شاد گردد ✤ ز قید درد و غم آزاد گردد ✤ بحمد الله تسهیل از بهر حاجات ✤ موفق شد باین دولت بکرات ✤

بهر نیتی که با این ختم بشتافت ✤ مراد خویشتن را آن زمان یافت ✤ در در التنظیم مولانا برجندی
ختم احزاب باین طریق آورده است که در روز اول از فاتحه تا آخر سورهٔ آل عمران بخواند و در
روز دوم از سورهٔ نسا تا آخر سورهٔ برات و روز سیوم از سوره یونس تا آخر سورهٔ نحل
و روز چهارم از سورهٔ بنی اسرائیل تا آخر سورهٔ فرقان و روز پنجم از سورهٔ شعرا تا آخر سورهٔ
یس و روز ششم از سورهٔ والصافات تا آخر سورهٔ الحجرات و روز هفتم از سورهٔ ق تا
آخر قرآن و در احیاء العلوم نیز باین طریق ضبط احزاب باین حروف ترتیب یافته است که
فمی بشوق فا عبارت از فاتحه ست و نون از نسا و یا از یونس و با از بنی اسرائیل
و شین از شعرا و واو از والصافات و قاف از ق و شیخ توربشتی نیز در کتاب
تحفة المسترشدین آورده است باینطریق و گفت که ترتیب قرات ختم احزاب در ایام
هفته برین وجه سنت است و خلاف این بدعت و بعضی سورهٔ مائده بجای سورهٔ نسا
آورده اند و ترکیب حروف مذکور چنین کرده اند که فمی بشوق یعنی میم بجای نون آورده اند
و بعضی گفته که شب جمعه افتتاح کند تا آخر سورهٔ مائده بخواند و شب شنبه از اول سورهٔ
انعام تا آخر سورهٔ برات بخواند و شب یکشنبه از اول سورهٔ یونس تا آخر سورهٔ مریم بخواند
و شب دوشنبه از اول سورهٔ طٰه تا آخر سورهٔ قصص بخواند و شب سه شنبه از اول
سورهٔ عنکبوت تا آخر سورهٔ صاد بخواند و شب چهارشنبه از اول سورهٔ زمر تا سورهٔ
رحمٰن بخواند و شب پنجشنبه از اول سورهٔ واقعه تا آخر قرآن بخواند و بعضی گفته اند درین
نوع باین طریق که شب جمعه از اول فاتحه تا آخر مائده شب شنبه از اول انعام تا آخر سورهٔ
هود و شب یکشنبه از اول سورهٔ یوسف تا آخر سورهٔ مریم و باقی بهمان طریق که مذکور
شد بخواند و منقول است از بعضی بزرگان که گفته اند که قاری را باید که چون ختم احزاب
تمام کند سر بسجده نهد و پنج بار بگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح و سر بردارد
و آیة الکرسی یکبار بخواند و باز بسجده رود و همین تسبیح پنج بار بگوید پس سر بردارد و هر
حاجت که دارد بخواهد آن حاجت ادا شود ان شاء الله تعالی چون ثواب خواندن ختم
قرآن و ختم احزاب شنیدی و دریافتی اکنون آداب تلاوت قرآن بگوش هوش بشنو

و در باب و یستحب الوضوء لقراۃ القران والسواک ویتلبس و یتزین لها و یطیب
و یستقبل القبلۃ ولا یقراء متکئا او مستقبلاً الی شیئ ولا ما شیئا ولیکن طاهرا
عن الحدث لقوله تعالیٰ لا یمسه الا المطهرون و یبکی فی القران لقوله علیه السلام ابکوا فی القران
فان لم تبکوا فتباکوا وان یقرأ فی مکان نظیف و یتعوذ فی ابتداء القران جهرا و ترتیل والتدبیر و
تحسین الصوت بالقراۃ والجهر اذا لم یخف ریاء والقراۃ فی المصحف لان النظر فیه عبادۃ و ان لا یتکلم
فی اثناء القراۃ مع احد ولا یضحک ولا یعبث ولا ینظر الی ما یلهی و بعضی جائز
داشتند که تکیه کرده بر پهلو قرآن خواند لیکن باید که پایها را دراز نکند و بعضی فقها گفته اند
خواندن قرآن بر پهلو تکیه کرده وقتی جائز است که سر از جامه خواب بیرون کرده باشد
و بعضی جائز داشتند قرأۃ مصحف بی وضو اما باید که دست باوراق مصحف نرساند
و بسر چوب یا بکارد تقلیب اوراق کند اما جنب را قرأت قرآن جائز نیست اصلاً و بعضی
علما مکروه داشتند خواندن قرآن بوقت راه رفتن و نزد اکثر علما جائز است چه آن
مواضع مستعد از برای نجاست نبود و در حمام و در بازار بلند خواندن قرآن مکروه است
و پست خواندن مکروه نیست و بعضی از علما بر آنند که مطلقاً مکروه نیست بشرطی که ستر
عورت باشد و آن موضع پاک بود و در مقابر خواندن نزد بعضی علما جائز است و نزد بعضی
علما مکروه کذا فی در النظیم و افضل الاوقات بعد صلوۃ صبح و بین المغرب و
العشاء و من الایام الجمعة و الاثنین و الخمیس و عرفة و من الاعشار العشر الاخیر
من رمضان و الاول من ذی الحجة و من الشهور رمضان و شعبان و لا یبداء بلیلة
الجمعة و یختمه لیلة الخمیس و الافضل الختم اول النهار فی الصیف و اول اللیل
فی الشتاء و فی عین العلم و الافضل فی اللیل فالقلب فیه افرغ و یسن صوم یوم الختم
وان یحضره اهل و اصدقائه لان الرحمة تنزل عنده و التکبیر من الضحیٰ الی آخر القران
فیقول عند ختم کل سورۃ لا اله الا الله و الله اکبر تشبیها له بصوم رمضان اذا اکمل
عدته یکبر و دعا فمع کل ختمه دعوۃ مستجابة و کان النبی علیه السلام اذا ختم
فقراء قل اعوذ برب الناس افتتح من الحمد ثم قراء من البقرۃ الی اولئک هم

افرغ

المفلحون ثم دعا بدعاء الختم ويستحب ان يقراء فی آخر الفاتحۃ آمین ويزيد
فی البقرۃ اللھم ربنا ولك الحمد عشرا وفی الآخر لا اقسم بیوم القیمۃ بلی وفی آخر
المرسلات آمنت باللہ وفی اول سبح اسم ربك الاعلی سبحان ربی الاعلی وفی
آخر سورۃ والتین بلی وانا علی ذلك من الشاھدین وفی فبای الاء ربکما
تکذبان ولا بشیئ من نعمك ربنا نکذب ولك الحمد وعند ونفس وما سوٰیھا
الملھمات نفسی تقویھا وزکیھا انت خیر من زکیھا انت ولیھا من زکیھا ومولیھا
وعند اذا سألك عبادی عنی فانی قریب الآیۃ اللھم امرتہ بالدعاء وتکفل الاجابۃ
لبیك اللھم لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمۃ لك لا شریك لك
اشھد انك ربی فردا احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد واشھد
ان وعدك حق ولقاءك حق والجنۃ حق والنار حق والساعۃ اٰتیۃ لا ریب فیھا
وانك تبعث من فی القبور وعند شھد اللہ الآیۃ وانا اشھد بما شھد اللہ بہ واستودع
اللہ ھذہ الشھادۃ وھی لی ودیعۃ عند اللہ واذا قرأ وقالت الیھود عزیر ابن اللہ الآیۃ
وقالت الیھود ید اللہ مغلولۃ حفض بھما صوتہ کذا فی الوظائف لشیخ جلال الدین
سیوطی وفی شرعۃ الاسلام وعن علی رضی اللہ عنہ انہ قراء افرایتم ما تمنون
ءانتم تخلقونہ ام نحن الخالقون وقال بلی انت یا رب ثلاثا وکذلك فی قولہ
تعالی ام نحن الزارعون ام نحن المنزلون وتلا ابن عمر رضی اللہ عنھما قولہ
تعالی الم یان للذین الآیۃ حتی غلبہ البکا قال بلی یا رب وفی الحدیث ان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تلا ھذہ الآیۃ یا ایھا الانسان ما غرك بربك
الکریم الذی قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جھلۃ وقرأ ان لدینا انکالا
وجحیما وطعاما ذا غصۃ وعذابا الیما فصعق وسمع عمر رضی اللہ عنہ رجلا
یقراء ھل اتی علی الانسان حین من الدھر الآیۃ فقال ای وعزتك جعلتہ
سمیعا بصیرا حیا ومیتا ویستحب للقاری اذا اتی علی قولہ افامن اھل
القری ان یاتیھم باسنا بیاتا وھم نائمون ان یرفع بھا صوتہ وکذا ایرفع صوتہ

لقوله تعالی سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون و بقوله وما
ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا فهذه
آداب فی القراءة القرآن مسئله دیگر بعضی از آداب که از معاصی اجتناب کردن
آن قدر که ممکن باشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود که فاسقان قرآن خوان را بدو هزار
سال پیش از بت پرستان بدوزخ برند و این بجهت ترک حرمت قرآن است کذا
فی درالنظیم و قال علیه السلام رب تالی القرآن والقرآن یلعنه بدانکه بعضی جهال
صوفیه تلاوت قرآن نمی کنند و میگویند که ما حفظ قرآن نداریم ازین جهت تلاوت نمیکنیم
و بباید دانست که قرأت قرآن بمصحف دو چندان ثواب است از غیر مصحف کما قال
صاحب المشکوة نقلا عن عثمان بن عبد الله بن اوس الثقفی عن جده قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرأة الرجل القرآن فی غیر المصحف
الف درجة و قرأته فی المصحف یضعف علی ذلك الی الفی درجة و فی
شرعة الاسلام و من السنة القراءة فی المصحف فانه حفظ العین من العبادة
وانه افضل العبادة و فی عین العلم القراءة فی المصحف فهو یضعف الاجر للاعمال
الجوارح ای لاجل عمل اللسان و عمل القلب والعین والید و غیر ذلك و بعضی
گفته اند که یک ختم از مصحف برابر هفت ختم است که از مصحف نباشد کذا فی درالنظیم
و فی کنز العباد و حفظ جمیع القرآن فرض علی سبیل الکفایة علی امته حتی
لو حفظ واحد من المشرق الی المغرب خرج الکل عن العهدة و فی فتاوی الصوفیة
و قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن عشرین الف صحابی رضی الله عنهم
اجمعین ولم یحفظ القرآن کل الا ستة و فی عین العلم و کان الصحابة رضی الله عنهم
ولم یحفظ القرآن الا بضعة عشر پس معلوم شد که حفظ قرآن لازم نیست و هرچند
که بر قاری قرأت کردن شاق شود از جهت کجی زبان یا از جهت کندی ذهن ما ثواب
دو چندان یابد لما روی فی المشکوة عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة والذی یقرأ

القرآن ویستمتع فیه وھو علیہ شاق لہ اجران متفق علیہ پس بہر حال طول
نباید شد از قرارۃ قرآن لان النفس تبحج وتکرہ ما فیہ الثواب لقولہ تعالیٰ عسیٰ
ان تکرھوا شیئا وھو خیر لکم وعسیٰ ان تحبوا شیئا وھو شر لکم — ایضاً —
بعضی جہال صوفیہ قائل اند کہ قرارۃ قرآن غفلت ہست برای صاحب ذکر وفکر وصاحب
مراقبہ این جہل مطلق ہست لان الشیطان یمنعھم من قراءۃ القرآن وھم
یظنون نحن نستغرق بالفکر والمراقبۃ ولکن فی المراتب تفاوت وحال
البعض الاستغراق ابدا لکن ایضا ینبغی ان لا یترک القرآن ویقرء القرآن
ولو بالتاخیر کما ذکر فی ھذا الباب فینبغی ان لا یترک احد قرأۃ القرآن لان
فیہ درجۃ عظیمۃ رفی اللہ رر قال علیہ السلام لا تقوم الساعۃ والرجل
یقرء من کتاب اللہ عز وجل آیۃ دفی الینابیع قال علیہ السلام من اراد
ان یتکلم مع ربہ فلیقرأ القرآن ومن اراد ان یناجی ربہ فلیقرأ القرآن
فی الصلوۃ وفی المشارق قال علیہ السلام من قراء القرآن حتی یختم ظاھرا وناظرا
ولم یشرک باللہ غفر اللہ لہ البتۃ البتۃ البتۃ ومن التنبیہ قال
علیہ السلام من استظھر القرآن خفف عن ابویہ العذاب وان کانا کافرین
وپیغامبر علیہ السلام فرمود ہر کس کہ قرآن یاد گیرد خدا تعالیٰ اورا در بہشت برد
وده کس از اہل بیت وی کہ مستوجب دوزخ باشند بوی بخشند وایضاً فرمود
کہ چون حامل قرآن فوت شود خدا تعالیٰ فرماید زمین را کہ گوشت وی نخورد
وکذا فی در المنظیم من دخائر الشمائل قال علیہ السلام افضل امتی من
تلاوۃ القرآن فی العوارف قال علیہ السلام من استظھر القرآن درجت النبوۃ
بین جبینہ الا انہ لا یوحی الیہ وفی الکشاف وقال علیہ السلام ثلثۃ فی
ظل العرش یوم لا ظل الا ظلہ امام عادل ومؤذن حافظ وقاری
القرآن کل یوم مائتی آیۃ ومن الدرر قال علیہ السلام ضمن اللہ عز وجل
لمن قراء القرآن لا یضلہ فی الدنیا ولا یشقیہ فی الآخرۃ وایضا قال علیہ السلام

طوبی لمن یقراء القران ویعمله بما فیه ویستقیم علی طاعة الله حتی یاتیه الموت
وهو علی ذلك ثم قراء واعبد ربك حتی یاتیك الیقین وقال علی رضی الله عنه
من اراد معینا فالله یکفیه ومن اراد مونسا فالقران یکفیه ومن اراد واعظا
فالموت یکفیه ومن لم تکفه هذه فالنار یکفیه وفی اللآلی حکی ان عابدا کان فی
عزلته یعبد الله فقیل له هل هنا احد تستانس به فمد یده الی مصحفه فقال
هذا انیسی چون ثواب تلاوت قرآن وآداب آن شنیدی و دریافتی اکنون اختلاف
سجده تلاوت بشنو و دریاب بدانکه سجده تلاوت واجب ست نزدیک علماء ما و شافعی
میگوید که سنت مؤکده ست و واجب نشود سجده تلاوت در چهارده موضع از آیات قرآن
اول در آخر اعراف دوم در رعد سوم در نحل چهارم در بنی اسرائیل پنجم در مریم ششم
در اول حج هفتم در فرقان هشتم در نمل نهم در الم تنزیل دهم در صاد یازدهم در حم سجده
دوازدهم در والنجم سیزدهم در اذا السماء انشقت چهاردهم در اقرا و مالک میگوید
که در سبع آخر سجده نیست و در سورهٔ حج یک سجده است نزدیک علماء ما و نزدیک شافعی رح
دو سجده ست جواب علماء ما آنست که آن سجدهٔ دوم سجدهٔ نماز ست و در سورهٔ حم
نزدیک علماء ما عندهم لایسئمون ست این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنه
و نزدیک شافعی ان کنتم ایاه تعبدون است این مذهب علی ست کرم الله وجهه
و احتیاط در آنست که ما کنیم و چون سجده کند نزدیک یعبدون از عهده بیرون نیاید
اگرچه سجده آنجا بود و جائز ست تاخیر سجده و اگر سجده کند نزدیک لایسئمون از عهده
بیرون آمد زیرا که تمام معانی نزدیک این کلمه ست آن سجده که در سورهٔ ص است
نزدیک ما سجدهٔ تلاوت است و نزدیک شافعی شکر ست و سجده تلاوت واجب شود
بر آنکسی که بخواند آنرا اگرچه او را قصد سماع نباشد کذا فی الکنز الاوراد و فی المحیط
ولو سمعها من کافر او صبی عاقلا او حائض او نفساء او جنباء او محدث وجبت
ولو سمعها من مجنون او نائم لا یجب لان التلاوة صدرت من غیر معرفة و تمییز
وان قراءها سکران وجبت علیه و علی من سمعها منه لان عقله اعتبر قائما

رجزاله كذا فى الشمنى و فى فتاوى الصغيرى الابكم والاصم اذا راى قوما يسجدون
للتلاوة ولا يجب عليه ان يسجد لانه لم يسمع ولم يقرأ كذا فى فتاوى قراء خانى وفى المحيط
فى باب سجود التلاوة يجب سجدة بين تكبيرين واحد عند الوضع واخرى عند
الرفع بشروط الصلوة بلا رفع يد و تشهد و سلام مسئله بدانكه اختلاف كرده اند در
تسبيح سجدهٔ تلاوت بعضى گفته اند كه سبحان ربى الاعلى خوانند و بعضى گفتند كه رب انى
ظلمت نفسى فاغفر لى خوانند و بعضى گفتند كه سبحان ربنا ان كان وعد ربنا
لمفعولا و بعضى گفتند كه سجدة للرحمن وآمنت بالقران فاغفر لى ذنوبى فانه
لا يغفر الذنوب الا انت يا الله يا رحمن برحمتك يا ارحم الراحمين سجدة
وجهى للذى خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته مرا و راو
فتبارك الله احسن الخالقين اللهم اكتب لى عندك بها اجرا وضع عنى
بها وزرا واجعلها لى عندك ذخرا وتقبلها منى كما تقبلتها من عبدك داود
و بايد تاخير سجده نكند در تلاوت تا مبتلا نشود در قصر لقوله عليه السلام من اخر السجدة
وقت التلاوة ابتلاه الله تعالى بالفقر كذا فى تحفة الفقها والله اعلم بالصواب
شرط بيست و چهارم آنكه در خير و شر راضى بودن و خود را بقضاء و قدر
سپردن بش بدانكه راضى بودن در خير عبارت از شكر كردن است و راضى بودن در
شر عبارت از صبر كردن است و در هر يكى ثواب و اجر بسيار است و منفعت بى شمار
لقوله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولقوله تعالى وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم
مصيبة الى قوله اولئك عليهم صلوة من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون
و فى الخبر قال الله تعالى النعمة منى والشكر منك البلاء منى والصبر منك
القضاء منى والرضاء منك و فى عين العلم قال عليه السلام اعبد الله بالرضاء
فان لم تستطع ففى الصبر على ما تكره خير كثيرا اما راضى بودن در خير و شر اين
معنى دارد بدانكه انچه الله تعالى در روز ازل نوشته است البته خواهد رسيد خواه نيك
خواه بد و آن را هيچ تغيرى و تبديلى نيست كه ولقد رخيره و شره من الله تعالى

لقوله تعالی قل کل من عند الله ولیکن باید دانست که نیکی در رضا راوست و بدی را
راضی نیست لقوله تعالی ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة
فمن نفسك الآية ولقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر بدانکه حقیقت رضا بیرون
آمدن ست از رضای خود بدخول در رضای حق تعالی چنانچه بزرگ واین مقام اعظم مقامات
ست ولقد صدق من قال ؎ تا ترک مراد خود نگوئی صد بار * یکبار مراد در
کنارت ناید * پس سالک را باید که در رسیدن بلا صبر کند لان فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة ولقوله تعالی عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم روی انه کان قتل زکریا علیه السلام
فی یوم الثلثاء وذلك ان زکریا علیه السلام هرب من الیهود فتعقبوا اثره فلما دنوا منه اتی شجرة فقال
لها یا شجرة اکتمنی فیك فانشقت الشجرة فدخل فیها ثم التامت علیه الشجرة
فجاؤا فلم یجدوه فقال لهم ابلیس انه قد اکتمن فی هذه الشجرة فاتوا بمنشار فشقوا
هذه الشجرة بنصفین حتی یموت ففعلوا کما قال ابلیس فلما بلغ المنشار رأسه
فصاح وقال آه فوقعت الزلزلة فی السموات فنزل جبرئیل علیه السلام من
ساعة فقال یا ذکریا ان الله تعالی یقول او قلت مرة اخری آه امحوا اسمك من دیوان
الانبیاء فعض ذکریا شفتیه حتی شقوه بنصفین لیعلم العالمون ان اشد
البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل کذا فی السبعیات ؎
تسلیم هیچ دانی چیست * اره بر سر نهند و تو تسلیم * ولذا قیل البلاء للولاء
کاللهب للذهب ؎ هر که درین بزم مقرب ترست * جام بلا بیشترش میدهند
وانکه ز دل بر نظر خاص یافت * داغ غنا بر جگرش می نهند * قال ابراهیم خلیل الله علیه
السلام نحن نفرح بالبلاء کما یفرح اهل الدنیا بالنعم زیرا که بلا صیقلی ست که آئینه
دل را از غبار هوا مصفا واز زنگ شهود ما سوی الله مجلی میگرداند ؎ طریق عشق جانانا
جز بلا نیست * زمانی بی بلا بودن روا نیست * اگر صد زخم ازو بر جانم آید * چو تیر
از شست او آید خطا نیست * وقال النبی علیه السلام ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت روی ان ابراهیم لما القی فی النار جاءه جبرئیل علیه السلام فقال

الرفیقین الواصلین

الک حاجة فقال اما الیک فلا قال فسئل ربک المتعال قال حسبی من سوالی علمه بحالی کذا فی حرز الرحمین وکذا قال بعض صاحب الحال ؎ وکلت الی المحبوب امری کله ٭ فان شاء احیانی وان شاء اتلفا ٭ وفی تذکرة الاولیاء قول خواجه حسن بصری لیس صادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه وفی روح الارواح قول خواجه حسن بصری اگر بلا ومحنت وغم نبودی ذره لذات بهشت نیافتندی مهتر آدم لذت بهشت نیافت از انکه بلائی ندیده بود وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاصحابه یا اصحابی اذا مرضتم فلا تطلبوا العافیة فان المرض هدیة الله تعالی علی عباده المؤمنین کذا فی فتاوی فیروزه شاهی النکتة ارسلت زلیخا الی السجان ان اضربه ضربا وجیعا فقال لها فی ذلک فقالت انی مشتاقة الی صوته ولا سبیل لی الیه فاذا ضرب صاح فاسمع صوته فکذلک الله تعالی یضرب عبده بید عبده فی بعض الدنیا کی یدعوه یتضرع فیسمع نحویه چه خوش گفت آنکه گفت ؎ چه خوش آمد ترا نالیدن من ٭ رها کن تا بنالم بر درت زار ٭ وفی رسالة طوالع آورده که الرضا شجرة یجر صاحبها الی الجنة وقول محقق ست ومن الرضا لا یقول العبد هذا یوم شدید الحر والبرد چنانچه بزرگی گفت که این باران چه خوش می بارد هاتف آواز داد که ناخوش کی باریده ست وحکی ان نوحا علیه السلام رای یوما کلبا کریه اللقاء قبیح الاعضاء فجری فی لسانه بلا قصد هذا قبیح فعوتب علیه ونودی یا نوح انه قد خلقته هکذا فهل انت تخلق خیرا منه فناح نوح علیه السلام الف سنة الا خمسین عاما فتاب علیه انه هو التواب الرحیم فسمی به نوحا لکثرة نیاحه فللعبد ان یخرج بالتدریج من النقائض والقبائح کلها کذا فی شرح الامالی وقال بعض اهل المعرفة الرضاء هو انه لو جعل جهنم علی یمینه لم یسئل ان یحولها الی یساره نقل ست که درویشی در نظر حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی میگفت اگر خداوند تعالی مرا مخیر گرداند میان بهشت ودوزخ دوزخ اختیار

کنم چه از همه عمر براد نفس خود رفته ام و در اینجا بهشت مراد نفس من بود و دوزخ مراد حق سبحانه تعالی خواجه این سخن را رد کردند و فرمودند بنده را باختیار چه کار هر کجا گوید روید رویم و هر کجا گوید باشید باشیم بندگی اینست نه آنکه تو بگوئی کذا فی فصل الخطاب ‌

بیت

از رضای دوست رنج و راحتی ❊ هر چه آید پیش ما را نصیب ❊ نقل است که ابراهیم ادهم رحمه الله گفت وقتی غلامی خریدم گفتم چه نام داری گفت انچه بخوانی گفتم چه میخوری گفت انچه خورانی گفتم چه می پوشی گفت انچه پوشانی گفتم چه کنی گفت انچه فرمائی گفتم چه خواهی گفت بنده را با خواهش چه کار نعم من قال

بیت

مائیم گوی میدان چوگان بدست یار است ❊ او می برد بهر سو ما را چه اختیار است

بیت

گل را چه مجال است که گوید بجلال ❊ کز بهر چه سازی و چرا بشکنی ❊

بیت

رشته در گردنم افگنده دوست ❊ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ❊ وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اول شیی کتب الله تعالی فی اللوح المحفوظ انی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی وصبر علی بلائی وشکر لنعمائی کتبته صدیقا وبعثته مع الصدیقین ومن لم یستسلم بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر لنعمائی فلیتخذ الٰها غیری وقال علیه السلام لا یکمل للعبد الایمان حتی یکون فیه خمس خصال التوکل علی الله والتفویض الی الله والتسلیم لامر الله والرضاء بقضاء الله تعالی والصبر علی بلاء الله تعالی وقد جاء فی الخبر مرفوعا لا یزال بین الخلائق فی کل عصر و زمان ثلاثة مائة وست وخمسون رجلا من اولیاء الله تعالی ویکون قیام العالم ونظامه بهم ونزل الرحمة من السماء من برکتهم فسئل ما وصفهم فقال الزاهدون فی الدنیا والراغبون فی الاخرة والراضون بقضاء الله تعالی وقدره کذا فی شرح الامالی وعن ابی بکر الرازی انه قال سمعت ابا علی القریشی انه یقول الرضاء علی ثلثة اوجه رجل رضی بقضاء الله قبل نزول القضاء ورجل رضی بقضاء الله تعالی بعد نزول القضاء ورجل رضی بقضاء الله عند نزول القضاء وهذا من درجات السابق والمقتصد الظالم وسئل ابو بکر الواسطی ما الرضا قال هو ان یقول العبد الهی ان اعطیتنی قبلت وان منعتنی رضیت وان ترکتنی عبدت وان دعوتنی

اجبت کذا فی خلاصۃ الحقائق وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ
السلام انہ قال ذروۃ الایمان اربع خصال الصبر للحکم والرضاء بالقدر
والاخلاص فی التوکل والاستسلام للموت وحکی ان رجلا نظر الی قرحۃ فی رجل
محمد بن واسع فقال انی لارحمک من ہذہ القرحۃ قال انی لاشکرہا منذ
خرجت ہہنا اذ لم تخرج فی عینی قال بعض اہل المعرفۃ الرضاء ہو انہ لو جعل
جہنم علی یمینہ لم یسال ان یحولہا الی یسارہ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
عن النبی علیہ السلام رحم اللہ امرأ عرف نفسہ وحفظ لسانہ وان یکون
راضیا بقضاء اللہ تعالی شاکر النعمائہ وصابرا علی بلائہ وحکی انی سئلت
رابعۃ متی یکون العبد راضیا قالت اذا سرتہ المصیبۃ کما سرتہ النعم
کذا فی اخلص الخالصۃ وقال علیہ السلام اوحی اللہ تعالی الی موسی علیہ
السلام انک لن یتقرب بشیئ احب الی من الرضاء بقضائی وسئل علی رضی اللہ
عنہ بماذا ینال العبد رضاء اللہ تعالی قال بثلثۃ اشیاء بقہر النفس وعد
البلاء من اللہ تعالی دواء وعد النعم من اللہ تعالی عطاء کذا فی خلاصۃ السلوک
اعلم انہ ینبغی لطالب الحق ان یکون طالبا لہ تعالی محبا للوصال مشتاقا
الی لقائہ فی جمیع الاحوال فی السراء والضراء کما فی الخبر اول من یدعی الی الجنۃ
یوم القیمۃ الذین یحمدون اللہ فی السراء والضراء فان طلبہ فی کل حال
یدل علی صدق محبۃ اللہ تعالی وقال علیہ السلام اذا احب اللہ عبدا ابتلاہ
فان صبر اجتباہ وان رضی اصطفاہ وقال علیہ السلام لطائفۃ ما انتم
قالوا مؤمنون فقال علیہ السلام ما علامۃ ایمانکم قالوا نصبر علی
البلاء ونشکر علی الرضاء ونرضی بمواقع القضاء فقال انتم مؤمنون
ورب الکعبۃ ہر روزکہ تو بلائی از حق سبحانہ وتعالی با جفائی از خلق بایذ بدرحمہ
اللہ را پرسیدی میگفتی آلحی نان فرستادی دنان خویش کو کذا فی فصل
الخطاب وروی ان اللہ تعالی اوحی الی عیسی علیہ السلام ان فی موضع کذا

وكذا امراءة وهى رفيقك فى الجنة فذهب عيسى عليه السلام الى ذالك الموضع
ليزورها فوجد امراءة ليس لها عينان ولا يدان ولا رجلان وقال كيف تعيش
يا امة الله فقالت اعيش عيش الملوك فقال كيف وليس لك عينان ولا يدان
ولا رجلان فقالت لو كانت لى عينان لاشتغلت بالنظر الى الاحمر والاصفر
والاسود والابيض فاكون ماخوذة بوبال ذالك ولو كانت لى يدان لكنت
بسطتها الى الحلال والحرام فاكون ماخوذة بوبال ذالك ولو كانت لى رجلان لمشيت
الى ما لا ينبغى فاكون ماخوذة بوبال ذالك فقال لها هل لك حاجة قالت
لا الا واحدة وهى ان لى ابنا يطعمنى ويسقينى ويحولنى الى القبلة ويقوم باسبابى
وحاجتى الى الله تعالى ان يقبض روحه قبل موتى حتى اصيب من اجره فرجع عيسى
عليه السلام فراى صبيانا يبكون فقال ما لكم تبكون فقالوا كنا نلعب هٰهنا
وكان معنا ابن عجوزة عمياء مقعدة فجاء ذئب فاكله فرجع عيسى عليه السلام
الى العجوزة وقال عظم الله اجرك فى ولدك فانه قد جاء الذئب اكله فقالت
الحمد لله الذى علم ضعفى ان لا اقدر على كفنه واسباب دفنه فرجع عنى المؤنة و
اعطانى الاجر والثواب بلا مؤنة كذا فى كفاية الشعبى وقال سهل التسترى
رحمه الله لولا البلاء من الله تعالى لم يكن للعبد طريق الى الله تعالى وقال
ابن سعيد الخدرى البلاء من الله تعالى الى المحبين تحفة وهدية وتحريك
لما فى ضمائرهم من المواصلة وقال ذى النون رحمه الله اصبر الناس اكتمهم
البلاء وقال ابو يعقوب النهرجورى العالم يستغيث من البلاء ويسئل صرفه
والعارف يستعذب البلاء ولا يسئل كشفه وقال الجنيد رحمه الله البلاء
سراج العارفين ويقظة المريدين وهلاك الغافلين وقال ابن عطا رحمه الله
يتبين العبد من كذبه فى اوقات البلاء والرخاء فمن سكت فى ايام الرخاء
وجزع فى ايام البلاء فهو من الكاذبين كذا فى رسالة المكى حضرت يحيى بن
معاذ ميفرمايد که چهار هزار کتاب خوانده ام و این چهار سخن ازان یاد گرفتم هر سخن را

شکرانہ میکردم و آن سخنان این ست کہ اول ای نفس من اگر طاعت خدا میکنی بکن والا
روزی او مخور دوم ای نفس من انچہ ترا دادند ازان رضی و شاکر باش والا خدائی دیگر
طلب تا ترا بیش دہد سیوم ای نفس من انچہ خدای تعالی منع فرمودہ است ازان بازآی
والا از ملک او بیرون شو چہارم ای نفس من اگر گناہ خواہی کرد اول جائی پیدا کن
تا او ترا نہ بیند والا مکن وقال علی رضی اللہ عنہ دواء القلب الرضاء بالقضاء
وقال موسی علیہ السلام الٰہی دلنی علی عمل اذا عملتہ رضیت عنی فقال انك
لا تطیق ذلك فخر موسی علیہ السلام ساجدا متضرعا فاوحی اللہ تعالی الیہ
یا ابن عمران رضائی فی رضاك لقضائی قول خواجہ عبد اللہ انصاری بلا از دوست
عطا است واز عطا نالیدن خطا ست آداب بلا آنست کہ شکایت و جزع نکند والتجا
بغیر ننماید وقال علیہ السلام ان اللہ تعالی یحب کل قلب حزین چون حق تعالی
بندہ را دوست دارد حزنی در دل او پیدا آید در تفسیر مسطور ست کہ حزنیکہ در دل حضرت
رسالت پناہ بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر جمیع مرسلان فردای قیامت جمع شوند تحمل
ازان حزن نتوانند کشید شعر ہر کہ درین بزم مقرب ترست * جام بلا بیشترش
میدہند * وانکہ ز دلبر نظر خاص یافت * داغ عنا بر جگرش می نہند * و قول خواجہ
سفیان ثوری رحمۃ اللہ اگر محزونی در زمینی گوید حق تعالی برآن زمین رحمت کند
وقیل الدنیا دار المرض والناس فیہا عیانین وللعیانین فی دار المرض الغسل
والقید وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان للہ تعالی عبادا فی
الارض قلوبہم انور من الشمس وفعلہم فعل الانبیاء وہم عند اللہ افضل من
الشہداء لیس لہم فی الدنیا قلیل ولا کثیر وہم راضون بقسمۃ اللہ واللہ عنہم
راض شعر بندگان خدا بود بزمین * دل ایشان ز شمس نورانی * پیش ایشان
یکی ست اندک و بیش * نیز خشنود قسم حقانی * ہم خدا باشد ش ز خود خوشنود
تا در آید بجنت آسانی * ای طالب صادق باید کہ خود را بخدا سپاری و ہیچ حرکتی
بی فائدہ نکنی تا تو فارغ نشینی کما جاء فی الاخبار ان اللہ تعالی اوحی الی موسی

علیه السلام یا موسی ترید وارید ولا یکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید
کفیتک بما ترید وان لم ترض بما ارید اتعبتک بما ترید کذا فی کفایة الشعبی
نعم من قال ؎ تسلیم نمیشوی ازان غمگینی * تسلیم بشو هر انچه پیشت آید * ولذا
قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عرفت ربی بفسخ العزائم منقول است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه که چهار چیز بر چهار چیز می خندد قضا بر حذر تقدیر بر تدبیر قسمت بر کوشش
اجل بر امل بدانکه چهار سخن از چهار کتاب حق سبحانه وتعالی گزیدند برای کار بستن
ست از توریت من قنع شبع واز انجیل من اعتزل سلم واز زبور من صمت نجا
واز قرآن ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ای درویش باید که توکل کنی بر خدا تعالی
واز مخلوق نا امید شوی که نهایت رضا توکل است وعن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی علیه السلام انه سئل جبرئیل علیه السلام عن التوکل فقال
الیاس عن الخلق وان تعلم ان المخلوق لا یضره ولا ینفع ولا یعطی ولا یمنع ؎
گر گزندت رسد ز خلق مرنج * که نه راحت رسد ز خلق نه رنج * وحکی ان رای
عابد فی المنام یمشی فی ریاض الجنة حزینا فسئل عن حزنه فقال رایت
درجات فی علیین لاصحابنا فقصدتها فمنعت منها فسئلت عنها فقالوا هذا
للمتوکلین علی الله تعالی حقیقت توکل آنست که در تو جنبش اسباب پیدا نیاید ؎
بهر باب روزی چه باید دوید * تو بنشین که روزی خود آید پدید * وقال بعضهم
المتوکل کالطفل لا یعرف شیئا ماوی الیه الا ثدی امه کذلک المتوکل لا یهتدی
الا الی ربه عزوجل وحکی ان قیل رابعة قد غلا السعر بالبصرة فقالت لو کانت
وزن حبة من الطعام بمثقال ذهب ما بالیت فان علینا ان نعبد کما امرنا
وعلیه ان یرزقنا کما وعدنا وقال بعض اهل المعرفة افضل المقامات فی التوکل
ان تشتغل بالله تعالی ولا تهتم لرزقه لان العبد لو هرب من رزقه لطلبه کما
لو هرب من الموت لادرکه ؎ ای دل بقضا های خدا راضی باش * نه در غم
مستقبل ونه ماضی باش * قسمت چو یکی بود تو دو مطلبی * وان ده بنوکی نهند

خود قاضی باش * قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من طلب الرزق فالرزق یطلبہ
ومن طلب الرازق فالرازق یطلبہ وقال اللہ تعالی ما ارید منہم من رزق وما ارید
ان یطعمون وقال ابو حنیفۃ رحمہ اللہ علیہ احوال الناس فی الکسب علی خمسۃ مراتب
الاولی من یری الرزق من الکسب لا من اللہ تعالی فہو کافر والثانی من یری الرزق
من اللہ ومن الکسب فہو مشرک والثالث من یری الرزق من اللہ ویری الکسب
شیئا ویشک بانہ لو لم یکسب اعطاہ اللہ تعالی ام لا فہو شاک ومنافق والرابع
من یری الرزق من اللہ تعالی ویری الکسب شیئا ویعلم انہ لو لم یکسب لاعطاہ اللہ
تعالی لاجل الکسب ولا یودی حق اللہ تعالی فہو فاسق والخامس من یرزق
من اللہ تعالی ویعلم الکسب سببا ویعلم انہ لو لم یکسب لاعطاہ اللہ تعالی لاجل
الکسب ویودی حق اللہ تعالی فہو مؤمن موحد قال علیہ السلام لو توکلتم
علی اللہ تعالی حق توکلہ لرزقتم کما یرزق الطیور وقال اللہ تعالی ومن یتوکل
علی اللہ فہو حسبہ وقال علی اللہ فتوکلوا ان کنتم مؤمنین ودر رسالہ شمسیہ
توکل بر چہار قسمست متیقن وغالب واستوی الطرفین ومغلوب متیقن آنکہ یقین داند
کہ آنچہ روزی ہست رسیدنیست قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رزق العوام
فی یمینہم ورزق الخواص فی یقینہم وغالب آنکہ بیشتر داند آنچہ روزی ہست
رسیدنی ست واندکی داند کہ نرسد واستوای الطرفین آنکہ دل در وجود وعدم
رزق برابر باشد ومغلوب عکس غالبست کذا فی شمائل الاتقیا وحکی ان رجلا
قال لحاتم من این تاکل فقال وللہ خزائن السموات والارض ولکن المنافقین
لا یفقہون کذا فی خلاصۃ السلوک در تذکرۃ الاولیا آوردہ ست کہ حضرت ابراہیم
ادہم قدس سرہ گفت کہ زاہدی متوکل دیدم پرسیدم کہ از کجا خوری گفت این علم
نزد من نیست از روزی دہندہ پرس مرا باین فضولی چہ کار حکی عن ابی یزید بسطامی
رحمہ اللہ علیہ انہ مر علی باب مسجد وکان المؤذن یقیم فدخل المسجد ویصلی
فلما فرغ من صلوتہ عرفہ الامام فقال لہ یا بایزید من این تاکل فقال ابویزید

لیکن این روایت مکرر ہست ۱۲ مصحح ۱۲

امهلنی ساعة حتی اعید الصلوة التی صلیت خلفك ثم اجیئك فقال انما
یجوز الصلوة خلف المؤمن فقال الست انا بمؤمن فقال ابویزید لو کنت
مؤمنا لعرفت رازقی کذا فی کفایة الشعبی ولذا قیل لوقال رجل الرزق من
الله ولیکن از بنده جستن باید یکفر لان الله تعالی ضمن الرزق بلا تعلیق لقوله
تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الایة پس سالك را باید که برای رزق
غم نخورد لان الرزق یطلب العبد کما یطلبه ولذا قال الامام الشافعی رحمه الله
شعر انما الرزق الذی تطلبه شبه ظل یمشی معك انت لا تدرکه مستعجلا
واذا ولیت عنه تبعك شعر روتوکل کن بجنبان پا ودست رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
گر تو ستانی بیاید بردرت ور تو شتابی دهد دردسرت وقال بعض العارفین شعر
یا طالبا فی الافاق مجتهدا اقصر عنانك ان الرزق مقسوم لا تحرص علی مالست تدرکه
ان الحرص علی الامال محروم انچه بود رزق تو بیش نیابی و کم خاطر خود جمع دار هیچ پریشان مباش
وحکی عن ابراهیم ادهم رحمه الله انه مر علی مکتبة وفیها صبیان کثیر مقدار
مائتی صبی فقال لو کان هؤلاء اولادی واشتغل قلبی بنفقتهم مقدار حبة
خردل لما اکن مؤمنا حکی ان شقیق البلخی رحمه الله کان یقول لو کان اهل
العالم کلهم عیالی لم یشتغل قلبی بنفقتهم اللهم اجعلنی متوکلین ولا تجعلنی
من المتاکلین والمجنونین فانك خیر المسئولین وارحم الراحمین شرط بست و نهم
آنکه سرپوشیدن بدانکه معتکف را باید که وقتی که بیرون آید برای حاجت انسانی یا
برای نماز جمعه سر بپوشد تا نظر وی بر دیگری نیفتد یا نظر دیگری بروی نیفتد زیرا که
معتکف بمنزله مستوره است مستوره را باید که از نامحرمان خود را نگاهدارد وعن
ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم اشد حیاء من العذراء
فی خدرها فاذا رای شیئا یکرهه عرفناه فی وجهها متفق علیه کذا فی
المشکوة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم ان الله تعالی کتب علی ابن ادم حظه من الزنا ادرك ذلك لا محالة

فزنا العين النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تمنى وتشتهي والفرج يصدق ذلك ويكذب به متفق عليه پس سالک را باید که از نظر نامحرمان بترسد وقال الله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا الآية وحكى ان ربيع بن خثيم يداوم غض البصر حتى ان النساء قلن ما نجد لهذا الرجل الا انه اعمى كذا في اخلص الخالصة وحكى انه سئل حكيم من الفاسق قال من لم يغض بصره من ابواب الناس وفي الاخبار ان الشيطان يقول ليس شئ اسرع اخذا من النظر وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم النظر سهم مسموم من سهام ابليس فمن تركه خوفا من الله اثابه الله تعالى ايمانا يجد حلاوته في قلبه وحكى ان واحدا من العلماء مات فرئ في المنام وقد اسود وجهه فسئل عن ذلك فقال رايت غلاما في موضع كذا فنظرت اليه فاحرقت وجهي في النار وفي الاخبار ان واحدا من العباد راى في المنام بعد ما مات فقيل له ما فعل الله بك فقال كل ذنب استغفرت الله منها غفر لي الا ذنبا استحييت ان استغفر الله منها فعذبت بتلك الذنب فقيل ما هي قال نظرت غلاما بشهوة وفي الاخبار ان عبد الله بن عمر كان جالسا على باب داره فرای غلاما صبيحا قد اقبل من السكة فاولوا فدخل عبد الله بيته هاربا واغلق بابه فلا مكث ساعة قال هل ذهبت هذه الفتنة من السكة قالوا ذهب فخرج من الدار فقيل له يا ابا عبد الله فعلت هذا من عند نفسك ام سمعت شيئا من ذلك عن النبي عليه السلام فقال لا بل سمعت عن رسول الله عليه السلام قال سمعت عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول النظر اليهم حرام والكلام معهم حرام ومجالستهم حرام وقال القاضي شريح سمعت الامام يقول ان مع كل امرأة شيطانا ومع كل غلام ثمانية عشر شيطانا وحكى ان رجلا كان متعلقا باستار الكعبة وهو يقول اللهم اني اعوذ بك من سهو القطيعة وكان لا يزيد على هذا فسئل عن ذلك فقال

کنت اطوف بهذا البیت عام الاول فرایت امرأة فلم املک نفسی فنظرت الیها
فلما رأتنی قالت یا عبد الله لا تنظر الی ما لا یحل لک فلم امتنع من النظر
الیها قالت یا عبد الله ان الناس یحملون احمال الاوزار من الافق الی ههنا
فیضعون ههنا احمالهم وانت اذا حملت من ههنا احمال الاوزار فاین ترید ان
تضعه فلم امتنع حتی جاء سهم من الهواء فاصاب عینی وجاوزها القفا فقلعت
السهم فوجدت مکتوبا فیه نظرت الیها بعین العبرة فرمیناک بسهم الادب
فلو نظرت الیها بعین الشهوة رمیناک بسهم الفراق فاخاف ان یرمی بسهم
القطیعة پس اگر کسی گوید که اکثر بزرگان حسن دیده‌اند و گفته‌اند که الله جمیل یحب الجمال
چنانچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میفرمایند شعر نظر کردن بخوبان دین سعدی هست
معاذ الله کسی از دین بگردد و دیگر بزرگی میفرمایند شعر چرا از راستی نظر کامل بود
که ... نظر از دیدن خوبان واداشت جواب گوییم پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که لکل شیء آفة وللعلم آفات مراد از علم معرفت است چون سالک قدم
در سلوک نهد و چندگاه گرسنگی و تاریکی اختیار کند و با اذکار و افکار و اوراد و اشغال
نماید آفت حسن و سرود پیدا شود اما سالک را باید که خود را خلاص گرداند والا در
بلا هی ماند چون خاتمه او بسر شیطان او را از ایمان راند باید که مرشد کامل باشد که از این
بلا خلاص گرداند چنانچه نقل است مشهور که بزرگی مریدی داشت و کنیزکی هم زیبا بسیار جمیله
داشت مرید بر آن کنیزک فریفته و عاشق شد چون چنین آن بزرگ دید کنیزک را خون پانزده
رگ هفت اندام کشید و در طشت نگاه داشت چون آن کنیزک از برای خون کم کردن
سستی ورزیدی اندام بسیار نیز و رنگ روی وی نماند چون آن مرید صاحب جمال اورا
دید دل از وی کشید مرشد چون این چنین مشاهده کرد مرید خود را گفت که اگر عاشق وی
بودی چه شد که دل از وی کشیده گفت جمالی که وی داشت نماند مرشد آن طشت خون
با او نمود و گفت به بین که همین چیز عاشق بوده مرید توبه کرد و از آفت مجاز خلاص شد غرض
بهر طریق که مرشد داند مرید خود را از آفت مجاز خلاص گرداند که لکل داء دواء باید ...

حق داشته باشند تا تصرف باطنی شود چنانچه بالا مذکور شد که بزرگی در مکه بود و زنی دید بغایت
صاحب جمال او را نگه کرد تیری از هوا آمد او را رسید و نیز این حقیر را روزی مرشد
خود خواجه حسن زیچ طال الله عمره وحفظه عن آفات الدارین فرمودند که دست بیارید
و دست من بر گردن مبارک خود نهادند دیدم که اثری از زخم رسیده پرسیدم یا شیخ
این زخم چیست فرمودند که شبی در واقعه دیدم که فیلی مستانه می آید و من میگریختم در یک
کوچه رسیدم دیواری بود در آن کوچه و آن دیوار سد راه من شد عاجز شدم که کجا
باید گریخت فیل عقب من آمد و گردن من گزید و گفت توبه کن از دیدن حسن و از
شنیدن سرود در همین اثنا مرشد من حضرت مولانا شاه محمد حسن قدس سره حاضر شد فیل را
منع کرد و گفت که خواجه حسن آنچه میگوید قبول کن مگر ملا شاه تا قیامت زنده می ماند که ترا
حمایت میکند چون از خواب بیدار شدم دیدم که اثر زخم باقی ست از آن باز توبه کردم
از جمیع نامشروعات و آنچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید ؎ نظر کردن
بخوبان دین سعدی ست ✤ معاذ الله کسی از دین بگردد ✤ باین معنی که ایشان در
اوائل مقام مجاز داشتند و دانستند که بالاتر ازین مقامی نیست و جای دیگر هم فرمودند
؎ نظر کردن بخوبان گر حرام است ✤ گنه گر این بود طاعت کدام ست ✤ و بهتر ازین
طاعتی ندانستند و لهذا فرمودند که از دین خود برنمیگردم چون از مجاز انتقال کردند
دانستند که این لهو و لعبی بیش نبود و بعد از آن گفتند ؎ خلاف پیغمبر کسی ره گزید ✤
که هرگز بمنزل نخواهد رسید ✤ بزرگی دیگر میفرماید ؎ ای دوست ترا بهر دکان
می جستم ✤ از دیدن تو باین و آن می جستم ✤ دیدم تو و خویش را تو خود من بودی ✤
خجلت زده ام کز تو نشان می جستم ✤ رفتم بتماشای گل آن شمع طراز ✤ چون دید
میان گلشنم گفت بناز ✤ من اصلم و گلهای جهان فرع من اند ✤ از اصل چرا بفرع
می مانی باز ✤ افسوس که بی تو رفت این مدت عمر ✤ تو من بودی و من ندانستم ✤
الا ترى انما قال ابراهيم النبي عليه السلام فلما جن عليه الليل راى كوكبا
قال هذا ربى فلما افل قال لا احب الافلين فلما راى القمر بازغا قال هذا

ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین تا وما انا
من المشرکین وقس علی هذا صاحب المجاز اذا رای امرأة جمیلة او صبیا احسن
الوجه یظن ظنا سوء کقوله تعالی یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة ولما
تجاوز عن هذه المقام علم انه لهو ولعب کما قال بعض الفقراء ؏ در سینه نهان
تو بوده من غافل * در دیده عیان تو بوده من غافل * عمری ز جهان علامتی می جستم
خود جمله جهان تو بوده من غافل * وحضرت عطار میفرماید ؏ عشق صورت نیست
عشق معرفت * هست شهوت بازی حیوان صفت * وحضرت فخر الدین میفرماید
؏ صورت پرست غافل معنی چه داند آخر * کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد *
وآنچه بالا مذکور شد که بعضی از فقرا گفت که ؏ پیر یار از فراست نظر کامل بود * که مرا
توبه نه از دیدن خوبان داده است * جواب بتوان گفت که مشائخ طبیبان حاذق
اند بمقتضای معرفت ترکیب تریاق و معاجین از ادویه مختلف کنند طبیب گاه بود که بزهر
علاج می کند چنانچه نقل است مشهور که ذو النون مصری مریدی داشت که چهل چله
نشسته و عبادت بسیار کرده و چهل سال خواب نکرده روزی پیش شیخ آمد و گفت
چنین و چنین کردم هیچ نوع بمن مشاهده و فتح باب میسر نمیشود ذو النون فرمود
برو امشب سیر بخور و نماز خفتن مکن و همه شب بخسپ تا باشد که دوست اگر بلطف نمی آید
بعتاب می آید اگر برحمت در تو نظر نمیکند بسختی در تو نظر کند درویش برفت سیر بخورد و
دلش باری نداد که نماز خفتن نکند بگزارد و بخفت مصطفی علیه السلام را بخواب دید
گفت دوست سلام میرساند الی آخر القصه ولهذا عارف کامل فرموده ؏
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید * که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها *
چون این طبیب حاذق دانست که مرید من هنوز در مجاز بکمال نرسیده است
منع نکرد از دیدن خوبان زیرا که مجاز خاصیتی دارد که از همه تعلقات جدا سازد
ولهذا بعضی مشائخ در حق مبتدیان از جمله لوازمات میدانند وقال علیه السلام النظر
فی الوجه الحسن یزید النور فی البصر باین معنی که بصنع صانع واقف گردد چنانچه

حضرت جامی علیه الرحمه میفرماید ع متاب از عشق رو گرچه مجازی ست ٭ که آن بهر حقیقت
کارسازیست ٭ بلوح اول الف با تا نخوانی ٭ ز قرآن درس خواندن کی توانی ٭
و قال علیه السلام المجاز قنطرة الحقیقة چون سالک در مجاز کامل شود از همه قیود
برآید هیچ قیدی نمی ماند مگر همین قید از ین قید خود انتقال کند و لهذا این طبیب حاذق
مرید خود را منع نکرد از مجاز و دانست از گفته من متاثر نشود تا خود را بکمال نرساند چنانچه
نقل است مشهور که مجنون را پدر خود گفت که بدنام شده می باید که بمکه معظمه با من بیائی و
توبه کن چون آنجا رسید مجنون توبه کرد و گفت اللهم انی اتوب الیک من کل ذنب
لکن لا اتوب من رؤیة اللیلی پدر چون این چنین شنید از مجنون گفت ترا آنجا برای آوردم
که تا تو از لیلی توبه کنی چون مجنون مقید نبود از گفته پدر متاثر نشد همچنین این بزرگ هم
منع نکرد مرید خود را گفت که چون بکمال رسد خود از ین قید برآید کما اذا طلع الصباح
استغنی عن المصابیح چون سیب پخته شود از جای خود فرو آید بهر حال سالک را باید که در مجاز
دیرگاه نماند و الا خوف خاتمه دارد و حضرت جامی علیه الرحمه میفرماید ع ولی باید که در صورت
نمانی ٭ ازین پل زود خود را بگذرانی ٭ و قول بایزید بسطامی رحمة الله علیه میفرماید که
دریای ازل و ابد نوش کند و هنوز نعره هل من مزید زده باشد ثم قال بعض الشعراء
ع ابجد عشق مجاز از نو نیازان خوش نماست ٭ بهر کشتی واگذار این بازی طفلانه را ٭
آیا نمی بینی که چون آب بند شود گندگی پیدا کند و چون روان شود گندگی نباشد همچنین
چون سالک بند شود در یکجا پیش کجا رود و لان فی السلوک درجات فوق درجات حیث
لا منتهی و لهذا قال علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون و ایضا قال علیه السلام
انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة [illegible] چون از مقام بمقام
دیگر ترقی میکردند نسبت مقام دوم مقام اول ذنب می دانستند برای همین استغفار میخواندند
و همین معنی بزرگی میفرماید ع بیزارم از ان کهنه خدائی که تو داری ٭ هر لحظه مرا تازه
خدائی دگرست ٭ و ع هر دم ازین باغ بری میرسد ٭ تازه تر از تازه تری میرسد
چون از قید نقش برود عاشق نقاش شود چنانچه بزرگی میفرماید ع هر کجا نقش نکو بینی

صباح

بر و عاشق مشو ❊ نقش نبد یار را کن عاشق نقاش باش ❊ چون سالک عاشق نقاش
شود داند که نقش دیگری نقاش دیگر خالق و مخلوق را فرق کند و خود را در دریای خجالت
غرق سازد و شب و روز همین گوید ❊ عقل از توجه در یابد تا وصف تواند شد ❊ در عقل
نمیگنجی در وصف نمی آئی ❊ رفته رفته بجای خود رسد که مقام شریعت ست که اول مقام
سالک شریعت و آخر مقام هم شریعت که کل شیئ یرجع الی اصله و درمیان عوارضات
لواحق میشوند عاقل باید که عوارضات را حذف کند که هذا صراط مستقیم فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل فتفرق بکم عن سبیله و لهذا قال الجنید الطرق کلها مسدودة الا من اقتفی
اثر محمد علیه السلام و چون سالک را کمال رسد در شریعت حیا پیدا کند که کمال شریعت
حیاست نقل است که پیش بایزید بسطامی یکی درآمد و از وی مسئله پرسید شیخ جواب داد
آنکس آب شد مردی درآمد آب زردی دید ایستاده گفت یا شیخ این چیست گفت
یکی درآمد و از ما سوال کرد جواب دادم طاقت نداشت چنین آب شد از شرم و حکی ان
واحدا من العباد وقع بصره علی امرأة فعشقها عشقا ثم ندم فدخل بیته و نزع
عینیه وقال لا ینبغی ان یبقی ما یکون شیئا للمعصیة فرضی الله عنه بذلک
❊ چشم را بر بند تا دل ننگرد غیر دوست ❊ گر در مسجد نه بندی سگ بمسجد در شود ❊
وروی عن زاهد من اهل مرو و تزوج امرأة فمکث معها مقدار عشرین سنة
لم نظر الیها ثم نظر الیها یوما فقال لها انک جمیلة فقال اما علمت الی هذا الوقت
فقال کنت اتوحش بالحلال حتی یمکنی ان احفظ عینی من الحرام غایة ما فی الباب
آنکه قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم پس معلوم شد که سالک را ناچار
ست از غض بصر اما غض بصر بندی را ممکن نیست تا آنکه سر نپوشد پس باید که چون
متشکف برآید برای حاجت سر خود را بپوشد تا نظر وی بر دیگری نیفتد نکته شاید که سر
پوشیدن ازین جهت باشد که تا حواس ظاهر پریشان نشود لانه ینتشر بتفریق النظر یا
ازین جهت طریق بزرگان حق گفته اند که بعضی بزرگان در تمام عمر سر پوشیده در راه میرفتند
از خانه بیرون نمی آمدند تا سر نمی پوشیدند لان زنا العین النظر والله اعلم بالصواب

شرط بست و ششم آنکه سر تراشیدن و موی لب گرفتن - اما تحلیق الراس
فلما روی فی فتاوی الحمادی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال لو بقی الشعرة
جنابة لم یصبہا الماء یعذب بہ اللہ کذا وکذا فی القیمة فی النار وقال علی رضی اللہ عنہ
فمن ثم عادیت شعری وکان یجز شعرہ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ترك موضع شعرة من جنابتہ لم یغسلہا فعل بہا
کذا وکذا من النار وقال علی رضی اللہ عنہ فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت
راسی ثلاثا رواہ ابوداؤد واحمد والدارمی الا انہما لم یکررا فمن ثم عادیت
کذا فی شرح مشکوة المصابیح وقال الطیبی المداومة علی حلق الراس سنة کذا
فی شرح المشکوة پس معتکف را باید کہ ہرگاہ در اعتکاف موی سر دراز شود تراشد
و این نگوید کہ در اعتکاف تراشیدن جائز نیست کہ قال اللہ تعالی محلقین رءوسکم
ومقصرین لا تخافون و اگر نتراشد این ہم جائز است اما باید کہ بسیار احتیاط کند تا ہر جا
آب برسد لان تحت کل شعرة جنابة و سرور عالم ہم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہ موی
مبارک خود را می تراشیدند و گاہی نمی تراشیدند تا موی بنرمہ گوش مبارکش میرسیدی
کما روی فی شمائل النبوی عن انس بن مالك ان شعر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کان الی انصاف اذنیہ اما الاحوط فالتحلیق فی حق المعتکف وغیرہ ایضا
حتی لا یشق ایصال الماء علیہ لانہ ربما یحتلم المعتکف وغیرہ حتی ان ھذا الفقیر
احتلم فی بعض الاوقات فی الخلوة فی لیلة واحدة ثلث مرات واربع مرات بل یزید
حتی نقل ان بعض الفقراء جلس وقتا من الاوقات فی الخلوة واحتلم فی لیلة
واحدة اربعین مرة فی کل مرة یجب الغسل لان الشیطان لا یوسوس فی قلب
لیس فیہ الایمان الا تری السارق لا یدخل فی بیت لیس فیہ المال ولھذا قلنا الاولی
التحلیق فی حق المعتکف حتی لا یشق ایصال الماء علیہ واللہ اعلم بالصواب واما قص
الشارب فلقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لابی نضرة خذ من شاربك ثم اقرہ حتی
تلقانی کذا فی المشکوة فی شرعة الاسلام ومن السنة الراتبة قص الشارب وحلق

العانة ونتف الابط لا يترك عانة فوق لاربعين ليلة در صلوة مسعودی آورده که
موی لب پست داشتن سنت است و باز داشتن بدعت است که چون لب بر لب رسد
طهارت درست نبود و نماز روا نی رسول علیه السلام فرموده است هر که موی لب دراز دارد
خدای تعالی ویرا بسه چیز عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب باشد و از حوض کوثر
من آب نخورد و منکر نکیر بروی گبار و بغضب کذا نقل من مفتاح الجنان شرط
بست و هفتم آنکه در پای نعلین پوشیدن ــ فی الشمائل النبوی عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال کان نعل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لها قبالان
مثنی شراکهما وقال ابن العربی النعل لباس الانبیاء وانما اتخذ الناس غیرها لما
فی ارضهم من الطین وقد یطلق النعل علی کل ما لقی القدم کذا فی شرح الشمائل
للشیخ ابن الحجر پس معلوم شد که لفظ نعلین عام است و در نعلین چوبین نفع بسیار و جه است
یکی آنکه اکثر بزرگان اختیار کرده اند بلکه بعضی بزرگان در تمام عمر بغیر نعلین چوبین در پای
نپوشیده اند دوم آنکه تا از هیچ کیفیت احتراز شود یعنی از بول و غائط سیوم در پوشیدن
نعلین چوبین مشقت بسیار است و محنت عظیم پس ثواب بموافقت مشقت باشد اگرچه صحابه
رضی الله عنهم نپوشیده اند لان الصوفی لا مذهب له بل مذهبه ما هو لا هوط وایضاً
فی بلاد اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا طین ولا نجاسة ولا رطوبة
حتی کانوا یمشون حفاة فغایة الطهر طرقهم لانهم کانوا یاکلون القلیل ولا یاکلون
السمن واللذید وان الناس فی زمانهم لا یجلسون لحاجة الانسان فی الطرق و
لا یلوثون حتی بعضهم یمرون لحاجة الانسان قدر بعد میل بخلاف دیارنا وزماننا
ان الناس یجلسون لحاجة الانسان فی الطرق لقلة حیائهم ولا یطهرون الطرق
لانهم یاکلون الکثیر واللذیذ ولذلک یجلسون فی الطرق وایضاً فی دیارهم
ایضاً ذات الحجرة ولذا لا طین فیها اصلا بخلاف دیارنا ولهذا یجوز لبس النعل
الحطب فی بلادنا فان قیل ان لباس نعل الحطب بدعة لما اورد صاحب فتاوی
الحمادی وغیره من الفقهاء ان اخذ نعل الخشب بدعة قلت هی بدعة حسنة

کالاذان فی الجمعة قبل السنة لانه احدث فی زمان عثمان رضی الله عنه وکالتصبیر فی المساجد فی زماننا وکالتراویح بالجماعة وقد فعل عمر رضی الله عنه وقال نعمت البدعة هذه یعنی انها محدثة لم یکن فی زمان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ولذا دعا علی رضی الله عنه لعمر قال نور الله مضجع عمر کما نور مسجدنا فعلم ان هذا البدعة من هذا القبیل والله اعلم بالصواب ثم اعلم انه کان النعل من الخطب ینزع فی وقت الصلوة ولا یصلی معه وانکان من الادب یصلی معه لانه روی فی جامع الفتاوی الصلوة مع الخفاف والنعال الطاهرة اقرب الی حسن الادب ولهذا قال ابراهیم النخعی بکره خلع النعلین عن دخول المسجد وکان یری الصلوة معها افضل حتی نقل عن بعض العلماء انه کان لایؤم الناس فی الصلوة بغیر النعلین اصلا وکان یحفظ النعلین للصلوة علاحدة لمتابعة النبی علیه السلام شرط ششم آنکه طرف آسمان ندیدن - روی فی شمائل النبوی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وکان نظره علیه السلام الی الارض اطول من نظره الی السماء فعلم من احوال الشریفة صلی الله علیه وآله وسلم مع قرب جوارها بجناب الحق سبحانه فیما سوی الخلوة ونتوانند بود که این برای هضم نفس ست زیراکه شکران اکثر نظر بطرف آسمان می کنند نکته شاید که از جهت حیا باشد منع بدیدن آسمان کما روی من منهاج العابدین روی فی الاخبار ان نوحا علیه السلام لم یرفع راسه علی الحیاء من الله عزوجل اربعین سنة وفی المشکوة عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اشد حیاءً من العذراء فی خدرها الحدیث وروی ان سلیمان کان مع ما اعطی من الملك لایرفع بصره الی السماء تخشعا وتواضعا لله کذا فی شفاء قاضی عیاض ولقوله علیه السلام ان تعبد الله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك هرگاه که معبود می بیند عابد را نشاید که نظر بطرف دیگر کند چنانچه کسی در نظر بادشاه یا حاکم ایستاده شود بادشاه یا حاکم بسوی او بیند از ادب دور ست که نظر

نکته

بطرف دیگر کند هرگاه که اینچنین ادب پیش مخلوق است پیش خالق چگونه ادب باید نکته شاید که
منع بدیدن آسمان ازینجهت باشد که در شرط اول مذکور شد که غسل به نیت مردن کند گویا
از دنیا مرده است پس مرده امکان ندارد که بهیچ طرف نظر کند تا حاجت نداند و متابعت
عوام نکند زیراکه اعتقاد عوام اینست که خدای بر بالاست این نمیدانند که هو اقرب
الیه من حبل الورید ایضاً قال الله تعالی ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون
شعر نحن اقرب گفت من حبل الورید ٭ تو فگندی تیر فکرت را بعید ٭ ای کمان
و تیرها پر ساخته ٭ صید نزدیک تو دور انداخته ٭ حکی ان رجلا دخل علی الجنید
فسئله مسئلة فاشار الجنید بعینه الی السماء فقال للرجل یا ابا القاسم لا تشیر الیه فانه اقرب من
ذلک فقال الجنید صدقت نقل است که حضرت جنید باو امتحان کرد و او فراست داشت برای این
فرمود صدقت نعم من قال شعر تا کی ای سر در هوا آسمان جوئی خدا ٭ ذوق بر بالا شستن نیست صاحب خانه را

نکته

نکته شاید که منع بدیدن آسمان ازینجهت باشد تا پریشان حواس نشوند زیراکه چون بشگفت نظر آسمان کند یا بطرف
دیگر حضور نماند چه بشگفت همیشه در مراقبه باشد و مراقبه بودن این معنی دارد که همیشه با حضور دل باشد لان
المراقبة مشتق من الرقیب وهو الحافظ فالمرید مادام مشتغلا فی المراقبة یکون محفوظا لحضور
القلب پس چون نظر بسوی آسمان کند یا بسوی چیزی دیگر حضور نماند و حواس پریشان شوند مثالش ظاهر
بیان میکنیم تا اگر انسانی چون لوح کاهی ازان بنیند و مشغول شود برای گرفتن او اگر نظر کند بطرف آسمان یا
بطرف دیگر یقین است که ماهی از دست رود و همچنین دزدی میباشد که مشغول شود برای گرفتن شخصی که مال و
متاعی بسیار داشته باشد چون مشغول شود بطرف آسمان یا بطرف دیگر یقین است که از دست او برود علی هذا القیاس
صاحب مراقبه اگر مشغول شود بطرف دیگر یقین است که حضور دل نماند و از مراقبه غافل شود و در شرح میفرمودند که حضرت
مولانا سعد الدین کاشغری رحمة الله علیه حضرت شیخ جنید قدس سره استاد من در مراقبه گربه بود وقتی که دیدم
بر سر سوراخ موشی نشسته و چنان متوجه گشته که موی بر اعضای وی حرکت نمیکرد متعجب وی نگریستم
ناگاه بسرم ندا کرده شد که ای دون همت من در مقصود تو کمتر از موشی نیستم تو در طلب من کمتر از گربه
مباش ازان روز باز در مراقبه افتادم شعر دانی که مرا یار چه گفته امروز ٭ جز با کسی منگر و دیده بدوز
و بعضی گفتند که مراقبه مشتق است از رقب یعنی الانتظار پس صاحب مراقبه همیشه در انتظار

باشد کہ کسی چیزی برمن کشف شود و اگر بطرف دیگر مشغول شود حضورش نماند نعم من قال
ع دوست بہر لحظہ بر تو نظر میکند * چون تو از و غافلی از تو گذر میکند * دیدن آسمان
وغیرہ مشاہدۂ صنع ست و مشغول شدن بمراقبہ مطالعہ صانع است نقل ست در فصل
بہار حضرت رابعہ درخانہ رفت بیرون نیامد خادمہ گفت ای سیدہ بیرون آی تا آثار
صنع بینی رابعہ گفت تو درون آی تا صانع را بینی و فرمود شغلنی مشاهدة الصانع
عن مطالعة الصنع اگر کسی سوال کند کہ نظر کردن بر آسمان غفلت نیست کہ قال الله
تعالی ان فی ذلک لآیات لاولی الباب جواب گوئیم کہ در حق مبتدی البتہ غفلت پیدا شود
زیرا کہ حق تعالی قید کرد کہ لاولی الالباب والاخلوت نشستن ہم لازم نیست مسر
اولوا الالباب را چہ خلوت در انجمن بس ست مر ایشان را و عزلت از مردم و ذکر و فکر و
مراقبہ در تاریکی نشستن محض در حق مبتدی ست تکملہ شاید کہ از جہت حزن و غم منع است
بدیدن آسمان لانہ قال بعض الفقراء لاینبغی للمعتکف ان ینظر الی السماء لجھة
الھم والحزن ع سالکان از بار اندوہ بر نمیدارند سر * و میتواند بود کہ منع بدیدن
آسمان در روز باشد نہ بشب تا مخالفت حدیث شود ولما روی فی المشکوۃ عن ابن عباس
قال بت عند خالتی میمونة لیلة والنبی صلی الله علیہ و آلہ و سلم عندھا فتحدث
رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم مع اھلہ ساعة ثم رقد فلما کان ثلث اللیل
الآخر او بعضہ فقعد فنظر الی السماء فقرا ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنھار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم قام الی القربة فاطلق
شنا فیھا ثم صب فی الجفنة ثم توضأ وضوءا حسنا الحدیث پس معلوم شد کہ سنت
ست کہ چون کسی در شب از خواب بیدار شود باید کہ اول نظر بطرف آسمان کند و آیۃ مذکور
بخواند بعد از ان طہارت کند پس ازین حدیث معلوم شد کہ منع نیست در شب بدیدن
آسمان بلکہ البتہ نظر کند میتواند بود کہ مطلق منع باشد از جہت طریق مشائخ لانھم
یعلمون ما فیہ الصواب ولذا قال العارف بالله حافظ الشیرازی رحمہ الله ع
بمی سجادہ رنگین کن گرت پیر مغان گوید * کہ سالک بیخبر نبود ز راہ و رسم منزلہا *

برانکه ماتن رحمه الله مخصوص نفی بدیهان آسمان کرد زیراکه جهتهای دیگر ادنی اند و مندرج
اند در نفی اعلی والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب شرط بست وتهم آنکه خود
را از علائق وعوائق که او را از حق باز دارد قطع کند کما قیل کل ما شغلك عن الحق
فهو صنمك ع تعلق حجابست وبیحاصلی ☆ چو پیوندها بگسلی واصلی ☆ وفی رسالة
اللابدیة و مما لابد منه لطالب الحق حذف العلایق والشواغل فان بناء هذه
الطریقة علی فراغ القلب واذا اردت الخروج عن العلائق فاولها الخروج عن المال
فان القلب به یمیل عن الحق ولم یوجد مرید دخل فی هذه الطریقة ومعه علاقة
الا جرته تلك العلاقة الی ما خرج منه فاذا خرجت من المال فعلیك الخروج عن
الجاه وعن الالتفات الی قبول الخلائق فدرهم ایاك فانه ما لم یستو عند المرید
القبول والرد والمدح والذم لا ینفعه شیئ بل اضر الاشیاء له ملاحظة الناس
فسئل الجنید رحمه الله عمن لم یبق علیه من الدنیا الا مقدار مص نواة فقال المکاتب
عبد ما بقی علیه درهم یعنی الرجل غیر حر ما بقی علیه شیئ من الدنیا
من الاشیاء المذمومة وان قل وقد قیل من احب الدنیا لا یهدیه جمیع
المرشدین ومن ترکها لا یغویه جمیع المفسدین کذا فی شرح المشکوة لمولانا
علی القاری ای عزیز یکی از آداب این راه علو همت است طالب آنست که جیفه
دنیا پیش کافران اندازد و نعیم عقبی نزل مؤمنان سازد و با داغ و درد هجران در پیش
درگاه بگذارد و بخلعت بلا وسختی می نازد ع در عشقت که دوای دل شوریده ما
یکسر موی ورا هر دو جهان ارزو بهاست ☆ از صفای غم تو بی بصرا را چه خبر ☆
قدر این تحفه کسی راست که از اهل صفاست ☆ ای برادر عاشقی را درد باید درد کو ☆
صبر کوی محبت مرد باید مرد کو ☆ چند ازین ذکر فسرده چند ازین فکر دراز ☆
نعرهای آتشین وچهره های زرد کو ☆ شرط سی ام آنکه عجب نکند در آن چه او
بود بدانکه عجب کردن آدمی بر چند وجه است یکی آنکه عجب در طاعت واین ممنوع
است لما روی فی الارشاد قال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی

قدس الله سره الغیوب کثیرة اعظمها اعجاب المرء بما فعل من الطاعات
نقل است مردی چهارصد سال بر سر کوهی خدای تعالی را عبادت کرده وحق تعالی
در روز قیامت او را بشارت بهشت می دهد آن بنده گوید من عبادت بسیار کرده بودم
اکنون عبادت من حاضر کنید تا سه بار چنین گوید حق تعالی فرماید که عبادت او بنعمتهای
من وزن کنید چون وزن کنند نعمت افزون آید وشکر نعمت کم پس او را بدوزخ
برند نعوذ بالله منها ولله در قائله شعر گر بدهد عنایت تو ای بنده نواز ❊ بهتر ز
هزار سال تسبیح ونماز ❊ کما جاء فی الاخبار ان الله تعالی لو عامل عبادة بالعدل
کما نجا محمد ولا یحیی بن ذکریا صلوٰة الله علیهم اجمعین فینبغی ان لا یعجب احد
من الطاعة ویناجی ربه فی کل ساعة ولهذا بعضی بزرگان گفته که بیزارم از آن
طاعتی که مرا بعجب آرد وخوش حالم از معصیتی که مرا بعذر آرد چنانچه بزرگی می فرماید
من نگویم که بودم سالها در راه تو ❊ هستم آن گمره که اکنون رو براه آورده ام ❊
یا الهی من نکردم طاعتی ❊ لائق درگاه تو یک ساعتی ❊ دویم آنکه عجب کند باین
معنی که خود را بهتر میداند نسبت بدیگران واین نیز ممنوع است حکی ان حذیفة
صلی بقوم فلما سلم قال التمسوا اماما غیری او صلوا وحدانا فانی رایت فی انه
لیس فی قومی افضل منی فطوبی لعالم لو لم یعرف نفسه خیرا من غیره وزاده العلم
تواضعا وفی فصل الخطاب من رجح نفسه علی فرعون فهو من المتکبرین واذا قیل
المتکبر الذی یری نفسه خیرا من غیره ولقد صدق من قال شعر خواجه پندارد
که دارد حاصلی ❊ حاصل خواجه بجز پندار نیست ❊ سیوم آنکه عجب کند در نسب خود
واین نیز ممنوع است حکی انه افتخر رجلان عند موسی علیه السلام بالنسب
والحسب فقال احدهما انا فلان ابن فلان حتی عد تسعة اوحی الله تعالی
الیه قل لهم فی النار وانت عاشرهم وما احسن ما قال عبد الرحمن جامی
قدس سره السامی شعر چند محجوب نشینی بگمان دگران ❊ خیمه در کوی یقین زن
که گمان چیزی نیست ❊ بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی ❊ که درین راه فلان ابن

فلان خیری نیست وقیل لا اشرف نسبا من ابی جهل فلعنه الله تعالی مع
ذلک قد مات ودخل النار وقال علیه السلام لفاطمة یا فاطمة اتقی ربک
ولا تتکی انک بنت محمد اعملی عملا صالحا وقال علیه السلام من ابطا عمله
لم یسرع نسبه وایضا قال علیه السلام خیر ولائی لی من تبعنی پس معلوم شد
که آنچه جهال می گویند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبندی قدس سره العزیز فرمودند
که معذورانند اولاد من تا سی سال هر عملی که میکنند من از عهدهٔ ایشان برآیم این غلط
عام است وافترا محض در شان ایشان که قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره حتی انه قال علیه السلام ان کان
ولائی فی البلاء افتخر وسائر الناس من اتقی منه فلیس منی وایضا قال علیه
السلام کل تقی ونقی آلی وقال الله تعالی فی قصة ابراهیم علیه السلام واذا
ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن
ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین وقال الله تعالی فی قصة نوح علیه السلام
ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق الی قوله تعالی
فلا تسئلن ما لیس لک به علم فینبغی ان لا یعجب احد من نسبه وحسبه لانه
قال علیه السلام فی مناجاته یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا — حکایت
وقتی بزرگی را پرسیدند که خردمند کیست و بزرگ کیست گفت بزرگ کسی است که خود
را بزرگ نداند وخردمند کسی است که خود را خردمند نداند چهارم عجب کند در مال
ومتاع واین نیز ممنوع است لانه قلیل قال الله تعالی قل متاع الدنیا قلیل وقال
الله تعالی الذین یکنزون الذهب والفضة الی قوله ما کنتم تکنزون وایضا
قال الله تعالی ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن
لبیوتهم سقفا من فضة الآیة پنجم آنکه عجب کند در علم و در کثرت شاگردان
واین نیز مذموم است زیرا که علم بلعم باعورا معلوم است که گفته اند که در مجلس وی دوازده
هزار دوات حاضر می شد که از وی علم می نوشتند آخر گفته اند که ایمان بسلامت نبرد

ششم آنکہ عجب کند در ترک ذنب و این نیز ممنوع ست لانہ قال علیہ السلام
لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما ہو اعظم من ذلک وہو العجب یعنی اگر شما
گناہ نکنید ہر آئینہ من ترسم بر شما از چیزیکہ آن بزرگ ست از گناہ و آن عجب ست
ولذا قال العرفاء رویۃ ترک الذنب ذنب ؎ پیش لطف و عفو بے حد تو شاہ
توبہ کردن از گناہ آمد گناہ ❊ ای طالب صادق ہرگز در دل خود گمان نکنی کہ من معصوم از
گناہ و از من ہیچ گناہی نیاید زیرا کہ گناہ صغیرہ از دست ہر کس می آید لقولہ علیہ
السلام ان اللہ کتب علی ابن آدم حظہ من الزنا ادرک ذلک لا محالۃ فزنا
العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تمنی وتشتہی والفرج یصدق ذلک
او یکذبہ متفق علیہ والمعتزلۃ ذہبوا بعصمۃ الانبیاء مطلقا عن العصیان
والکفر قبل الوحی وبعدہ لان العصیان عیب ونقص فی العبد فلا یلیق بہم
لا قبل الوحی ولا بعدہ وہذا غیر صحیح لان ہذا صفۃ الملک والبشر لا یخلو
عن المعصیۃ من حیث البشریۃ فیجوز قبل الوحی لا بعدہ کذا فی شرح الامالی
وقال علیہ السلام ان تغفر اللہم تغفر جما وای عبد لک لا الما رواہ الترمذی
وقال ہذا حدیث حسن غریب صحیح کذا فی المشکوۃ المصابیح وفی الخلاصۃ
عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ السلام البلاء والہوی والشوق
معجونۃ لطینتہ آدم پس عجب نباید کرد کہ من ترک گناہ کردم حضرت خواجہ جنید
رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ بسیار خواندہ ام و در ہیچ چیز مرا چندان فائدہ نبود کہ اندرین
بیت ست ؎ اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبۃ ❊ وجودک ذنب لا یقاس
بہا ذنب ❊ ہفتم آنکہ عجب در فقر و فاقہ کند کہ عجب در فقر و فاقہ و خرقہ پوشیدن
ممنوع ست لشیخ نجم الدین کبری ؎ ہر سینہ کہ آئینۂ اسرار شود ❊
از جملۂ کائنات بیزار شود ❊ تو غرہ مشو بخرقۂ ازرق خویش ❊ بسیار بود کہ خرقہ
زنار شود ❊ چون ترا صحبت بود در زیر دلق ❊ کی نمائی خویش را صوفی بخلق ❊
روی ابو ذر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اربعۃ

من الكبائر لبس الصوف لطلب الدنيا وادعاء من الصالحين وترك فعلهم
وذم الاغنياء والاخذ منهم ورجل لا يرى الكسب ويأكل من كسب الناس كذا
في تفسير الكاشفي ولله در قائله ـ پوشیده مرقع اند خامی چند * بگرفته
بطامات الف لامی چند * نارفته ره صدق وصفا گامی چند * بدنام کننده
نکونامی چند * وكان ابو حفص النيشاپوري اذا دخل البيت يلبس المرقعة
والصوف وغير ذلك من ثياب القوم فاذا خرج الى الناس خرج اليهم بزي اهل
السوق كذا في فصل الخطاب وحضرت خواجه بهاؤ الدين نقشبندی قدس سره
می فرمودند چون حق تعالی خواهد که بعضی از دوستان خود در تحت قبای عزت
از نظر اغیار محجوب گرداند ظاهر حال ایشان بلباس اغنیا پوشاند تا اهل ظاهر ایشان
را از جمله اغنیا پندارند وجمال حال ایشان از نظر نامحرمان پوشیده ماند نقل است
که امام جعفر صادق را رضی الله عنه دیدند خزی گران بها پوشیده گفتند یا ابن رسول
الله ليس هذه من ذي اهل بيته صلی الله علیه وآله وسلم دست آن کس بگرفت و در
آستین بکشید پلاسی پوشیده بود درشت که در دست می خلید گفت هذا للخلق
وهذا للخالق وما احسن ما قال بعض الشعراء ـ نباشد اهل باطن از پی
آرایش ظاهر * بنقاش احتیاجی نیست دیوار گلستان را * ولذا قال
علیه السلام ذرة من اعمال الباطن خير من اعمال الظاهر ـ نقل است
که جنید جامه برسم علما پوشیدی اصحاب گفتند ای پیر طریقت چه باشد که از برای
خاطر ما مرقع پوشی گفت اگر بدانمی که بمرقع کاری برآمدی از آهن و آتش لباس
ساختمی و در پوشیدمی ولیکن هر ساعت در باطن ما ندا می کنند ـ ليس الاعتبار
بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة ـ هشتم آنکه عجب کند در خوارق که عجب کردن در
خوارق نیز ممنوع است شاید که در حق وی مکر باشد چنانچه حضرت شیخ علاؤ الدوله
سمنانی قدس سره فرمودند که من در بعضی از اسفار بجائی رسیدم که آنجا گوشه نشینی
بود که نان افطار او از هوا بود بادگفتم که چون لقمهٔ تو بر وجه شرع نیست رها نمیشد

تو بی فائده است گفت چرا بیفائده است که من هر شب تختی را بر هوا می بینم و بالای
آن تخت سفید ریش مردی نشسته یقین است که بدان صورت حق بر من متجلی
ست گفتم آن تخت ابلیس است و بدان صورت ابلیس بر تو ظاهر می شود و این
نتیجهٔ آن لقمه است گفت حاشا و کلا چنین باشد گفتم هرگاه که این تخت را ببینی
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را سه بار بخوان پس اگر آن تخت بحال خود
باشد و باز — محتمل که سخن تو وجهی داشته باشد و اگر بحال خود نماند یقین
خواهی کرد که آن شیطان ست بعد از ان آن گوشه نشین در وقت ظهور آن تخت
لاحول ولا قوة الا بالله سه بار خواند و آن تخت با مردی که بالای آن بود سرنگون
در مزبله افتاد و در زیر قاذورات غرق شد پس در خوارق و مشاهدات تعجب نکنند
و اگر فرض کنیم که در حق وی مکر نباشد بلکه صادق باشد باز باید که تعجب نکنند و پیش
کسی اظهار نکنند بلکه در وسوسه باید بود — لانه قیل ان من اصول الصوفیة انهم
اذا رأوا ولا یفتیهم اجابة دعوة حزنوا واستوحشوا وقالوا هذا مکر و
استدراج کذا فی فصل الخطاب وعن ابی عمر الدمشقی رحمه الله انه
قال لما فرض الله سبحانه وتعالی علی الانبیاء اظهار الایات والمعجزات
فکذلک علی الاولیاء کتمان الکرامات حتی لا نفتتن بها الخلق وقال الواسطی
علامة الولی اثنان الاول ان یحفظ سرائره التی بینه وبین الله سبحانه
من المصائب فلا یشکوها والثانی ان یصون کرامته فلا یتحدث بها ریاء
ولا یغفل عنها هوانا وقیل من اراد ان یسلم فی دهره لا یطلع الناس علی سره
وقال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شعر لا تودع السر الا عند ذی الکرم
والسر عند کرام الناس مکتوم والسر عندی فی بیت له غلق قد ضاع
مفتاحه والباب مختوم شعر هرکس که شود بعقل و دانش ممتاز باشد
همه کس را بکرم محرم راز چون آئینه با غیر حکایت نکند چون کوه نگوید
سخن مردم باز وقال ابو بکر صدیق رضی الله عنه لا تجعل سر داتک مع

علامتست فقر چو امرکست در درون سر عشق دار نهان * شو چو صدیق حق خزینهٔ راز * در چنین کار خویش سهل مگیر * سر خود پیش خلق فاش مساز * ای درویش باید که در خوارق و مشاهدات تعجب نکنی چون که خوف خاتمه هست الا تری ان بلعم باعوراء ما صنع الله به وهو کان فی حالة اذ هو سجد یری الحجب التی واذا نظر الی السماء یری الی العرش ثم صار الی الحالة التی ذکر الله تعالی فی کتابه واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها الایة فکیف یدعی بالخوارق من له ادنی ملاحظة وفی زماننا ان الجهال الصوفیة یدعون بالخوارق والمشاهدات ما لا یلیق فی شانهم لان الشیطان تصرف فیهم ویتخبطهم من المس ذلك بانهم قالوا انما المعرفة والولایة مقتصرة فی شاننا وهم لا یعلمون انما الاعمال بالخواتیم ولهذا گفته اند که اهل دنیا را خوف عظیم هست نسبت با اهل دوزخ زیرا که ایشان فارغ شدند از اعمال آنچه کردند جزا می یابند و اهل دنیا را خوف عمل هست که تا هر لحظه از دست آنها چه عمل آید چون چنین خوف خاتمه در پیش هست چگونه کسی عجب کند در خوارق و در عبادات زیرا که هیچ کس عابدتر از شیطان نبود حتی روی فی بعض الاخبار انه قام فی رکعة واحدة تحت العرش سبعة الاف سنة مع ذلك سلب عنه الایمان کذا فی کفایة الشعبی چنانچه حضرت خاقانی بطریق نظم میفرماید ابلیس گفت طاعت من بیکرانه بود * سیمرغ وصل را دل و جان آشیانه بود * بودم معلم ملکوت اندر آسمان * وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود * بردم زخیل ملائکه سپاه بود * عرش مجید ذات مرا آشیانه بود * هفتصد هزار سال بطاعت گذاردم * امید من بخلد برین جاودانه بود * آدم ز خاک بود و من از نور پاک او * گفتم منم یگانه او خود یگانه بود * او خواست تا فسانهٔ لعنت کند مرا * کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود * در لوح بد نوشته که ملعون شود یکی * بردم گمان بهر کس و بر خود گمان نبود * گوینده

هفتصد

جبا هلان که نکردی توسجده ٭ نزدیک اهل معرفت این همه بهانه بود ٭
خاقانیا تو تکیه بطاعات خود مکن ٭ کین پند بهر دانش اهل زمانه بود ٭
ولهذا قال علیه السلام فی مناجاته ٭ یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا ٭
روی فی الاخبار انه لما القی یوسف فی الجب اصابه ما اصابه فلما
اراد وا بیعه قام مغتما فجاء جبرئیل علیه السلام وقال مالك حیث
اراك مغتما حزینا فقال لیس حزنی ما اصابنی من الشدة ولکن حزنی ان
ابی یعقوب علیه السلام اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم
خلیل الله وانا الآن اباع فی بیع من یزید فقال له جبرئیل علیه السلام اتدری لماذا اصابك هذه
فقال لا فقال انك نظرت یوما فی المراٰة فرایت صورتك فعجبت بحسنك وجمالك فنظرت
الی الصورة وما لم تنظر الی المصور ولکن البشری لك فان الله تعالی یجعل اهل مصر
مملوکین لك قال فجمیع ما اصابك اصابته بعجب واحد ثم قال یوسف
مع عظم المرتبة لم یامن علی نفسه ودعا ربه فقال رب قد اتیتنی
من الملك وعلمتنی من تاویل الاحادیث الی والحقنی بالصالحین لانه
خاف امرها تمة کذا فی کفایة الشعبی وحکی عن حکیم انه قال من افتخر
بار بع اشتکی باربع من افتخر بالدنیا اشتکی عند طول الموت ومن افتخر
بالقصر المنیف اشتکی فی القبر الضیق ومن افتخر بالمال الکثیر اشتکی
عند ملاقات الحساب ومن افتخر بالذنوب والمعاصی اشتکی عند ملاقات
النار ای درویش بهر حال عجب نکنی و درمیان خوف و رجا باشی و هر دم
هزاران جان نزل راه سازی و در هر قدم هزار علم از طاعت بر افرازی
و در هر نفس آب ریاضت هزار طهارت کنی و هر منزلی حجابی و هر طاعتی بتی
و هر ریاضتی زناری دانی ٭ ه زاهد خلوت نشین و پارسا بودم بسی ٭
از همه بیزارم اکنون هر چه فرمائی شوم ٭ حکایت ابو سیره که از اکابر تابعین
بود سی سال پهلو بر زمین ننهاده بود چون روز آمدی بر خود نوحه کردی

روزی مادرش گفت ای فرزند دلبند از خوردی تا این وقت از تو هیچ جرمی
نیامد و همه عمر در طاعت و ریاضت گذاشتی و حق جل و علا ترا بشرف علم و اسلام
مشرف ساخته چندین نوحه و زاری چرا میکنی گفت ای مادر چون نوحه و زاری
نکنم که حق تعالی خبر داده است وان منکم الا واردها وقیل بقی حسان بن
سنان ستین سنة لا یاکل سمنا ولا یشرب ماءً باردا ولا ینام مضطجعا
فلما مات رای احد فی المنام فقیل له ما فعل الله بک فقال خیرا الا انی
محبوس لاجل ابرة استعرتها ولم اردها حکایت درویشی بست و چند
حج کرده بود نفس او را بران نظر افتاد روزی در بازار مکه درآمد و گفت که می خرد
کسی بست و چند حج بنانی عارفی بدین واقف شد دست در قفای او کرد و
گفت ای فضولی پدرت هشت بهشت بگندمی فروخت تو بست و چند حج را
بنانی می خواهی فروخت وحکی ان شقیقا وحاتما دخلا علی مامون الخلیفة
فسألاه عن اعقل الناس وعن احمقهم فقال اعقل الناس المحسن الخائف
واحمق الناس المسیء الآمن کذا فی اخلاص الخالصة ولقد صدق من قال
شعر ما بال دینک ترضی وانت تدنسه + وثوب نفسک مغسول من الدنس
ترجو النجاة ولم تسلک مسالکها + ان السفینة لا تجری علی الیبس +
وعن ابی نضرة ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم
یقال له ابو عبد الله دخل علیه اصحابه یعودونه وهو یبکی فقالوا
له ما یبکیک الم یقل لک رسول الله صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک
ثم اقره حتی تلقانی قال بلی ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان الله قبض بیمینه قبضة واخری بالید الاخری وقال هذه لهذه
ولا ابالی ولا ادری فی ای القبضتین انا رواه احمد کذا فی المشکوة
الحاصل پس بهر حال در هیچ کار عجب نباید کرد زیرا که موقوف بر عمل نیست بلکه
موقوف است بر خاتمه که انما الاعمال بالخواتیم والله اعلم بالصواب

شرطاسی و بکم آنکه خلوت برای سلامتی دین گزینند نه از جهت شهرت که در شهرت
آفت است و قال ابو صالح القصار حین سأله عبد الله الحجام عن ترك الكسب
فلان تدعی عبد الله الحجام احب الی من ان تدعی عبد الله الزاهد او عبد الله
العارف نعم من قال ؎ گر شهره شوی بشهر شر الناسی ✤ ور گوشه نشینی تو همه
از وسواسی ✤ آن به که اگر خضر اگر الیاسی ✤ کس نشناسد ترا کس نشناسی ✤ بدانکه
از برای شهرت نشستن در معنی ریا است و در هر عبادتی که ریا یافته شود آن عبادت
قبول نیست لما روی فی المشکوٰة المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیامة رجل استشهد
فاتی به فعرفه نعمته فعرفها فقال فما عملت فیها قال قاتلت فیك حتی
استشهدت قال کذبت ولکنك قاتلت لان یقال جری فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجهه حتی القی فی النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقرء القران
فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال تعلمتُ العلم وعلمته
وقرأت فیك القران قال کذبت ولکنك تعلمتَ العلم وعلمته لیقال انك
عالم وقرأت القران لیقال هو قارئ فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه
حتی القی فی النار ورجل وسع الله علیه واعطاه من اصناف المال کله فاتی
به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب
ان ینفق فیها الا انفقت فیها لك قال کذبت ولکنك فعلت لیقال هو جواد
فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار رواه مسلم وقال
بعض اهل المعرفة الریاء ما فیه رضاء الشیطان اکثر من رضاء الرحمن
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تعوذوا بالله
من جب الحزن قالوا یا رسول الله وما جب الحزن قال وادٍ فی جهنم یتعوذ
منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة قیل یا رسول الله من یدخلها قال القراء
المراؤن باعمالهم وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من قراء القرآن ليتاكل به الناس جاء يوم القيمة و وجهه عظم ليس عليه لحم
رواه البيهقي في شعب الايمان وحكي عن الاصمعي انه قال رايت اعرابيا
اتت عليه مائة وعشرون سنة فقلت له ما طول عمرك قال تركت
الرياء فبقيت وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اطعم طعاما رياء وسمعة
اطعمه الله تعالى من صديد جهنم وجعل ذلك الطعام نارا في بطنه حتى
يقضي بين الناس كذا في اخلص الخالصة ۔ ريا وعجب كوه آتشين است ٭
نميداني كه كوه دوزخ اين است ٭ برود دل حميد ارامي دوست امروز ٭ كه تا فردا
نماني در تب وسوز ٭ وقال اهل الطريق الرياء ما لا يقبله الحق ويحمده الخلق
وقيل الرياء ثمرة شجرة النفاق وقيل الرياء لا يدخل فيه النية ولا يحيط به
الاخلاص وسئل مالك بن دينار ما علامة كمال النفاق قال ان العبد اذا
استكمل النفاق ملك عينيه بكى بهما متى شاء وقال الفضيل المرائي من
استوحش من الوحدة واستانس بالجماعة نعم من قال مثنوي كه گهي آهي دروغي
ميزني ٭ بر اميدي مسكه دوغي ميزني ٭ خلق را گيرم كه بفريبي تمام ٭
در غلط اندازي تا هر خاص و عام ٭ كارها با خلق آري جمله راست ٭
با خدا تزوير وحيله كي رواست ٭ كارها او راست بايد داشتن ٭
رايت اخلاص وصدق افراشتن ٭ گر نبايد راست آن با مردمان ٭
دوست راضي شان كند از تو همان ٭ اي غلط كرده ز غفلت راه را ٭
بار نادانسته از ره چاه را ٭ بنده نفسي نه آن كردگار ٭
از تو نفس تو بر آورده دمار ٭ وسئل حكيم من المخلص ومن المرائي
قال المخلص الذي يقل الكلام ويكثر العمل والمرائي الذي يكثر الكلام
ويقل العمل كذا في خلاصة السلوك والله اعلم بالصواب واليه المرجع
والمآب شرط سي و دوم آنكه بر تقدير خدا اعتراض نكردن وفي الخبر
قال الله تعالى من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي

ولم يقنع بعطائي فليطلب ربا سوائي وايضا قال الله تعالى يا ابن آدم ما جعلت
يضحك بآمالك وقضائي يضحك من حذرك وتقديري يضحك من تدبيرك
وقال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد نقل است
که بزرگی گفت این باران چه خوش می بارد هاتف آواز داد که تا خوش کی باریده است
وحكي ان نوحا عليه السلام رای يوما كلبا كريه اللقاء قبيح الاعضاء فجرى
في لسانه بلا قصد هذا قبيح فعوتب عليه ونادى يا نوح انه قد خلقته هكذا
فهل تخلق خيرا منه فناح نوح الف سنة الا خمسين عاما فتاب عليه انه هو
التواب الرحيم فسمي به نوحا لكثرة نياحته فللعبد ان يحترز بالتدريج من
النقائص والقبائح كلها پس بر تقدير خدای اعتراض نباید کرد لان فعل الحكيم
لا يخلو عن الحكمة ع کس چه داند تا چه حکمت میرود هر وجودی را چه قسمت
میرود وقال الله تعالى اني اعلم ما لا تعلمون باید که خود را فارغ کند از غم
و وسواس و تسلیم بخدای کند که مقام تسلیم نهایت مقامات است ع تسلیم
نمیشوی از آن غمگینی ٭ تسلیم بشو هر آنچه پیش آید به وقال الله تعالى ومن يسلم
وجهه الى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى وقال الله تعالى و
من احسن دينا ممن اسلم وجهه الآية وقال الله تعالى في مدح الصحابة
رضي الله عنهم وما زادهم الا ايمانا وتسليما ومن لوازم الرضاء التسليم
والتفويض فلا يعترض على الله تعالى اصلا فان كان رزقه بسطا شكره و
يتيقن ان الباسط هو الله تعالى وان ابتلاه بقبض شكره وصبر عليه وتيقن
ان القابض هو الله تعالى فان مثل العبد مع الخالق كمثل المريض ان الطبيب
عالم بدقائق الطب مشفق على حاله فوض امره اليه وترك الاعتراض
عليه لان فعله لا يخلو عن الحكمة فاذا سقاه الدواء المر يقبله ويشربه
ويعلم ان شفاءه فيه فكذلك العبد اذا تحقق ان الله تعالى لطيف
بعباده رحيم عليم رءوف بهم فوض امره الى الله تعالى واستسلم بقضائه

کما قال بعض العرفاء وکلت الی المحبوب امری کلہ ۔ فان شاء احیانی وان شاء اتلفا ۔ فعلم ان العاقل لا یعترض بقضاء اللہ تعالی ولہذا قیل
کل راچہ مجال ست کہ گوید بکلال ۔ کز بہر چہ سازی و چرا مشکنی ۔ شرط سی و سوم آنکہ دور کردن خطورات قال سہل بن عبداللہ اسوء حدیث النفس الخواطر ولیکن نفیہا مشکل جداً انما المواظبۃ ظنیۃ علی ذکر اللہ تعالی واحضار صورۃ الشیخ یرجی ان یسہل نفی الخواطر و دفع الہواجس والوساوس وقیل نفی الخواطر ہو رکن عظیم لان القلب ما لم یخل من ذکر الغیر لا یؤثر ذکر اللہ فیہ اصلاً قال اللہ تعالی واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت الغیر وقد روی فی الخبر ان الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم فاذا ذکر اللہ تعالی خنس واذا غفل التقم قلبہ الحدیث وقال اللہ تعالی ان الذین اتقوا اذا مسہم طائف من الشیطان تذکروا الآیۃ وقال تعالی الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء الآیہ وقال اللہ تعالی الشیطان سوّل لہم واملی لہم وقال اللہ تعالی عن یوسف وما ابرئ نفسی ان النفس لامارۃ بالسوء وقال اللہ تعالی ولا اقسم بالنفس اللوامۃ وقال اللہ تعالی ان الشیطین لیوحون الی اولیاءہم وقال اللہ تعالی ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض لہ شیطاناً فہو لہ قرین وقال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم وللملک لمۃ فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر وتکذیب بالحق واما لمۃ الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق وفی رسالۃ المکی وسئل الجنید من الخطرات فقال الخطرات اربعۃ خطرۃ من اللہ تعالی وخطرۃ من الملک وخطرۃ من النفس وخطرۃ من الشیطان فالخطرۃ التی من اللہ تعالی ترشد الی الاشارۃ والخطرۃ التی من الملک ترشد الی الطاعۃ والخطرۃ التی من النفس تجر الی الدنیا وتطلب غیرہا والخطرۃ التی من الشیطان تجر الی المعاصی و در عوارف آوردہ است کہ لمہ

شیطان نفس را در حرکت آرد و لمهٔ فرشته روح را در حرکت آرد چون لمهٔ شیطان
برخیزد تحرک نفس پدید آید و از جوهر نفس ظلمتی پدید آید اثر آن ظلمت بدل رسد
نظر شیطان بر دل افتد باغوا و وسوسه پیش آید و تحرک نفس به هوا بود و نفس
عجلت کند و طلب آن هوا و در حرکت شود و هوای نفس آنست که برای خود حظی
طلبد و از سروی بجوید و چون لمهٔ فرشته برآید تحرک در روح افتد و از جوهر روح نوری
ظاهر شود و از آن نور همتی عالی در دل پدید آید و آن لمه از سه معنی یکی بود یا ادای
فریضه که بدان مامور است و یا طلب فضیلتی که مندوب است و یا اباحتی جوید که صلاح وی
در آنست کذا فی الکنز الاوراد پس باید که رعایت کند و نیک ببیند که این خطره خیر است
یا شر نفع است یا ضرر و بی رعایت این شرط تفرید باطن حاصل نیاید والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب شرط سی و چهارم آنکه پیوسته نماز جمعه خواندن
لقوله علیه السلام ولا اعتکاف الا فی المسجد الجامع یعنی یصلی فیه جمعة
وجماعة لانه واجب لا یجوز للمعتکف ان یترك الواجب ان کان یجلس فی
فی غیر مسجد الجامع یعنی لا یصلی فیه الجمعة فینبغی ان یخرج الی الجمعة
لانه قال الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة فی شرح المسلم
الجمعة من فروض الاعیان عند الاکثر وذهب بعضهم الی انها من فروض
الکفایة وهی واجبة علی کل من جمع العقل والبلوغ والحریة والذکورة
والاقامة اذا لم یکن له عذر وفی جامع الرموز وقال بعض المشائخ انها
فریضة علی اهل المصر وواجبة علی اهل اطرافه وسنة علی اهل القری
الکبیرة المستجمعة بشرائطها کما فی المضمرات و در کنز الاوراد آورده است
در قول باریتعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
امر است و امر سعی سوی چیزی نباشد الا برای وجوب آن چیز و امر بترک بیع مباح
در وقت نماز جمعه نیز دلیل است بر وجوب او باید دانست که فریضه در اصل نماز
ظهر است اما اقامت جمعه در مقام او بنص ثابت شده است بخلاف قیاس

واجماع است که چون کسی را جمعه فوت شود ظهر را قضا کنند نه جمعه زیرا که جمعه را قضا
نیست دیگر آنکه جمعه را وقتی علیحده نیست او را در وقت ظهر ادا میکنند پس معلوم شد
که نماز جمعه فرضی علیحده بنفس خویش نیست چون فرائض دیگر و اگر او بنفس خویش
فریضه بودی بایستی که او را وقتی علیحده بودی و چون فوت شدی او را قضا بودی
پس افضل اینست که در وقت نیت نماز جمعه لفظ فرض بر زبان نراند و لفظ ظهر هم
نگوید زیرا که در اصل وضع جمعه برای اسقاط ظهر است و در موضعی که مصر جامع بود مسقط
ظهر است و الا مسقط ظهر نیست ولیکن باید که نیت چنین کند که نویت آن اصلی الله
تعالی رکعتین صلوة الجمعة متوجها الی جهة الکعبة الشریفة مقتدیا الله اکبر
وکان یوم الجمعة فی الجاهلیة یسمی عَرُوْبَة بفتح العین المهملة وضم الراء
وبالباء الموحدة واول من سماه یوم الجمعة کعب بن لوی ولما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة اقام یوم الاثنین والثلاثاء والاربعاء والخمیس
فی بنی عمرو بن عوف کذا فی الثمنی وفی روح الارواح خلق الله آدم فی آخر ساعة
من یوم الجمعة پس چون شوق کله با شوق آدم شد فرمان شد که این روز را
جمعه نام نهند چون روز اجتماع مشتاقان است کذا فی شمائل الاتقیاء وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم
الجمعة فیه خلق آدم وفیه ادخل الجنة وفیه اخرج منها ولا تقوم
الساعة الا فی یوم الجمعة رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قال من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافق فی کتاب لا یمحی
ولا یبدل وعن ابی جعد الضمیری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها طبع الله علی قلبه رواه ابو داؤد والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک عن صفوان بن سلیم واحمد
عن ابی قتادة کذا فی المشکوة در فوائد الفواد مسطور است اگر یک جمعه کسی نماز
نرود یک نقطه سیاه بر دل او پیدا شود و اگر سه جمعه نرود تمام دل او سیاه شود

نعوذ بالله منها از تفسیر معنی امیر المؤمنین علی گفت رضی الله عنه هر که ترک آرد
یک جمعه را بغیر عذر و کفارت این نیست تا روز قیامت پس معتکف را باید که
نماز جمعه ترک نکند چنانچه اکثر جهال صوفیه معتکف میشوند و نماز جمعه ترک میکنند
اعلم انه لا خلاف فی ان فی الجمعة ساعة اجابة الدعوة ولکن اختلفوا آیة
ساعة هی قال بعضهم هی عند طلوع الشمس وقال بعضهم هی عند الزوال
وقیل هی عند غروب الشمس وقیل هی بعد الاذان وقیل هی اخر ساعة من
یوم الجمعة وقال بعض العلماء ان هذه الساعة مبهمة فی یوم الجمعة
لا یعلمها الا الله کابهام لیلة القدر فی جمیع شهر رمضان وکابهام صلوة
الوسطی فی جمیع صلوة الخمس وفی الشمنی والصحیح انها ما بین جلوس الامام
علی المنبر الی ان یسلم من الصلوة اما اکثر برین اند که آن ساعت بعد از عصر تا غروب
شفق هست لما روی فی المشکوة المصابیح عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم التمسوا الساعة التی ترجی فی یوم الجمعة بعد العصر الی
غیوب الشفق رواه الترمذی چون اختلاف ساعة جمعه شنیدی و دریافتی
اکنون بگوش هوش بشنو و دریاب که در روز جمعه غسل کردن سنت است وفضیلت
بسیار دارد لما روی عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ الامام
من خطبته ثم یصلی معه غفر له ما بینه و بین جمعة الاخری و فضل ثلاثة
ایام رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم متفق علیه کذا فی المشکوة
وقال الطیبی ذهب الفقهاء الی انه غیر واجب وتاولوا الحدیث علی المعنی
الترغیب کذا فی شرح المشکوة بدانکه اختلاف کردند در غسل کردن روز جمعه که
برای کدام وقت باید کرد اما مفتی به آنست که برای غسل نماز جمعه باید کرد و بعد از غسل
این دعا بخواند اللهم طهرنی من الدنس والاقذار واغسلنی من الذنوب

الصغار والکبار برحمتك یا ارحم الراحمین شرط سی و پنجم آنکه همیشه
استغفار خواند لقوله تعالی واستغفروا الله ان الله غفور رحیم وفی الخبر
قال الله تعالی یا ابن آدم منك الاستغفار ومنی المغفرة وفی شرعة الاسلام
ومن سنة الاسلام الاستغفار علی الدوام فانه یجعل الکبیرة صغیرة وعنه
عبد الله بن بسر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم طوبی لمن وجد
فی صحیفته استغفارا کثیرا رواه ابن ماجه وروی النسائی فی عمل یوم ولیلة
وروی ان رجلا جاء ابن عباس رضی الله عنهما وشکی الیه قلة المال فامره
بالاستغفار وجاء آخر وشکی الیه قلة الاولاد فامره بالاستغفار فقیل [illegible]
عن المسئلتین مختلفین بجواب واحد فقال الستم تقرؤن قوله تعالی
واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم
باموال وبنین ویجعل لکم جنات ویجعل لکم انهارا فعرض الله تعالی
بالاستغفار المطر والمال والولد والجنة والانهار والاستغفار استغفار
واحد کذا فی کفایة الشعبی وقال علیه السلام لکل داء دواء ودواء الذنوب
الاستغفار کذا فی فتاوی فیروزشاهی قال بعض اهل الکلام الاستغفار طلب
المغفرة بعد رؤیة قبح المعصیة والاعراض عن المعصیة وعن الاغر المزنی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی
الیوم مائة مرة رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم ولجاء
بقوم یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما اصر من استغفر
وان عاد فی الیوم سبعین مرة رواه الترمذی وابو داؤد وعن عائشة ان
النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یقول اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا
استبشروا واذا اساءوا استغفروا رواه ابن ماجه والبیهقی فی دعوات

الكبر كذا في المشكوة وفي الاخبار ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الخصمين
يجثوان يوم القيمة بين يدي الله تعالى فيقول احدهما يا رب خذ لي بظلمتي من
اخي فيقول الله تعالى الست قد استغفرت له ثم تريد ان اعذبه اليوم لاجلك
فيقول الخصم يا رب لم استغفر له فيقول الله الم تقل بعد كل صلوة اللهم اغفر
لي وللمؤمنين والمؤمنات الى آخره وهذا مؤمن فان شئت استجيب دعاءك كما
فادخل كما الجنة وان شئت الصفتك منه واطالبك بحقوقي فيقول يا رب استجب
دعائي وادخلنا الجنة كذا في كفاية الشعبي وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه عن
النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال اخبرني جبرئيل صلوة الله عليه قال الله تعالى
لو ان عبدا من عبادي اخذ السيف ثم حمل على جميع اهل الدنيا وقتلهم ثم طلب من
التوبة كتبت عليه ولغفرته ولا ابالي ويروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
ان جبرئيل صلوة الله عليه والسلام اتاه عند وفاته فقال يا محمد ان الله يقرء
بك السلام ويقول من تاب قبل موته بسنة قبلت توبته فقال يا جبرئيل سنة
لامتي كثيرة فذهب جبرئيل ورجع فقال ان ربك يقرء بك السلام ويقول من
تاب قبل موته بشهر قبلت توبته فقال يا جبرئيل شهر لامتي كثيرة فذهب ورجع
فقال الرب تعالى يقرأ بك السلام ويقول من تاب قبل موته بجمعة قبلت توبته
فقال يا جبرئيل جمعة لامتي كثرة فذهب ورجع جبرئيل فقال ان ربك يقرأ
بك السلام ويقول من تاب قبل موته بيوم قبلت التوبته فقال يا جبرئيل
يوم لامتي كثيرة فذهب ثم رجع فقال من تاب قبل موته بساعة قبلت
توبته فقال يا جبرئيل ساعة لامتي كثيرة فذهب ثم رجع فقال ان الله تعالى
يقرأ بك السلام ويقول ان كان هذه كثيرة فلو بلغ روحه الحلق ولم يمكنه
الاعتذار بلسانه فاستحيى مني وندم بقلبه غفرت له ولا ابالي كذا في روضة
العلماء وكذا قال الفقهاء رحمهم الله تعالى ايمان الباس غير مقبول وتوبته
الباس مقبولة عن حبلي وجاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال

بتعذيبه

واذنوبا فقال قل اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي
من عملي فقال لها ثم قال عد فعاد ثم قال عد فعاد فقال قم فقد غفر الله لك
مس ان الله يبسط يديه بالليل مسيئ النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب
مسيئ الليل حتى تطلع الشمس من مغربها وجاء رجل فقال يا رسول الله صلعم
احدنا يذنب قال يكتب عليه قال ثم يستغفر منه ويتوب قال صلى الله عليه
واله وسلم يغفر له ويتاب عليه قال فيعود فيذنب قال يكتب عليه قال ثم
يستغفر منه ويتوب قال صلى الله عليه واله وسلم يغفر له ويتاب عليه و
لا يمل الله حتى تملوا طس طا ما من مسلم يعمل ذنبا الا وقف الملك الموكل
باحصاء ذنوبه ثلث ساعات فان استغفر الله من ذنبه ذلك في شيء من تلك
الساعات لم يوقفه عليه ولم يعذب يوم القيمة مخ مر حد س ومن كان
حذ اللسان فاحشة لازم الاستغفار لحديث شكوت الى رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم ذرب لساني فقال اين انت من الاستغفار اني لاستغفر الله
في كل يوم مائة مرة ه ث س وكفارة المجلس ان يقول قبل ان
يقوم سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و
اتوب اليك وفي رواية ثلث مرات وفي رواية عملت سوء وظلمت نفسي
فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت كذا في حصن الحصين وعن شداد بن
اوس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم سيد الاستغفار ان تقول
اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني انا عبدك وانا على عهدك ووعدك
ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علي وابوء بذنبي
فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت قال ومن قالها من النهار موقنا بها
فمات من يومه قبل ان يمسي فهو من اهل الجنة ومن قالها من الليل وهو
موقنا بها فمات قبل ان يصبح فهو من اهل الجنة رواه البخاري كذا في المشكوة
مو حر من قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه

مس

غفر له وان کان قد فر من الزحف هـ ت ثلث مرات ت اصب مرط
خمس مرات غفر له وان کان علیه مثل زبد البحر و فی کفایة الشعبی روی عن
حارث انه سال علی ابن ابی طالب فقال ای الاعمال افضل قال الاستغفار قال
فقلت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب و اتوب الیه
فتبسم علی رضی الله عنه فقلت له هل جری علی لسانی خطاء فقال لا
ولیکن سالت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقلت ای الاعمال افضل
فقال الاستغفار قال فقلت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
غفار الذنوب و اتوب الیه فتبسم النبی صلی الله علیه واله وسلم فقلت له
یا رسول الله صلعم هل جری علی لسانی خطأ فقال لا ولیکن سالت جبرئیل
علیه السلام ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب و اتوب الیه فتبسم جبرئیل
علیه السلام فقلت له هل جری علی لسانی خطاء فقال لا ولیکن سالت
میکائیل علیه السلام ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب و اتوب علیه فتبسم
میکائیل فقلت له وهل جری علی لسانی خطاء فقال لا ولیکن سالت
اسرافیل ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب و اتوب الیه فتبسم اسرافیل فقلت
له هل جری علی لسانی خطاء فقال لا ولیکن سالت رب العالمین جل جلاله
ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم غفار الذنوب و اتوب الیه ثم قال الله تعالی ما من عبد
یندم بقلبه و هو یقول هذه الکلمة بلسانه الا غفرت له ولا ابالی فقط
و فی خلاصة السلوک روی ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ان العبد
اذا اذنب ذنبا لم یکتب علیه حتی یذنب ذنبا اخر فلم یکتب علیه حتی یذنب

ذنبا آخر فاذا اجتمعت علیہ خمسۃ من الذنوب ثم اذا عمل حسنۃ واحدۃ
کتب اللہ لہ خمسۃ حسنات وجعل الخمسۃ بازاء خمسۃ سیئات وقال اہل
الاشارۃ التوبۃ علی ثلث اضرب توبۃ العام وتوبۃ الخاص وتوبۃ الاخص
فاما توبۃ العام فمن الذنوب والسیأت وتوبۃ الخاص فمن الذلات والغفلات
وتوبۃ الاخص فمن رویۃ الحسنات والالتفات الی الطاعات وقال استاذ
ابوعلی التوبۃ علی ثلث اقسام اولہا التوبۃ واوسطہا الانابۃ وآخرہا الاوبۃ
فجعل التوبۃ بدایۃ والاوبۃ نہایۃ والانابۃ اوسطہا فمن تاب من خوف
العقوبۃ فہو صاحب التوبۃ ومن تاب طمعا فی الثواب فہو صاحب الانابۃ
ومن تاب مراعات للامر لا للرغبۃ فی الثواب ولا للرہبۃ من العقاب فہو
صاحب الاوبۃ پس سالک را باید کہ ہمیشہ توبہ و استغفار کند کہ توبہ کردن نشانہ
مؤمنان است یقول بعض اہل التحقیق التوبۃ صفۃ المؤمنین وقال تعالی
وتوبوا الی اللہ جمیعا ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون عن ابی درداء رضی اللہ
عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان لکل داء
دواء وان دواء الذنوب الاستغفار وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت
جاء حبیب بن الحارث الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال یا رسول
اللہ انی اتوب ثم اعود قال فکلما اذنبت فتب فقال یا رسول اللہ اذا یکثر
ذنوبی قال عفو اللہ اکثر من ذنوبک یا حبیب بن الحارث حکی عن ابی عثمان
المغربی انہ قال الانابۃ اجل من التوبۃ لان التائب اذا رجع الی ربہ ببعض
معصیتہ سمی تائبا ولا یسمی منیبا الا اذا رجع الی ربہ بالکلیۃ وفارق
المخالفات اجمع وحکی انہ سئل عن یحیی بن معاذ عن التوبۃ النصوح قال
ان یکون لصاحبہا عین سفوح وقلب عن المعاصی جموح فاذا کان کذلک
کان امارات التوبۃ علیہ فلوح وقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا
مات شاب تائبا یرفع اللہ تعالی العذاب عن مقابر المسلمین اربعین عاما

لكرامة على الله تعالى وحكى انه كان فى بنى اسرائيل شاب اطاع الله تعالى
عشرين سنة نظر يوما فى المراة فراى الشيب غالبا فقال يارب عبدتك
عشرين سنة وعصيتك مثلها فان رجعت اليك اتقبلنى فسمع هاتفا
يقول اطعتنا فشكرناك وعصيتنا فامهلناك فان رجعت الينا قبلناك كذا
فى الخالصة وقال النبى صلى الله عليه واله وسلم اذا تاب المؤمن كتب الله
بكل يوم مر عليه فى فسقه عبادة سنة واعطاه الله ثواب شهيد ويتوجهم يوم
القيامة بالف تاج وفتح له فى قبره بابا من الجنة ويقوم يوم القيمة ملك عن
يمينه وملك عن يساره وملك بين يديه وملك من خلفه يبشرونه بالجنة
وقال عليه السلام لو عملتم الخطايا حتى تبلغ السماء ثم ندمتم فتاب الله عليكم
وقال ذو النون على كل جارحة توبة فتوبة القلب نية ترك المحظورات
وتوبة العين الغض عن المحارم وتوبة السمع ترك الاصغاء وتوبة اليد ترك
التناول ما ليس بحل وتوبة الرجل ترك السعى الى الملاهى كذا فى خلاصة الحقائق
اى طالب صادق چون ثواب توبه واستغفار شنیدی ودریافتی اکنون باید که در شب وروز
پیوسته مشغول باستغفار وتوبه باشی وفرصت را غنیمت دانی چنانچه عزیزی میفرماید
ما فات مضى وما سياتيك فاين ٭ قم فاغتنم الفرصة بين العدمين ومهلت
نکنی در توبه واستغفار حكى ان مالك بن دينار مر على شاب وقد اشتغل بالفسق
فنصحه ووعظه فقال له الشاب دعنا يا مالك حتى نذوق الدنيا وقتا ثم نتوب
فمر مالك وتركه فلما كان بعد ايام سمع بكاء من بيته فسئل عن ذلك فقيل
له مات كذا الشاب فدخل عليه وجلس عنده ليستغفر له فسمع هاتفا فى ناحية
البيت يقول دعه يا مالك حتى نذ وقه وقال كذا فى كفاية الشعبى وبايد که در
گریه وزاری باشی شرمندگی وپشیمانی حمایت خود بسازی چنانچه صاحب قصیده برده
میفرماید ٭ واستفرغ الدمع من عين قد امتلأت ٭ من المحارم والزم
حمية الندم ٭ وقيل كان عبد الله بن عباس رضى الله عنه يقول يا صاحب

كتاب

الذنب لا تنس ما لا ینسی ولا تنس ما یقرأ عذا بین یدیك فی عرصات القیامة
یا صاحب الذنب انظر ما فعل الذنب بآدم صلوة الله علیه فانه اذنب ذنبا
واحدا فهتك الله ستره وابدا السوأته واخرجه من الجنة ولم ینفعه القرب ویا
صاحب الذنب ان اباك اذنب فی الجنة واعتذر فی الدنیا حتی عاد الی الجنة
یا صاحب الحرف من الذنب تذنب بالغفلة فی الدنیا وترجوا ان تعتذر فی
الجنة کذا فی کفایة الشعبی فها قد کشف لك الغطاء فاختر لنفسك ما یحلوا
فی کتاب الزهد عن لقمان عود لسانك اللهم اغفر لی فان لله ساعة لا یرد
فیهن سائلا الهی وفق وجمیع المؤمنین والمومنات بالتوبة والاستغفار و
الحسنات واقبل لی توبتی وجمیع المسلمین والمسلمات لانك مجیب الدعوات
ومکفر السیئات شعر الهی تبت عن کل المعاصی + باخلاصی رجاء من خلاصی
اغثنی یا غیاث المستغیثین + بفضلك یوم یوخذ بالنواصی + الهی تبت عما کان منی +
فکفر سیاتی وارض عنی + وکن یوم القیمة لی معینا + واحسن بی کما احسنت قبلی +
شرط سی و ششم آنکه یاد کردن موت ومحبت داشتن با و اما التذکر فلما روی
فی المشکوة عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ان هذه القلوب تصدأ کما تصدء الحدید اذا اصابه الماء قیل یا رسول
الله وما جلاءها قال کثرة ذکر الموت وفی عین العلم قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم نعم من یذکر الموت فی الیوم واللیلة عشرین مرة حین
قیل هل تحشر مع الشهداء احد ولذا قیل لکل شیء اصل وفرع فان اصل
الطاعات ذکر الموت والطاعة فرعه وان اصل المعاصی نسیان الموت
والمعاصی فرعه اما محبت داشتن موت را بدین معنی که حق تعالی او را وعده کرده
است که میان ما و تو وقت لقا بعد موت است چنانچه کلامی مشهور است که الموت
جسر یوصل الحبیب الی الحبیب پس محب دائما موت را منتظر می باشد که
هیچ وقتی از یاد وی خالی نرود وفی الغوثیة قال الله تعالی یا غوث الاعظم

لو يعلم الانسان ما كان بعد موته فما تمنى الحيوة فى الدنيا و يقول بين يدى
الله تعالى كل لمحة و لحظة و ساعة يا رب امتنى امتنى وروى ان ملك الموت
جاء الى ابراهيم عليه السلام ليقبض روحه فقال له ابراهيم عليه السلام
ماذا جئت فقال لاقبض روحك فقال له ابراهيم عليه السلام هل رايت خليلا
يقبض روح خليله فرجع ملك الموت ثم جاء اليه وقال رب العزت يقرء بك
السلام ويقول لك هل رايت خليلا يكره روية خليل فقال ابراهيم عليه
السلام عجل اقبض روحى كذا فى كفاية الشعبى ما احسن ما قال بعض العارفين
بيت باميد وصالت ميدهم جان * وگرنه طاقت هجران كه دارد * وعن النبى
صلى الله عليه وآله وسلم الموت تحفة المؤمن والدراهم والدنانير ربيع المنافق
وانها رواه الى النار وعنه عليه السلام الموت للمومن خير من الحيوة والفقر
للمؤمن خير من الغناء والذل للمؤمن خير من العز والرفعة وعنه عليه السلام
الموت غنيمة والمعصية مصيبة والفقر راحة والغنا عقوبة كذا فى خلاصة الحقايق
وقالت عائشة رضى الله عنها الموت غنيمة المؤمن لانه لايخلوا اما ان يكون مطيعا
او عاصيا فان كان عاصيا فبالموت ينقطع عصيانه ولا ياتى منه ما يستحق العقوبة
بعد ذلك وان كان مطيعا فانه ينال ثواب الطاعات و نستريح فى القبر ولا بد
للنفس من الموت كذا فى كفاية الشعبى بدانكه ذكر كردن موت فايده اينست كه
تا كارهاى دنيارا فراموش كند از جهت خوف موت و قلب او روشن شود چنانچه
بالا ذكر رسيد قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان هذا القلوب تصدا الحديث
كه آدمى را بعد وفات احوال گور و تنهائى ياد نمايد و گمان آن داشته باشد كه اين همه
مال و اسباب و عيال و اطفال و خويش و اقربا همه همراه خواهند آمد و مرا تنها نخواهند
گذاشت كه بناز و نعمت ايشان را پرورده ام چون وى را تنها در جنازه نهند و پيمان او را
زير زمين بكنند و مال و اسباب را همراه نه دهند نااميد شود كه دريغا اين همه دنيائى بود نه
با خود بردنى بيت تا ربود دست انچه او را مال خود انگاشتيم * باد بود دست انچه او را ...

خود دیده اشتیم + و چون جنازهٔ او از خانه بیرون برند برای وداع او عورات نیز بیرون
آیند میت طمع کند که الحمد لله مادرم و خواهرم و عروس من برابر من روان شدند
چون عورات را باز گردانند مرده بزبان حال گوید ای یاران اگر همه را نمیگذارید باری
مادرم را بگذارید که از همه مهربان‌تر است و اگر مادرم را نمیگذارید باری خواهرم را
بگذارید که بی برادر نمیتواند زیست و اگر خواهرم را نمیگذارید باری عروس مرا همراه
من کنید که بی شوهر مانده است چندان عجز و زاری نماید که اگر زندگان آن را بشنوند از
هیبت بمیرند و هیچکس زنده نماند و چون جنازه را روان سازند خویشان و یاران
و برادران همراه روند چون جنازهٔ او تعجیل برند بزبان حال گوید که ای یاران
جنازهٔ مرا آهسته برید که پدر من عصا در دست گرفته و سر برهنه کرده چگونه می آید و
برادران بی برادر مانده اند فریاد و فغان میکنند و فرزندان بی پدر شده اند
باباگویان چگونه می آیند اندکی صبر کنید و آهسته روید که من بعد جنازهٔ من نخواهند
دید پس فرشته از آسمان ندا کند که ای میت بیهوده مگو و خیال خام از سر خود دور
کن که قبر ترا مهیا ساخته اند و منکر و نکیر برای سوال تو و عقوبت تو انتظار می برند
چون جنازه بر سر گور رسانند هر کس که می آید تعجیل میکند و همین نفسی میگوید که زود تر
فرود آرید و دو کس او را در لحد فرود آرند میت میداند که این دو کس با من موافقت
خواهند کرد و ایشان از گور من جدا نخواهند شد چون یکی از ایشان بیرون می آید
دیگری برای خشت زدن ماند برین یک تن دل می بندد و چون او نیز بیرون آید پس
از همه کس دل برکند و از همه نا امید شود تکیه بر فضل و کرم باریتعالی خواهد کرد فاما
باز امیدوار باشد که عزیزان بر سر گور من باشند تا من از حساب نکیر و منکر فارغ
شوم چون بعد از دفن از سر گور دور میروند و هیچکس نماند منکر و نکیر فرود آیند
و گویند من ربک و من نبیک و ما دینک ؎ آن روز یاد کن که بپرسند مر ترا +
من ربک اندران شب تاریک اولین + ؎ هر که آمد در جهان پر ز شور +
عاقبت بایدش رفتن بگور + در ره عشقست دنیا چون پلی + بی بقا جائی و

ویران منزلی ٭ دل منه براین پلی پرترس وبیم ٭ برگ ساز وشو اینجا مقیم ٭ رستی را درحقیقت سفته اند ٭ عارفان این خانه فانی گفته اند ٭ برگذر از دوستی مال وجاه ٭ زانکه مالت هست مار وجاه چاه ٭ قال عکرمة تمنی آدم علیه السلام ان یری ملک الموت فلما رآه صعق وغشی علیه وجبرئیل علیه السلام وضع یده علی رأسه ومیکائیل علی صدره واسرافیل علی قلبه وملک الموت علی رجلیه وما افاق الا بعد تسعة ایام ثم منه عرق اصفر وروی ان الله تعالی لما خلق الموت علی الصورة التی خلق ثم امره ان مر بین صفوف الملائکة اغمی علیهم الف عام فلما افاقوا قالوا یا رب ما هذا فقال هذا الموت قالوا فمن یذوق فقال کل ذی روح کذا فی کفایة الشعبی قیل وکان اسم ادریس النبی علیه السلام اخنوخ وسمی ادریس بکثرة درسه کتاب الله تعالی وکان یخیط کل یوم قمیصا وکان کلما غرز ابرة یسبح الله تعالی فلما اتم القمیص سلمه الی اصحابه ولم یطلب منه اجرة ومع ذلک یصعد الله عبادة فی کل یوم ولیلة یعجزون الواصفون عن وصفها حتی اشتاق الیه ملک الموت وسأل الله تعالی یاذن فی زیارته فاذن له فاتی علی صورة آدمی وسلم علیه وجلس عنده حتی مضی منه اربعة ایام ولما یری ادریس منه ما یخالف طبع الآدمیین فقال له من انت قال انا ملک الموت قال انت عندی منذ اربعة ایام فهل قبضت روح احد قال نعم قبضت ارواحا کثیرة ارواح الخلق عندی کالمائدة امتناولها کما تناول احد اللقمة فقال ادریس یا ملک الموت ابعثت زائرا ام قابضا قال جئت زائرا باذن الله تعالی ثم قال ادریس علیه السلام یا ملک الموت حاجتی منک ان تقبض روحی ثم یحیی الله تعالی حتی اعبد الله تعالی بعد ما ذقت مرارة الموت فقال ملک الموت انی لا اقبض روح احد الا ان یامرنی الله تعالی فاوحی الله تعالی ان اقبض روح ادریس فقبض من ساعة فمات ادریس علیه السلام فبکی ملک الموت وتضرع الی

الله تعالى وسائل ان يحيى صاحبه ادريس عليه السلام فاحياه الله تعالى فسألته
ملك الموت فقال يا اخى كيف وجدت مرارة الموت فقال ان الحيوان اذا
يسلخ جلده حال حيوته فمرارة الموت اشد منه الف مرة فقال ملك
الموت الرفق الذى فعلت بك فى قبض روحك ما فعلت باحد قط الى
آخر القصة وقصرت هذه القصة لاجل ضيق المقام فى هذه المختصر ومن
اراد ان يطالع هذه القصة فليطالع فى السبعيات وعن وهب بن منبه
رضى الله عنه قال لما دخل ملك الموت على مريم ومال فى محرابها فغشى عليها مو...
ثم افاقت فقالت من انت يا عبد الله اقشعر جسمى منك واضطربت منك
جوارحى وطار عقلى وتغير لونى وغشى علىّ فقال ملك الموت انا لا ارحم
الصغير لصغيرة ولا اوقر الكبير لكبيرة ولا استأذن على الملوك ولا اهاب
الجبابرة وانا مخرب الدور والقصور ومعمر القبور وانا المفرق بين الجماعات
وانا ملك الموت فاقبض الارواح فقالت الا تمهلنى ساعة حتى يجىء حبيبى وثمرة
فوادى وقرة عينى عيسى روح الله قال لها ومريم لك وانا عبد مامور والله
عدل لا يجور وقد امرنى ان لا ازيل قدما ان قدما حتى اقبض روحك فى مكانك
هذه ثم قبض روحها فرجع عيسى عليه السلام ونزل جبرئيل عليه السلام
وميكائيل عليه السلام فدفنوها فساح عيسى عليه السلام فى الارض برًّا
وبحرًا وسهلًا ويأكل الحشيش ويشرب الماء فمر بجبل يجرى من تحته عينان
ما لهما حسرتان فسأل الله تعالى باذن للجبل فى الكلام معه وسأل الجبل
فقال يا روح الله انى سمعت الله تعالى يقول وقودها الناس والحجارة عليها
ملائكة غلاظ شداد الاية فهذه دموعى ابكى فزعا من الله ان لا يجعلنى من
تلك الجبال والحجارة وروى عن عيسى عليه السلام مر بقبر سام بن نوح
فدعا الله تعالى فقال يا سام قم باذن الله فخرج ابيض الراس واللحية فقال عيسى
عليه السلام ما شانك يا سام وقد مت اسود الراس واللحية فقال السام ما سمعت

صورتک الاصبحۃ یوم القیمۃ اسود الراس واللحیۃ وکلمہ عیسی اتریدان تعیش
قال لالانی منذ ما کذا سنۃ مت ولم تخرج مرارۃ الموت من حلقی کذا فی
خلاصۃ السلوک وفی دقائق الحقائق یقول الموت باعلی صوت انا الموت
الذی افرق کل حبیب وافرق بین المرءۃ والزوج وانا الموت الذی افرق بین
البنات والامہات وانا الموت الذی افرق بین الابن والاباء وانا الموت الذی
افرق بین الاخوۃ والاخوات وانا الموت الذی اقہر القوی من بنی ادم و
انا الموت الذی اخرب الدور والقصور وانا الموت الذی اقتلکم ولو کنتم
فی بروج مشیدۃ ولم یبق مخلوقا الا یذوقنی واذا انزل الموت علی احد قام
بین یدیہ علی صورتہ ثم یقول النفس من انت وما ترید فیقول انا الموت
الذی اخرجک من الدنیا واجعل اولادک یتیما وزوجک ارملۃ وما لک
صورثا بین ورثتک الذی لاتجۃ فی حال حیوتک وانت لم تقدم خیرا
لاخیرتک الیوم جیئت الیک ولم یفعل خیرا من بعدی فاذا اسمع النفس
حوّل وجہہ الی الحائط فرای الموت قائما بین یدیہ فحول وجہہ الجانب
الاخر فرای الموت قائما بین یدیہ فیقول الموت الم تعرفنی وانا الموت
الذی قبضت روح والدیک وانت شطر ولم ینفعک الیوم اخذ روحک
وانا الموت الذی افنیت القرون الماضیۃ اکثر وقوۃ منک ثم یقول
لہ ملک الموت کیف رایت الدنیا فیقول رایتہا مکارۃ غدارۃ روی ان
کعب الاحبار ان اللہ تعالی خلق شجرۃ تحت العرش علیہا اوراق بعدد
الخلائق فاذا انقطع اجل العبد وبقی لہ من عمرہ اربعون یوما سقطت
ورقتہ فتقع علی حجر عزرائیل فیطلع بذلک فامر بقبض روح صاحبہا
وبعد ذلک یسموت لہ میتا فی السماء وھو حی علی الارض اربعون یوما فی
الخبر اذا وقع العبد فی النزع ینادی منادی دعہ حتی یستریح وکذلک اذا
بلغ الرکبتین والسرۃ واذا بلغ الحلق جاء نداء دعہ حتی یودعہ الاعضاء

بعضها بعضا فيودع العين فيقول السلام عليك الى يوم القيمة فكذلك الاذنان
واليدان والرجلان وودع الروح نفسها فنعوذ بالله من وداع اللسان الايمان
ووداع المعرفة الجنان فيبقى البدن بغير حركة والرجلان لا حركة لهما والحدقة
لا نظر لها والاذنان لا سمع لهما واليدان لا بطش لهما ولا روح له ولو بقي لسان
بلا ايمان وقلب بلا معرفة فكيف حال الرجل في اللحد لا يرى احدا ولا ابا
ولا اما ولا اولادا ولا اخوانا ولا اصحابا ولا فراشا ولا حجابا فلو لم يرحم ربه الكريم
فقد خسر خسرانا عظيما ؎ ز تو فرزند و یاران یک بیک از تو بگریزند نه فرزندت
بود مونس نه یارانت دهند یاری ها اعلم ان حال الميت حال العطش واحتراق
الكبد ففي ذلك الوقت يجد الشيطان فرصة من نزع الايمان لان المؤمن
يعطش في ذلك الوقت فيجيء عند راسه مع قدح من الماء فيحركه له فيقول
المؤمن اعطني من الماء ولا يدري انه شيطان فيقول قل لا صانع للعالم
اعطيتك فان لم يجبه يجيء الى موضع قدمه فيحركه فيقول المؤمن اعطني
الماء فيقول قل كذب الرسول حتى اعطيتك فمن ادركته الشقاوة يجيب
ذلك لانه لا يصبر على العطش فيخرج عن الدنيا كافرا ومن ادركته السعادة
يرد كلامه ويتفكر امامه كما حكي ان ابا زكريا الزاهد لما حضرت الوفات
اتى صديقه وهو في سكرات الموت فلقنه لا اله الا الله محمد رسول الله فاعرض
وجهه فلقنه ثانيا فاعرض عنه وقال له ثالثا قال لا اقول فغشي على صديقه
فلما كان بعد ساعة راى ابو زكريا الحبيب ففتح عينيه فقال هل قلتم شيئا
قالوا نعم عرضت عليك الشهادة ثلثا واعرضت مرتين وقلت ثالثا لا اقول
فقال اتاني ابليس ومعه قدح من الماء ووقف عن يميني ويحرك القدح فقال
لي تحتاج الى الماء قلت بلى فقال لي كذلك وفي الثالثة قال قل لا اله الا انا
قلت لا اقول وضربت القدح على الارض وولى هاربا فرددت على ابليس لا
عليك فاشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وقال عليه السلام اذا

الانسان یقسم علی خمسة اقسام الروح للملک الموت والمال للورثة واللحم للدیدان والعظم للتراب والعمل للخصمان وروی عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یمشی خلف جنازة رجل من الانصار فقال علیه السلام ماتدرون ما یقول هذا المیت فقلنا لاندری یا رسول الله وهل یتکلم المیت فقال ما من میت الا وهو یقول ثلث مرات اذا وضع علی الجنازة احبائی وحاملی لاتغرنکم الدنیا کما غرتنی ومسکین ابن آدم یجتمع علیه اربعة غارات ملک الموت علی روحه وغارة الورثة علی ماله و غارة الدیدان علی لحمه وغارة الخصوم علی اعماله کذا فی کفایة الشعبی وفی الخزانة اذا وقع العبد فی النزع وحبس لسانه یدخل علیه اربع ملائکة فیقول الاول السلام علیک انا ملک موکل بارزاقک طلبت فی الارض شرقا وغربا فما وجدت من رزقک لقمة فرجعتک الساعة ثم یدخل الثانی فیقول السلام علیک انا ملک موکل بشرابک من الماء وغیره طلبت شرقا وغربا فما وجدت لک من ماء شیئا فرجعتک الساعة ثم یدخل الثالث فیقول السلام علیک انا ملک موکل بانفاسک طلبت شرقا وغربا فما وجدت نفسا واحدا من انفاسک فرجعتک الساعة ثم یدخل الرابع فیقول السلام علیک انا ملک موکل باجالک واعمالک طلبت فی الارض شرقا وغربا فما وجدت لک عملا واجلا فرجعتک الساعة ثم یدخلان یعنی کراما کاتبین فیقولان السلام علیک انا ملکان موکلان بشانک فیخرجان صحیفة سوداء فیعرضان علیه فیقولان انظر فعند ذلک یسیل عرقه ثم ینظر یمینا وشمالا خوفا من قراءة الصحیفة فیعدل الملک بشخصه عن الوسادة ثم یجد الملک فیدخل ملک الموت عن یمینه ملائکة الرحمان و عن یساره ملائکة العذاب وقیل ان القبر ینادی کل یوم خمس مرات بخمس کلمات یقول انا بیت الوحدة فاجعل لی مونسا بقراءة القرآن وانا بیت ظلمة

فنور نی بصلوة اللیل وانا بیت التراب فاجعل لی الفراش وهو العمل الصالح
وانا بیت افاعی فاجعل لی التریاق وهو بسم الله الرحمن الرحیم وانا بیت سوال
منکر ونکیر فاکثر علی ظهری قول لا اله الا الله محمد رسول الله والله اعلم بالصواب
شرط سی و ششم آنکه از عذاب خدای تعالی ترسیدن و گریه کردن اما البکا
فلقوله تعالی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا ولقوله صلی الله علیه واله وسلم
ان فی جهنم درکة لا ینجوا منها الا البکاؤن من خشیة الله تعالی وعن علی
رضی الله عنه بکاء المرء من خشیة الله تعالی قرة عین وفی الاربعین قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما من مؤمن یبکی من خشیة الله تعالی
الا غفر الله ذنوبه وان کان اکثر من نجوم السماء شعر گریه گر کس کند برای خدا
عفو سازد خدا گناه او را گرچه باشد گناه آن کس را بیشتر از ستارگان سما
وفی خلاصة الحقائق عن ابی سعید الخدری انه قال بکاء الاحزان یعمی
البصر وبکاء الشوق یجلی البصر وعن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه
عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه قال ما من مؤمن
یخرج من عینیه دمع وان کان مثل راس الذباب من خشیة الله تعالی الا غفر
الله له وقال علیه السلام بکاء المؤمن من قلبه وبکاء المنافق من هامته و
فی الخبر یا ابن آدم اذا دمعت عیناک فلا تمسح الدموع بثوبک ولیکن امسحها
بکفک فانها رحمة وفی فتاوی ظهیری ما الحکمة فی ان الولد اذا خرج من
بطن امه یبکی الی سنة ولا یدمع عیناه قیل لانه لم یکن ذلک بکاء حقیقة
وانما کان تسبیحا لانه روی فی الاخبار انه یقول اربعة اشهر لا اله الا الله
واربعة اشهر ان محمد رسول الله واربعة اشهر اللهم اغفر لی ولوالدی
فان قیل ولد الکافر کیف یکون قیل یقول فی اربعة اشهر لا اله الا الله
واربعة اشهر محمد رسول الله واربعة اشهر لعنت الله علی والدی واذا
تمت السنة تدمع عیناه وفی اخبار الثمار قال علیه السلام من بکاء علی

نفسه من خشية الله يدخل الجنة ضاحكا وحكي انه سئل الجنيد هل للعارف ان
يبكي فقال العارفون يبكون شوقا الى لقاء المحبوب والمذنبون يبكون خوفا من
الذنوب وروي عن كعب الاحبار رضي الله عنه ان العبد لا يبكي حتى يبعث الله
اليه ملكا فيمسح كبده بجناحيه فاذا فعل ذلك يبكي كذا في الخلاصة قال صلى الله
عليه واله وسلم ان من خيار امتي قوما يضحكون جهرا من سعة رحمة ربهم ويبكون
سرا من خوف عذابه ابدانهم في الارض وقلوبهم في السماء وارواحهم في
الدنيا وعقولهم في الاخرة يمشون بالسكينة ويتقربون بالوسيلة كذا في ذخائر
الثمائر وقال بعض اهل الكلام البكاء سكب الدموع من حركة الكبد وروي ان داود
عليه السلام قال الهي ما جزاء من بكى من خشيتك حتى يسيل دموعه على وجهه
قال جزاءه ان اؤمنه من فزع الاكبر وان احرم وجهه على النار وعنه عليه السلام
لان ادمع دمعة من خشية الله تعالى احب الي من ان تصدق بالف دينار وحكي
عن احمد انه قال رايت في المنام جارية ما رايت احسن منها يتلالاء وجهها
فقلت لها بم هذا الضوء وجهك فقالت بذكر الله تعالى الى الليلة التي بكيت اخذت
دمعات فمسحت بها وجهي فمنه ضوء وجهي وحكي انه قيل لمحمد بن عجلان هل يبكي
المنافق قال اما عينيه فتبكي واما قلبه فلا لان قلبه اشد من الحجر الاسود واما
الخوف فلقوله تعالى واما من خاف مقام ربه الاية ولقوله عليه السلام يقول
الله تعالى يوم القيمة اخرجوا من النار من ذكرني يوما او خافني في مقامي عند
المعصية وتركها خوفا مني كذا في روضة ايضا قال عليه السلام خشية الله تعالى
راس كل حكمة من خاف الله تعالى خاف عنه كل شيئ ومن خاف غير الله
خاف من كل شيئ وقال محمد منازل مقام العارفين تسعة الحزن الدائم و
الغم الغالب والخشية المقلقة وكثرة البكاء والتضرع في الليل والنهار والهرب
من مواطن الراحة ووجل القلب وتنغيص العيش وخوف الخاتمة روي ان
ادم صلوة الله عليه لما دخل في الدار الدنيا خاف على اولاده العذاب فلم يزل

یقول بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اللهم سلم اولادی عن عذابك وقال اهل
المعرفة الخوف نار تحرق الوساوس والهواجس فی القلب وقال اهل الاشارة
الخوف علی وجهین خوف من الخلق وخوف من الحق فالخوف من الخلق یورث
التعذیب والخوف من الحق یورث التهذیب وقال عبد العزیز ان الله تعالی
جعل الخوف عشرة اجزاء فحبس تسعة لا یطیق حملها احد وجعل الباقی
فی عشرة اجزاء تسعة للملائکة وجزء للسماء والارض والجبال والجن والانس
والطیور والدواب قیل کان لعمر رضی الله عنه صحیفة یکتب فیه بالعمل فیعرض
یوم الجمعة علی نفسه فکل عمل یلزم سیئة یضرب الدرة علی نفسه فلما مات
کان جنباه وسیما یضرب الدرة باصطلاح نقشبندیه قدس الله سرهم این را محاسبه
میگویند یعنی سالک هر شب خود را حساب میکند که کدام عمل از دست من آمد اگر عمل بد آید
از و استغفار میخواند و اگر نیک آید حمد و شکر خدای تعالی بجا آرند و این برای سالک
نافع ست بدانکه خوف حق تعالی بر چند وجه است یکی خوف خاتمه ست سالک را باید که
همیشه لرزان ترسان باشد لما روی فی المشکوة المصابیح عن سهل بن سعید
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار وانه
من اهل الجنة ویعمل عمل اهل الجنة وانه من اهل النار وانما الاعمال بالخواتیم
متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم ان قلوب بنی آدم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب واحد
یصرف کیف یشاء ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اللهم مصرف القلوب
صرف قلوبنا علی طاعتك رواه مسلم در زهرة الریاض مذکور است که چو مومنی از
اولاد بنی آدم زائد برای او ده شیطان بزایند و او بمیرد ایشان نمیرند تا وقت
معلوم نقل ست که چون اجل مومن نزدیک شود هفتاد هزار شیطان نزدیک او
آیند تا ایمانش ربایند اگر آن مومن بر دین حق باشد خدای تعالی بمقابله یک شیطان
ده فرشته فرستد تا بایمان رود و گفته اند که از جمله ضلال شیطان این است [illegible]

کہ خدای تعالی را دو بست سال بندگی کرد و آن لعین ایمان بر باد داد و قال الفضیل رحمہ اللہ علیہ اکثر ما یسلب الایمان من العبد وقت النزع و فی الخزانۃ یجی الشیطان فیجلس عند یسارہ فیقول لہ اترک ھذہ الدین فقل الٰہین اثنین حتی تنجو من ھذہ الشدۃ فاذا کان کذلک فالخطر شدید فعلیک بالبکاء والتضرع واحیاء اللیلۃ و کثرۃ الرکوع والسجود حتی تنجو عن اللہ تعالی ؎ چون چنین کاریست اندر رہ ترا * خواب چون می آید ای ابلہ ترا * اللھم اجعل خواتمنا الی رضوانک والجنۃ دوم خوف عذاب قبر ست سالک را باید کہ ہمیشہ ترسان و لرزان باشد و از حق تعالی پناہ گیرد لما روی فی المشکوٰۃ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان یہودیۃ دخلت علیہا فذکرت عذاب القبر فقالت لہا اعاذک اللہ من عذاب القبر فسألت عائشۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم عن عذاب القبر فقال نعم عذاب القبر حق قالت عائشۃ فما رأیت بعد ما صلی صلوۃ الا تعوذ باللہ من عذاب القبر متفق علیہ وعن عثمان رضی اللہ عنہ انہ کان اذا وقف علی قبر یبکی حتی یبل لحیتہ فقیل لہ تذکر الجنۃ والنار فلا تبکی وتبکی من ھذا فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال ان القبر اول منزل من منازل الاخرۃ فان نجا منہ فما بعدہ ایسر منہ وان لم ینج منہ فما بعدہ اشد منہ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم ما رایت منظرا قط الا والقبر افظع منہ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ھذا حدیث غریب و فی مشکوۃ المصابیح عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال یثبت اللہ الذین اٰمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر یقال لہ من ربک فیقول ربی اللہ ونبیی محمد متفق علیہ ؎ آن روز یاد کن کہ بپرسند مر ترا * من ربک اندران شب تاریک اولین * وحکی ان مجوسیا جاء الی عمر رضی اللہ عنہ ومعہ ثلث روس فقال یا امیر المؤمنین ان صاحبکم کان یقول یعنی محمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم ان من خرج عن الدنیا علی غیر دین الاسلام فانہ یحرق فی النار ویکون فی جہنم وقرء قولہ تعالی النار

یعرضون علیها غدوا وعشیا فقال عمر رضی الله عنه بلی فاخرج المجوسی الرؤس
الثلثة وقال ان هذا راس ابی وهذا راس اخی وهذا راس امی وکلهم خرجوا
من الدنیا علی دین المجوس وانا اضع یدی علی هذه الرؤس فلا اری فیه اثر
الحر فقال عمر رضی الله عنه یا غلام ادع ابا الحسن یعنی علیا رضی الله عنه
فقال عمر للمجوسی اعد السوال فاعاد السوال فقال علی ایتونی بحجر وحدید
فاوتی به فضرب به فخرجت النار من بینها ثم قال للمجوسی من این یخرج النار
فقال من الحجر والحدید فقال علی رضی الله عنه ضع یدک علی الحجر والحدید
هل تجد فیها اثر الحر واثر النار فوضع یده فلم یجد فقال علی لا تنکر ان یکون فی
وسط هذه الرؤس نار وانت لا تراه کما ان الله تعالی جعل النار فی الحجر والحدید
بقدرته بحیث انک لا تجد اثره کذا فی کفایة الشعبی وفی شمائل الاتقیاء
بزرگی را پرسیدند هل فی القبر عذاب فقال القبر کله عذاب نقل است که بزرگی
گفت که روزی برای مرده گور می کافتیم شش جای کافتیم گورهای کهنه بیرون می آمد
باز می انباشتیم چون هفتم جای کافتیم مرده نو در گور دیدم دمبدم در گور می لرزید
چون بیشتر شدم بجانب پایان میت نظر کردیم بقیاس موش بزرگ کژدمی دیدیم
هر بارکه در پای میت نیش میزند آن میت سر تا پای میلرزید حیران شدیم و ما از هیبت
آن نیز می لرزیدیم همراه ما قلندری بود دلیری کرد وسنگی بجانب او انداخت و آن
کژدم بقهر از گور بیرون آمد ودنبال قلندر بگرفت و قلندر بگریخت چون کژدم نزدیک
رسید قلندر خود را در میان آب انداخت و شناوری میکرد چون قلندر خود را بآن
روی آب رسانید یک پای خود از آب بدر کشیده بود که کژدم بوی رسیده وبدان
پای دیگر چنان نیش زد که تمام آب دریا زرد آب شد و ماندیم تا گمران قلندر گوشت
و پوست بریخت واستخوانها سبز گشت در همان جای جان بسپرد وبعد از ان دیدیم که
آن کژدم باز می گشت و راه آن میت بگرفت و در گورش فرو رفت ما دلیری کردیم
که خاک آن گور باز راست کردیم سه نیم سی از ان روزی که تاریک است و بر

بیت ✤ بگرد جملہ اندام تو مار و کژدمان گیرند ✤ وعن ابی سعید قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ تسعۃ وتسعین
تنینا تنہسہ وتلدغہ حتی تقوم الساعۃ لو ان تنینا منہا نفخ فی الارض ما انبتت
خضرا رواہ الدارمی کذا فی المشکوۃ ✤ چون چنین کار بست اندر رہ ترا ✤
خواب چون می آید ای ابلہ ترا ✤ اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر وسموم
خوف عذاب آتش دوزخ سست حکی لما نزل قولہ تعالی وان جہنم لموعدہم
اجمعین فبکی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکاءً شدیدا فقالت الفاطمۃ
فداک نفسی یا ابتا اخبرنی من باب جہنم فقال علیہ السلام فیہا سبعون الف
جبل من نار وفی کل جبل سبعون واد من نار وفی کل واد سبعون الف مدینۃ
من نار وفی کل مدینۃ سبعون الف قصر من نار وفی کل قصر سبعون الف
بیت من نار وفی کل بیت سبعون الف صندوق من نار وفی کل صندوق سبعون
الف عذاب من نار لا لشاکل احدہما بالآخر فسقطت الفاطمۃ رضی اللہ عنہا
بوجہہا فسمع عمر رضی اللہ عنہ فقال یا لیتنی کنت کبشا فذبحونی واکلوا لحمی ولم
اسمع ذکر جہنم وقال ابو بکر یا لیتنی کنت طائرا فی المفازۃ ولم یکن علی حساب
ولم اسمع ذکر جہنم وبکی کل من الصحابۃ رضی اللہ عنہم وقال علی رضی اللہ
عنہ لیت امی لم تلدنی لیتنی کنت سبیا لیتنی کنت حشیشا اکلتنی بہیمۃ
سہ کاشکے مادر نزادی بہ بدی ✤ جای شیرم زہر دادی بہ بدی ✤ آن زمان
چون دایہ نافم را برید ✤ کارد بر حلقم نہادی بہ بدی ✤ وقال یحیی بن معاذ رضی
اللہ عنہ لو یخاف ابن ادم من النار کما یخاف من الفقر لیدخل الجنۃ ایضا قال
رضی اللہ عنہ ان المؤمن لا یلین قلبہ ولا یسکن روعہ حتی یخاف جسر جہنم
وروی عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ انہ مر راکبا علی دار فسمع منہا قولہ
تعالی ان عذاب ربک لواقع فنزل من رکوبہ واستند الی حائط ومکث زمانا
ورجع الی منزلہ فمرض شہرا یعودہ الناس وروی عن ربیع بن خثیم

رضی الله عنه کان یذهب الی ابن مسعود رضی الله عنه فمر بحانوت حداد فرای
الحدید المحماة فغشی علیه ولم یفق الی الغد فلما افاق سئل عن ذلک فقال تذکرت کون
اهل النار فی النار کذا فی فصل الخطاب واما نار جهنم فقد غسلت سبعین مرة حتی یمکن
امساکها والانتفاع بها فی الدار الدنیا ولو ترکت علی حالتها الاولی حرقت الدنیا لانه روی فی
الاخبار ان اهل النار لو وجدوا نار الدنیا لناموا فیها کذا فی کفایة الشعبی وروی ان
عمر رضی الله عنه کان اذا سمع آیة العذاب یغشی علیه وکان یعاد ایاما وکان علی
خده خطان اسودان من الدموع واخذ یوما تبنة من الارض وقال یا لیتنی کنت
هذه التبنة وعنه رضی الله عنه قال لو وقفت بین الجنة والنار فخیرت بینهما
وبین ان اصیر رمادا لاخترت ان اصیر رمادا خوفا من النار کذا فی الخلاصة
وجاء فی الاخبار ان اهل النار یلحقهم من الجوع ما ینسون بهم العذاب فینادون
یا مالک الجوع الجوع فیوتی من الشجرة التی قال الله تعالی طلعها کانه رؤس الشیاطین
فیاکلون منه فیعطشون فیشتد علیهم ذلک حتی ینسون الجوع من شدته فیقولون
اغثنا بشربة من ماء فیاتیهم من ذلک الحمیم الذی وصفه الله تعالی وان یستغیثوا
یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب فاذا قرب الیهم یسقط وجوههم
من شدة غلیانه فهذا الذی ذکر الله تعالی فی کتابه طلعها کانه رؤس الشیاطین
ثم ان لهم علیها لشوبا من حمیم الایه کذا فی کفایة الشعبی نقل است که بنده را بدوزخ
برند چون بر در دوزخ رسد از مالک دستوری طلبد که ای مالک زمانی تحمل کن تا بر
حال خود گریه کنم وعرض خود انجام رسانم مالک دستوری دهد آن بنده آغاز گریه
کند وگوید خداوندا عمر در تمنای دیدار رسول تو صرف کردم وامیدوار بودم که روز
قیامت دیدار شریف او ببینم حالا امید آن دارم که دیدار آنحضرت ببینم بعد از ان
در آتش روم ؎ بر لب کوثر اگر جایم بود ٭ بجمال او بود چون آتشی ٭ ور در
آتش جای من باشد همی ٭ از جمالش باشدم آسائشی ٭ بفرمان حق جل وعلا او را نزدیک
عرش برند به بیند که آنحضرت سر برهنه وروی مبارک بر درگاه بی نیاز نهاده در شمار

زر گشته عذر گناه امت کند چون بنده آن حال مشاهده نماید گوید خداوندا روا ندارم
که حبیب ترا بدین حال ببینم بهتر آنست که من در عذاب شوم واو از برای من این
طور عجز و زاری نکند فرمان در رسد که چون این عاصی را ازین حالت رحم آید رحمت
من بدان اولی تر ست سر بردار یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم که عاصیان امت ترا و
این عاصی را بتو بخشیدم ؎ چون چنین کاریست اندر ره ترا ٭ خواب چون
می آید ای ابله ترا ٭ اللهم اجرنی من النار واعوذ بک من جمیع العذاب وسوء
الدار وان لا اکون من الاشرار وانهم صالو النار ولهم عذاب ضعف فی النار
ان ذلک لحق تخاصم اهل النار وارجوان تجعلنی مع الابرار انک انت العزیز
الغفار حتی اعلم لمن عقبی الدار وچهارم خوف قیامت ست قال الله تعالی وان
الساعة لآتیة لا ریب فیها وحکی عن الفضیل رحمه الله انه قال فی قوله تعالی وان
تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شئ ولو کان ذا قربی هی الوالدة تلقی ولدها
یوم القیمة فیقول یا بنی الم یکن بطنی لک وعاء الم یکن ثدیی لک سقاء الم یکن
حجری لک حِواء یا بنی لک شفاء فیقول بلی یا اماه یا بنی اثقلنی ذنوبی فاحمل عنی واحدا فیقول
لا طاقة لی یا اماه فانی الیوم مشغول فی نفسی کذا فی خلاصة السلوک کما
فی قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه الآیة
؎ زن و فرزند و یارانت یکایک از تو بگریزند ٭ نه فرزندت بود مونس نه یارانت
دهند یاری ٭ در خبر ست که چون روز قیامت شود همه را به پل صراط برآرند باد
از قعر دوزخ برآید چنانچه برگ درختان زمستان ریختن گیرد همچنان عاصیان
از صراط بریزند پیران گویند وای پیری ما و جوانان گویند وای جوانی ما و زنان
گویند وای رسوائی ما و ظالمان گویند وای فضیحت ما و هر کس گوید وا محمدا چون
رسول علیه السلام فریاد بشنود نعره زند و روی بر زمین نهد و گیسوی بر خاک مالد
گوید خداوندا رحم کن امت مرا بیامرز امت مرا خداوندا بسلامت بگذران امت مرا
بعده جبرئیل در رسد و گوید یا محمد سر بردار که حق تعالی فرماید ما اینجا راه گذر نهادیم

تا فرق شود میان دوستان و دشمنان که مومنان بزودی میگذرند و کافران در آتش
می افتند چنانچه حق تعالی گفت فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و روی عن رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم انه قال یحشر الناس یوم القیمة حفاة و عراة فقالت ام
سلمة رضی الله عنها یا رسول الله والنساء کذلک فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
یا ام سلمة لا تعرف الرجل انه رجل والمرأة انها امرأة من هیبة الله تعالی یوقفون
فی حر الشمس ثلث مائة سنة قبل المحاسبة کذا فی کفایة الشعبی ؎ چون چنین
کار پیست اندر ره ترا ٭ خواب چون می آید ای ابله ترا ٭ اللهم لا تجعلنی من الذین
یکذبون بیوم الدین واجعلنی من الذین هم یعتقدون ان الساعة اتیة علی الیقین
وهم الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و نحیبم خوف لقاء باریتعالی ست که میسر
شود یا نه واین خوف مرخاص الخاص است که ایشان از هیچ چیز نمیترسند مگر برای این
و شب و روز گریه برای لقاء او میکنند که کی میسر شود و نه حرص بهشت کنند و نه ترس
دوزخ هر عبادتیکه میکنند محض برای لقاء او حکایت وقتی رابعه عدویه را دیدند که
بیکدست آتش گرفته و بیکدست آب گرفته می رود گفتند ای رابعه کجا میروی گفت میروم
تا آتش در بهشت زنم و بهشت را بسوزانم و آب را در دوزخ اندازم و دوزخ را فرو میرانم
تا بندگان خدای تعالی عبادت بامید بهشت و ترس دوزخ نکنند بلکه پرستش خدای تعالی
خاص از برای او کنند ؎ ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی ٭ در غیر او نظر بحقیقت
چرا کنی ٭ نقل است که خواجه ممشاد دینوری را مریدی بود دعا کرد و گفت خدایا
بر ممشاد دینوری بهشت و بهشت کرامت کن حضرت خواجه چشم بکشاد و گفت و سی
سال است تا بهشت برین عرض میکنند بگوشه چشم نگریستم این چه دعاست و لله در قائل
؎ آنانکه بجز روی تو جائی نگرانند ٭ کوته نظرانند چه کوته نظرانند ٭ حکی عن ابراهیم
بن ادهم رحمه الله تعالی کان یقول ویحک الی متی تخاف النار کن بحال تخاف
النار منک ویحک الی متی تخاف الموت کن بحال یخاف الموت منک لانه جاء
فی الاخبار ان المؤمن اذا اراد ان یجاوز الصراط تقول جهنم یا مومن عجل فان

نورك يطفأ ناري كذا في كفاية الشعبي نقل است كه وقتی رابعه بیمار شد پرسیدند
که سبب بیماری چه بود گفت نظرت الی الجنة فادبنی ربی فالمشتاقون الی لقاء الله
تعالی لا یبکون للنار ولا یبالون منها ولذا قال العارفون نار الشوق اشد علی
المشتاقین من نار جهنم نعم من قال ع زاهد از بیم دوزخ چند ترسانی مرا آتشی
دارم که دوزخ نزد او خاکستریست ۞ وهم لا یبکون ولا یخافون لاجل الموت لانه
حصل لهم فی حال الحیوة ولله در قائله ع ستاند جان عاشق خود چو معشوق
ندارد کار عزرائیل آنجا ۞ وایضاً قال بعض الفقراء ع جان فدای دوست
کردم ای اجل معذور دار کس نتاند آشنائی چون دهد بیگانه را ۞ وحکی ان رجلاً
سمع من عند ابراهیم بن ادهم رحمه الله فذهب الیه لینظر ما یصنع حیث اشتهر
اسمه فی العالم فجعل یرقبه حتی صلی العشاء ودخل البیت فنام الی طلوع الفجر
فلما رای ذلک الرجل تفکر فی نفسه وقال ان هذا الرجل له اسم فی الزهد ولیس
له عمل فلما اصبح ابراهیم صلی الفجر ولم یتوضأ فلما رای الرجل ذلک زاده تهمة
فسأل ابراهیم عن ذلک فقال ابراهیم لما وضعت جبینی علی الارض تفکرت کانی
حشرت یوم القیمة وملائکة العذاب یجرونی الی النار وانا اعلم حالی فبقیت
فی ذلک الحیاء من الله تعالی الی ان سمعت الاذان ولهذا فسر ذو النون المصری
هذا فقال ابراهیم بقیت بعیداً من الله تعالی بمخلوق شغلک عن الخالق العباد
ولذا قیل کل ما شغلک عن الحق فهو صنمک نقل است که مردی بود سی سال است
تا گور من کافته است و بران گور نشسته است و کفن در گور آویخته و دایم میگریه چون این
قصه بحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه شنید گفت مرا آنجا برید آنجا بردند چون آن مرد را
صنمست بدید گفت یا فلان شغلک القبر عن الله تعالی وحسن بصری روزی به بام
خانه میگریست از آب گریه ناودان روان شد و بر جامه شخصی افتاد و گفت این
آب پلید است یا پاک حسن بصری گفت این آب پلید است که از چشم من بیرون آمده
است آن مرد نعره زد و گفت ای مسلمانان این جامه را برای کفن خواهم نهاد

گفته اند که حضرت شعیب پیغامبر علیه السلام ده سال گریه کرد تا نابینا شد باز بینائی
یافت و ده سال دیگر نگریست تا نابینا شد باز بینائی یافت فرمان شد که ای
شعیب اگر از بیم دوزخ میگریی آن بر تو حرام ساختم و اگر از برای بهشت آن بر تو
حلال ساختم این گریه تو از بهر چیست گفت الهی نه مرا غم دوزخ و نه حرص بهشت است
من از اشتیاق فراق تو میگریم فرمان شد که فعلیک بالبکاء و ده سال دیگر بگریست
خوش آنکه گفت مصرع ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است ❁ بردار ز رخ پرده
که مشتاق لقائیم ❁ ما کشته عشقیم و محبت کفن ما ❁ پرورده دردیم و ملامت وطن ما ❁ زاهد
تو برو و طوطی فردوس برین باش ❁ ما بلبل عشقیم که داغش چمن ماست ❁ در عوارف است
که سهل بن عبدالله گفت کمال ایمان بعلم است و بخوف فضیل بن عباس چون ترا گویند
که خاموش باش کافر گردی و اگر دروغ گفته پس باید که بغیر از خود یکساعت نباشد
ولهذا قال العارف بالله ابو عبد الله واستغفر الله من عين قد اغتلت من
المحارم والزم حبيبة الندم سارا زو بدكان باران كه هستی از گنهگاران گروهی بیشماران
مگر مجنون شیدائی بعضی بزرگان برای شوق حق تعالی گریه کردند نه ترس دوزخ و نه حرص
بهشت نقل است که حضرت بایزید بسطامی گفت که خداوندا اگر مرا یکساعت از دیدار مشرف
آثار خود محجوب داری چندان بنالم و فریاد کنم که دوزخیان را بر من رحم آید حکی ان الشبلی
رحمة الله علیه رای امراة تبکی علی ولدها و تقول یا ویلاه علی فراق الولد فبکی الشبلی
وقال یا ویلاه علی فراق الاحد قالت وکیف یا ابا بکر قالت انت تبکی علی فراق مخلوق
فان فلا ابکی علی فراق خالق باق اذا عرفت هذا فاعلم یا ایها الطالب ان الرجال
مراتب فی الخوف بعضهم یخاف النار و بعضهم یخاف عذاب القبر و بعضهم
بفراق الخالق اما فی حق المبتدی قال ولی البکاء والخوف لجمیع انواع العذاب
افضل لحفظ المراتب فی هذا السلوک لازم کما تقدم قصة ابراهیم بن ادهم کان فی
اول الحال علی صفته خاف لیلة من اللیالی من حشر القیمة و نام حتی یطلع الفجر
وکان بعد ذلک علی حال قال اجل و یحک الی متی تخاف من النار کن بحال تخاف

النار منك فهذه تفاوت المراتب ثم من قال الٰهی بر و گمان که صاحب تحقیق از اندر
صفت صدق و یقین صدیقی هر مرتبه از وجوب حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
فینبغی للمبتدی انه یخاف و یبکی و یتعوذ بالله تعالی من جمیع انواع العذاب لانه
کان علیه السلام یتعوذ بالله من جمیع انواع العذاب تعلیما لامته لاتری ما روی
فی حصن حصین کیف کان علیه السلام یتعوذ فلیطالع فیه شرط سیم و هشتم
آنکه برحمت خدای تعالی امیدوار بودن و بدبید ارا و قال الله تعالی لاتقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا وعن ثوبان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ما احب ان لی الدنیا بهذه الایة یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا
من رحمة الله الایة فقال رجل فمن اشرك فسکت النبی صلی الله علیه واله وسلم
ثم قال الا ومن اشرك ثلث مرات کذا فی المشکوة مناجات الٰهی جا بحرم الحکم لله ٭
تو لی مقصود من الحمد لله ٭ ندارم هیچگونه توشه را ٭ بجز لاتقنطوا من رحمة الله ٭
قال علیه السلام انما یدخل الجنة من کان یرجوها ویجتنب النار من کان یخافها
فانما یرحمهم الله من یرجوه وقال ذو النون الٰهی رجاءك یحیینی وخوفك یمیتنی وانا
بین موت وحیوة اخاف عذابك لانی عصیتك وارجو فضلك لانك کریم نقل است
که حق سبحانه تعالی وحی فرمود بموسی که ای موسی فلان خزاف را بگو که سبوهای که ساخته است
درهم شکند موسی علیه السلام پیغام حق سبحانه تعالی بآن مرد رسانید آن مرد گفت یا نبی الله
مرا دل یاری نمیدهد که این را بشکنم پس حق تعالی فرمود که ای موسی هرگاه که این مرد
کوزهای سفالین شکستن نه پسندید پس لطف و کرم من کی پسندد که قامتی بید قدرت
خود آفریدم وصورتی را که در نگارخانه ومن احسن من الله صبغة نگاشتم چون بآتش
دوزخ بسوزانم للنبی صلی الله علیه واله وسلم یرجوا رحمة من الله عذابا منه
اعطاه الله ما یرجی وکفی ما یخاف حکایت وقتی فرشته را با فرشته بر هوا ملاقات
شد گفت کجا میروی گفت در شهر جهودی هوس ماهی کرده است ودر حوض او ماهی نیست
مرا فرمان است که از دریا ماهی در حوض او اندازم تا آن جهود مراد یابد بخشش

فضل حق نه حد بیان است * هست این قول در جهان شایع * آنکه بر کافری ببخشاید *
مسلمان را کجا کند ضایع * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لما قضی الله الخلق کتب کتابا فهو عنده فوق عرشه ان رحمتی سبقت غضبی
وفی روایة غلبت غضبی متفق علیه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع بجنته احد ولو یعلم الکافر
ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد کذا فی المشکوة نقل است که وقتی جبرئیل علیه
السلام بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا رسول الله من امروز چیزی
معاینه کردم که هرگز آن مشاهده نکرده بودم و آن آنست که در شهری بت پرستی
بت پیش نهاده بود و میگفت ای صنم ای صنم یکبار غلط گشت و گفت ای صمد از سرادقات
عزت آواز آمد که لبیک یا عبدی گفتم خداوندا بت پرستی بت خود را میخواند غلط کرده
تا صمد بر زبان راند چگونه است که تو اجابت میکنی فرمان شد که ای جبرئیل اگر معبود
را غلط کرده ما نیز دانیم که معبود او کیست چون معبود او در حقیقت منم مرا میخواند پس
او را اجابت میکنم خوش گفت آنکه گفت شعر مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو *
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه * مسجد و دیر توئی کعبه و بتخانه یکیست * هر کجا گوش
نهادیم همه غوغای تو بود * وروی فی الاخبار ان امراة اتت الی رجل من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تشتری تمرا فقال لها ادخلی الحانوت فان
التمر فیه احسن واجود فدخلت فقبلها وعانقها ولم یزد علی ذلک فعرفته
المراة ففزع الرجل ثم قفل فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقال ناولت
یدی الی امراة فلم یبق لی شیء الا الامر العظیم یعنی الجماع فنزل جبرئیل علیه السلام
بهذه الآیة واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیأت
فقیل هذا خاصة لهذا الرجل ام عامة فقال لا بل لجمیع الامة وروی ان رجلا
اتی باب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یبکی فدخل رجل آخر علی رسول الله
علیه السلام فقال یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احرق قلبی شاب بالباب

فقال عليه السلام ادخلوه على فادخلوه وهو يصيح ويبكي فقال له النبي عليه السلام
ما يبكيك يا شاب فقال ذنب عظيم ارتكبته فقال عليه السلام اشركت بالله
فقال لا فقال اقتلت مسلما فقال لا فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تخف
وان كان ذنبا اكبر من السموات السبع والارضين السبع فقال يا رسول الله وهو
اعظم من ذلك فقال ماذا فقال استحيي ان اذكره فقال عليه السلام تستحيي مني
ولم تستحيي من الله تعالى فقال الشاب كنت نباشا منذ سبع سنين فنبشت
ذات يوم قبر بنت انصاري ونزعت عنها الكفن فلما ظهر عورتها لم اتمالك
نفسي فوقعتها فلما انصرفت سمعت صوتا من القبر يقول فضحتني فضحك الله
تعالى يوم القيمة فقال عليه السلام تنح عني يا فاسق يا فاجر فخرج الشاب من عنده
الى البر يبكي ويصيح ويهيل التراب على راسه ويقول يا رب اتيت باب رسولك
فردني فان طردتني من بابك فالويل لي وان غفرتني فطوبى لي فانزل الله تعالى
في شانه هذه الاية والذين اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم الاية
وقال بعضهم انها نزلت في شان ثعلب الانصاري رضي الله تعالى عنه وقصته
يا روي عن اسامة بن زيد ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخا بين سعيد بن
عبد الرحمن وبين ثعلبة الانصاري في الخروج الى غزوة تبوك وهي اخر غزوة
غزاها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخرج معه سعيد بن عبد الرحمن وخلف
اخاه ثعلبة خليفة في اهليه وكان يحطب على ظهره ويسعى لاهله فاخذ
الشيطان منه ما اخذ فقال له اما تنظر مرة الى ما وراء الستر فوقع الستر
فراى امراة تقضي وجهها كالقمر ليلة البدر واذا الشعاع في صدرها
كشعاع الشمس فوضع يده على صدرها فقالت له ويحك اما تستحيي من الله
تعالى اما تحفظ عن الاخ الغازي اما تحفظ وصية رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم قال فقام ثعلبة وخرج باكيا نادما الى الجبل وهو يقول واذل
منا ما ثم واذل من عصاربه وكان في الجبل كذلك حتى رجعوا من الغزو

فجعل كل اخ يلقى اخاه فاغتم سعيد بن عبد الرحمن لما لم يره ثعلبة وامسا
لم يخرج اليه ملتقيا فلما دخل منزله سال اهله عن ذلك فقالت امراءة انه وقع
نفسه فى بحر الخطايا فخرج هاربا باكيا الى الجبل فخرج سعيد فى طلبه فلما ظفر به
سال منه ان يدخل المدينة فقال له ان كان لابد فغل يدى فى عنقى فانا عاصى
ففعل ذلك فلما قدم المدينة استقبل بنته خمصانة فقال لها خذى بيدى و
احملنى الى بيت على رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول
فدخلا فاخبر عليا رضى الله عنه بقصته فقال له اخرج فلا توبة لك عندى فخرج
وقال لابنته اذهبى الى بيت عمر رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما
بالدخول واخبر عمر بقصته فقال له اخرج فلا توبة لك عندى فخرج فقال لابنته
اذهبى الى بيت ابوبكر رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول
فدخلا عليه واخبرا ابا بكر رضى الله عنه بقصته فقال له ابوبكر اخرج فلا توبة لك
عندى فخرج وقال لابنته اذهبى الى بيت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فذهبت
به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول فدخلا عليه واخبره بقصته فقال له اخرج
ذكرتنى اخلاء النار فخرج هاربا الى الجبل يصرخ ويقول اللهم ان عمر همّ بضربى
وان ابابكر اهدرنى وان عليا طردنى وان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
خيبنى وكان على ذلك اذا نزل جبرئيل عليه السلام من عند الله تعالى وقال
يا محمد ان الجبار يقرئك السلام ويقول الك انت خلقت الخلق حيث خيبت
عبدى وانا قد غفرت له فقال عليه السلام من لاصحابه من ياتينا بثعلبة فيبشره
بالمغفرة فقاما على وسلمان الفارسى رضى الله عنهما وخرجا وطلبا فوجدا راعيا
من رعاة المدينة فسالاه عن خبره فقال لعلكما تريدان الهارب من النار
قالا نعم فقال لم اعلم اين هو ولكن اذا اقبل الليل ياتيه تحت هذه الشجرة
ساجدا يبكى ويتعوذ بالله من عذابه فمكثنا هنالك حتى اذا اقبل الليل فجاء
ثعلبة هاربا والسباع والطيور يبكون حوله فخر ساجدا تحت تلك الشجرة

فجاءاو سلما عليه فرد عليهما السلام وقال لهما كيف تركتما رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال على ما يجب ويريد الله تعالى ثم قال له لك البشرى بالمغفرة فانه نزل الوحي على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فاخبرني لك وامرك ان تدخل معنا المدينة فقال اذا جئتماني اليكما ان لا تدخل المدينة في بياض النهار وليكن تربصا حتى اذا جن الليل فحينئذ تدخل المدينة فاجابه الى ذلك فلما اقبل الليل واذن بلال العشاء فدخل ثعلبة مسجد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وقام في اخر الصف فيتقدم النبي صلى الله عليه واله وسلم يصلي بالقوم وجعل يقرأ سورة الهكم التكاثر فشهق ثعلبة شهقة ثم شهق اخرى فخر ميتا فلما فرغوا من الصلوة فجعلوا يحركونه فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم رشوا على وجهه الماء البارد فقال سلمان يا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قد خرجت نفسه فخرج النبي صلى الله عليه واله وسلم من المسجد فاستقبلت خمسانة ابنة ثعلبة فقالت يا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كيف حال ابي فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ادخلي المسجد وانظري حاله فدخلت ووضعت يدها على جبهته وجعلت تبكي وتقول من لي بعد ذلك يا ابي فقال لها النبي صلى الله عليه واله وسلم اما ترضين برسول الله صلعم ابا وبفاطمة اختا وبعـا ئشة اما فقالت لمرلا ارضى ثم امر النبي صلى الله عليه واله وسلم بغسله فغسلوه وكفنوه وصلوا عليه فقال عمر يا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم رايناك تمشي على قبره باصابع الرجل فقال نعم لكثرة الملائكة لكيلا اطاء اجنحتهم كذا في كفاية الشعبي ثم اعلم يا ايها الطالب بالمغفرة ان رحمة الله واسعة لا يقنط من رحمته احد الا الكافر لانه قال الله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله الاية ولما لم يامنوا اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من الشيطان فكيف تأمن عنه لان الشيطان لا يوسوس في قلب ليس فيه الايمان الا ترى ان السارق لا يدخل في بيت ليس فيه

المال ولقد صدق من قال ؎ کدورت بشیر آنرا کہ جوہر بشیر باشد ✤ نمیباشد غبار
زنگ ہرگز تیغ چوبین را ✤ آنکہ ہر گام لغزید درین کوچہ رفت ✤ صفت راہ روان
لغزش گامست اینجا ✤ ولیکن ینبغی ان تلزم الاستغفار فی کل ساعۃ لان الساعۃ
یجعل الکبیر صغیرۃ فافہم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ والہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعۃ وتسعین انسانا ثم خرج یسئل
فاتی راہبا فسئلہ فقال لہ توبتہ فقال لا فقتلہ وجعل یسئلہ فقال لہ رجل ایت
قریۃ کذا وکذا فادرکہ الموت وقناء بصدرہ نحوہا فاختصمت فیہ الملائکۃ الرحمۃ
وملائکۃ العذاب فاوحی اللہ تعالی الی ہذہ ان تقربی والی ہذہ ان تباعدی فقال
اللہ تعالی فیسو ما بینہما فوجد والی ہذا اقرب بشبر فغفر لہ متفق علیہ کذا فی
المشکوۃ ولذا قال الامام الشافعی رحمہ اللہ فی مناجاتہ ؎ الہی عبدک العاصی اتاکا
مقرا بالذنوب وقد دعاکا ✤ فان تغفر فانت لذاک اہل ✤ وان تطرد فمن یرحم سواکا ✤
الہی لا الہ سواک فارحم ✤ علی من لا رحیم لہ سواکا ✤ تجاوز عن ضعیف قد جناکا ✤
فجاءک تائبا یرجو رضاکا ✤ فان یک یا مہیمن قد عصاکا ✤ فلم یسجد لمعبود سواکا ✤
وما احسن ما قال النوسر الحکیم ؎ ذنوبی ان تفکرت فیہا کثیرۃ ✤ ورحمۃ ربی من ذنوبی اوسع ✤
وما اطمع فی عمل صالح ان عملتہ ✤ ولیکنی فی رحمۃ اللہ اطمع ✤ ہو اللہ مولائی وما لکی وخالقی ✤
وانی لہ عبد اقر واخضع ✤ وان یسلک غفرانا فذالک برحمۃ ✤ وان یک اخری فما انا اصنع ✤
وقال علی رضی اللہ عنہ ؎ ایا من لیس لی منک المجیر ✤ بعفوک عن عذابک استجیر ✤
فان عذبتنی فالذنب منی ✤ وان تغفر فانت بہ جدیر ✤ انا العبد المقر بکل ذنب ✤
وانت السید الصمد الغفور ✤ نقل است کہ روزی شیخ شبلی رحمہ اللہ گذری بر قصبہ آورد و درکوچہ نوجوانی
افتاد شعبانہ کہ سر ایشان بود شیخ را دید و ایستادہ شد و خدمت کرد شیخ فرمود یک شب کہ بر مردمان شعبانہ
چند می ستانی گفت یک دینار سرخ شیخ گفت و اگر در تمام روز ترا نگاہدارد چند می ستانی گفت دو دینار سرخ
شیخ فرمود ہفت شبانروز بیست و یک دینار از من بستان و ہفت شبانروز بر من بمان
شعبانہ قبول کرد و خود را بیار استہ و در حجرہ شیخ آمد شیخ در را ببست شعبانہ را گفت

کنج برو وبخسپ شعبانه دران کنج خسپید و شیخ با خداوند تعالی مشغول شد چون روز
شد در حجره مقفل کرد شعبانه را دران حجره گذاشت چون شب شد شیخ باز همچنان
مشغول شد و شعبانه در خواب رفت سیوم شب شیخ فرمود ای شعبانه اگر برخیزی
دو رکعت نماز بگذاری چه شود شعبانه باکراه تمام برخاست و وضو کرد و دوگانه شروع
کرد شیخ سر بسجده نهاد و گفت الهی آنچه بدست من بود کردم این زن را از خانه فساد
در حجره آوردم و او را بر درگاه تو ایستاده کردم آینده توئی مقلب القلوب که دل او را
بگردانی واز بدی در نیکی آریش واز فساد باصلاح کنیش حضرت مقلب القلوب مجیب
الدعوات دعاء شیخ در حق او مستجاب گردانید شعبانه تمام شب دو رکعت گذرانید چون
صبح در رسید بیست و یک دینار پیش شیخ نهاد و گفت مرا توبه ده پیش شیخ توبه کرد تا کار
او بجدی رسید که مردان غیب بزیارت او آمدندی و پای بوسی میکردندی تا روز
شعبانه بر خود حساب کرد که مرد بیگانه اوی چند کس رسیده اند هفتصد و سی و هفت مرد برو
رسیده بود و گفت الهی ایشان بر من ستم نکردند من بطمع زر سر خود پیش ایشان نهادم
چون مرا آمرزیدی در درگاه تو عجب نباشد که ایشان را نیز بیامرزی ندا شنید که ما
بتو بخشیدیم و گناه ایشان بمنت تو عفو کردیم شعر باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ *
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ * این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه
شکستی باز آ * پس سالک را باید که نومید نشود از رحمت خدای تعالی بسبب عصیان و عصیان
پیش نداند نسبت بمغفرت بلکه تحفه و غنیمت داند گناهی را که در تقصیر آرد کما قال ابن
عباس قنوطك اعظم من ذنوبك ولذا قال العارفون ترك الذنب ذنب شعر
پیش لطف و عفو بیحد تو شاه * توبه کردن از گنه آمد گناه * وقال العارف بالله
ابو عبد الله لعل رحمة ربي حين يقسمها تاتي على حسب العصيان في القسم شعر
مباش ای عاصی بیچاره نومید * که چون پیدا شود انوار خورشید * کسی کو برهنه
ست افتاده در راه * بروبه تابدان خورشید درگاه * چو کار مخلصان آمد خطرناک *
گنهگاران برند این گوی چالاک * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول

الله صلی الله علیه واله وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم
ولجاء بقوم یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم ولذا قال
بعض الشعراء شعر عفوت تواب دشمن وحکمت گناه دوست ٭ هرگام چیده
عاطفت دام ودانه ٭ ای درویش باید که هیچ گناهگار را از رحمت حق تعالی
ناامید نگردانی الاتری ما روی فی المشکوة المصابیح عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین احدهما
مجتهد فی العبادة والاخر یقول یذنب فجعل یقول اقصر عما انت فیه فیقول
خلنی وربی حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه فقال اقصر فقال اقصر فقال
خلنی وربی ابعثت علی رقیبا فقال والله تعالی لا یغفر لك ابدا ولا یدخلك الجنة
فبعث الله الیهما ملکا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب ادخل
الجنة برحمة وقال للاخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی فقال لا یا رب
قال اذهبوا به الی النار رواه احمد ونیز باید که هیچکس را بچشم حقارت نه بینی والله
در قائل گنه گار آیینه فضل ورحمت است ای شیخ مبین بچشم حقارت گناهگاران را
چنانچه حضرت بابا میرویس مجذوب قدس سره میفرمایند شعر گناه من ز عدم گر نیامدی
بوجود ٭ وجود عفو تو در عالم عدم می بود ٭ وحکی ان رجلا جاء الی النبی صلی
الله علیه واله وسلم وحکی بین یدیه ان امراة سقط ولدها من السطح بینها
فرمت المراءة نفسها من السطح فهلکت شفقته علی ولدها فقال رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم ان الله تعالی اشفق علی امتی من تلك المراة علی ولدها
نقل است که بنده نامه عصیان خود میخواند منکر شود تا هر اعضای او را گواهی
دهند پس او را بسوی دوزخ برند پس میگوید خداوندا بسیار عذر کرده بودم هیچ
فائده نکرد حالا بدوزخ قرار کردم اما نام تو رحیم است اکنون امیدوارم که رحم خود
اظهار کنی خدای تعالی بر و رحمت کند چه خوش فرمودند حضرت انصار علیه الرحمه
بیت روز محشر چون روم پیشش باین روی سیاه ٭ چون ز من پرسد بگویم عذرم

آید برگناه ❊ مارا تو بهشت اگر بطاعت بدہی ❊ وین بیع بود لطف و عطاۓ تو کجاست ❊ وقال بعضهم انما خلق الله تعالی ابواب الجنة اکثر من ابواب النار لان ابواب الجنة ثمانیة و ابواب النار سبعة لیعلم ان رحمة اکثر من عذاب ولهذا قیل ان الموحدین رجاءهم اکثر من الخوف لان الرجاء یشرب من بحر الرحمة والخوف یشرب من بحر العقوبة کذا فی کفایة الشعبی اعلم ایها المطالب ان الرجاء علی قسمین کما ذکر ان الخوف علی اقسام الاول الرجاء بدخول الجنة والثانی بسرویة الله تعالی اما الاول فان الله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئك یدخلون الجنة وقال تعالی فیها عین جاریة فیها سرر مرفوعة الایة شعر دخول الناس فضل فی الجنان ❊ من الرحمن یا اهل الامال ❊ وقال تعالی وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار فالعبد یکون احرص علی الطاعات واصرف عن المعصیة لانه تعالی یقول وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین وقال فی النار اعدت للکافرین وقال تعالی وتلك الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون وقال ونعم اجر العاملین - کذا فی الشرح الامالی و در رساله شرح سورهٔ فاتحه از تصنیف مولانا معین آورده است که چون حساب خلائق باتمام رسد حضرت با رفعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم توجه بجانب حوض کوثر کنند و از آنحضرت سوال کردند که کوثر چیست آنحضرت فرمودند که طول و عرض آن جز علام الغیوب نداند کنارش از زر سرخ است و آبش سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و شادی انگیز تر از شراب و خوشبو تر از مشک هر که از آن آب روان قطرهٔ بنوشد از آلام و اسقام ایمن گردد و هرگز تشنه نگردد و اگر هر دم هزار کاسه می نوشد هیچ ضرر نکند بلکه از هر کاسه عشرتی دیگر یابد و گویند که چهار صحابه کرام بر اطراف او باشند و مؤمنان را آب دهند کسی که بغض یکی از آن چهار بزرگوار داشته باشد آب در حلق او نه قوم گردد عیاذا بالله منها در شرح تعرف آورده که این چهار

جوی که وصف آن در قرآن مذکور ست که فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن
لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی آب عبارت از ابوبکر
ست رضی الله عنه که هر کرا قدحی عنایت کند آبی لطافت تاب باشد که ازان حیاتی یابد
وشیر اشارت بعمر ست رضی الله عنه که هر کرا ساغری کرم نماید شیری دلپذیر بود که ازان
قوتی یابد وخمر کنایت از عثمان ست رضی الله عنه که هر کرا جامی دهد شرابی طرب انگیز
مهیا شد ازان عشرتی یابد وعسل کنایت از علی ست رضی الله عنه هر کرا می بخشد غلی
بغش و غل کند که کام جان او شیرین گردد واختلفوا فی انهار الجنة قال بعضهم
النهر واحد تجری فیه الخمر واللبن والعسل لا یخالطه بعضه بعضا کما لا یخالط
الماء العذب الماء الاجاج والمالح فی الدنیا فی البحر قال تعالی مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان وقال بعضهم فیها اربعة انهار کما قال الله تعالی فیها انهار
من ماء غیر آسن الایة وقال بعضهم الماء واحد ولیکن یختلف بالمنیة ان تمنی
یکون لبنا وان تمنی یکون عسلا وفیه سر عزیز لا یعلمه الا الله تعالی وقال بعضهم
النهر الجاری واحد ولیکن له طبایع اربع طبع الماء فی ایجاد الحیوة وطبع اللبن
فی التربیة وطبع العسل فی الحلاوة وطبع الخمر فی الطرب والنشاط وانما جمع
الانهار لکثرة معانیها مع اتحاد بینها وفیه سر عزیز کذا فی شرح الامالی ودر تفسیر
زاهدی آورده حوض کوثر روز قیامت بر پشت فرشته نهند که هر جا که آنحضرت میرود
وآن فرشته با وهمراه مهیا شد ودر طول وعرض این حوض روایت بسیار ست وحضرت
علیه السلام فرمود که دیدم چهار جوی بهشت از چشمه میم بسم الله بیرون می آیند
هر جوی آن مقدار که هفت دریا برابر هر یک جوی سوزنی می نمود وآن چهار
جوی در حوض میرفتند وآن حوض به کلیشو دیگر بروز قیامت در شرح دیوان آورده
که قال ابن عباس رضی الله عنه الجنان سبعة جنة الفردوس وجنة العدن
وجنة النعیم ودار الخلد وجنة الماوی ودار السلام وعلیون وفی روضة العلماء
ان لکل مؤمن عطاء خمس من الانبیاء کلهم علی قامة آدم علیه السلام بستان

ذراعا وعلی سن عیسی بن مریم ثلث وثلثین سنة وعلی حسن یوسف علیه السلام
وعلی نغمة داؤد علیه السلام وعلی خلق محمد علیه السلام وفی رسالة الجوهر ادنی
ما یعطی من المقام فی الجنة لمؤمن لاطاعة ولا عبادة له فی الدنیا عشرة امثال
الدنیا بان یکون بناءه وعن لبنة من ذهب ولبنة من فضة وترابه من المسك
الاذفر والزعفران ویدخل بیته وفی البیت کان سبعون سریرا علی کل سریر
سبعون فراشا سبعون درجة علیها سبعون حلة وقیل ولو ان شعرة من شعر
نساء اهل الجنة سقطت الی الارض لاضاءت اهل الارض واما اهل الجنة جرد
مرد مکحولون وللرجال شوارب خضراء وهو احلم ما یکون علی امراءة ولا یکون
للنساء ذلك لتمیز الرجال عن النساء ولا یکون شعر الابط والعانة الا حاجبین
وشعر الراس والعین ویعطی للرجل قوة مائة رجل فی الاکل والشرب والجماع
وتجامعه ویجامعها کما یجامع اهل الدنیا کذا فی دقائق الحقائق وجاء فی
الخبر ان حور العین ان اخرجت اصبعة الی الدنیا فی اللیلة المظلمة تنورت الدنیا
کلها انور فی تنویر الشمس بها وان القت قطرة عن ماء الفم فی البحر لم یبق فیه
شربة من الماء الا اجاج ومع هذا ان المؤمنات فی الجنة اکثر جمالا وکمالا وصفاء
من الحور لان الحسن فی الحور واحد وهو عطائی وفی المؤمنات اثنان عطائی
وجزائی کذا فی شرح الامالی در مصفی آورده است که گروهی از زنان بجانب حضرت
باریتعالی عرض میکنند ومیگویند خداوندا مارا در دنیا هیچ شوهری نبود حالا در باب
ما چه حکم فرمائی فرمان در رسد که از آدمیان هرکه خوش آید اختیار کنید وحضرت جبرئیل
میان ایشان عقد بندد با طائفهٔ دیگر عرض کنند که مارا در دنیا دو سه شوهر بود حالا
منازعت میشود چه حکم فرمائی فرمان در رسد هرکرا خوش آید اختیار کنید وبروایتی
شوهر آخر حاکم شود وعلیه الفتوی ودران هنگام خدای تعالی مردان را چندان قوت
دهد که اگر یکی را صد هزار حور داشته باشد بیک روز تسلی خاطر ایشان تواند داد
وخبر آن بجز معاینه معلوم نتوان کرد ان شاء الله تعالی ودر شرح هدایه آورده است که

آسیا نام زن فرعون ست الله تعالی او را با قالب در بهشت برد تا که در دنیا بود فرعون با او
نزدیکی کردن نتوانست الله تعالی در پردهٔ عصمت او را نگاه داشت هر بار که فرعون طلب
کردی الله تعالی دیوی را بصورت او فرستادی او دانستی که زن آن کس ست الله
تعالی برین طریق نگاه داشت فردای قیامت در نکاح محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر دو زنان باشند یعنی آسیا و مریم بدانکه در بهشت مومنان یکدیگر طواف کنند و
یاران بیاران و خویشان بخویشان ضیافتها کنند و بزم آرایند و از طعام و شراب
و سماع و رقص بهره گیرند و هر امتی در یکروز یکبار بملاقات پیغمبر خود روند امت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم دو بار بدیدار شریف آنحضرت مشرف میشوند نقل ست که چون
بهشتیان در بهشت قرار گیرند بروز شنبه مهمانی آدم علیه السلام آیند در خلد برین حاضر
گردند روز یکشنبه بضیافت حضرت نوح علیه السلام در جنة النعیم توجه نمایند روز
دوشنبه طعام حضرت ابراهیم علیه السلام در جنة الخلد می آیند و روز سه شنبه
بخانهٔ حضرت موسی علیه السلام در جنة الفردوس مبادرت نمایند روز چهارشنبه بر
خوان حضرت عیسی علیه السلام در جنة العدن قدم رنجه فرمایند روز پنجشنبه بسایهٔ
درخت طوبی بضیافت پر لطافت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ازدحام
نمایند و مشرف دیدارش شوند روز جمعه که آنرا یوم مزید مومنان گویند در دار الجلال بحد
زوال نزول اجلال فرمایند و هر یکی از انبیا و اولیا و خاص و عام نعمتهای و شربتهای
رنگارنگ تناول نمایند نقل است من مطالع الانوار در تمهید مذکور است که چون
بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ قرار گیرند میان بهشت و دوزخ مرگ را
بصورت گوسفندی سیاه ذبح کنند بهشتیان را شادی افزاید و کافران را غم زیاده گردد
و در مصابیح مذکور است که طول اهل بهشت شصت گز باشد و عرض هفت گز و عمر مردان
سی سال و عمر زنان ۱۶ سال بود و پیوسته نو اکبر باشند اللهم ارزقنا دار النعیم
والنظر الی وجهك الکریم والثانی رجاء رویة الله تعالی حق للمومنین قال تعالی
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة وقوله تعالی الذین احسنوا الحسنی وزیادة

وقد قال علیه السلام الزیادة هی النظر الی الله تعالی والحدیث صحیح وقوله تعالی
یوم یلقونه سلام واللقاء هو رویة وقوله تعالی واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا
کبیرا وقیل الملک الکبیر هو الله تعالی وقوله علیه السلام انکم سترون ربکم کما
ترون القمر لیلة البدر والمقصود به تشبیه الرویة بالرویة لا تشبیه المرئی
بالمرئی کما قیل تراه المؤمنون بغیر کیف وادراک وضرب من مثال کذا فی شرح
الامالی بدانکه دیدار حق تعالی بعضی را هر ساعت باشد وبعضی را روزی یکبار وبعضی
را بعد دو روز وبعضی را بعد سه روز تا هفت زیاده بر کسی نگذرد و هر روز مقدار
هزار سال فراق باشد چون بعد هفتم روز دیدار حق تعالی ببینند نعمتهای بهشت را فراموش
کنند فینسون النعیم اذا راوه فیا خسران اهل الاعتزال واختلفوا فی رویة الله
تعالی للنساء وفی فتاوی صدر الشهید نقلا عن شرح الطحاوی ان رویة الله حق
للمؤمنین دون نساءهم الا الفاطمة وفی شرح الامالی لا رویة الله للکافرین لقوله
تعالی قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله الایه وقال شیخ جلال الدین السیوطی فی
تصنیفه رویة النساء لباری تعالی اقول رویة الله تعالی تحصیل للخلق فی الموقف
قبل دخول الجنة وفی الجنة بعد دخولها فاما الرویة فی الموقف فلا شبهة فی
حصولها لکل احد من الرجال والنساء حاصل عندنا بذلک لان الاحادیث الواردة
فی تجلیته تعالی فی الموقف صریحة فی العموم لکل من کان یعبد الله من ذکر و
انثی محسن ومسئ وقد ذهب قوم من اهل السنة الی ان رویة الله تعالی
فی الموقف تحصل للمنافقین ایضا وذهب آخرون الی انها تحصل للکافرین
ثم یحجبون بعد ذلک لیکون علیهم حسرة وله شاهد رویناه عن الحسن البصری
رحمه الله فاذا قیل بحصولها فی الموقف للمنافقین وللکافرین وللنساء المؤمنین
اولی واما الرویة فی الجنة فاجمع اهل السنة علی انها حاصلة للانبیاء و
المرسلین والصدیقین من کل امة ورجال المؤمنین من البشر من هذه
الامة واختلف فی الملائکة فذهب الشیخ عزالدین بن عبدالسلام الی انهم

یرون ربهم قال ذلک اجتهادا لنفسه واستنباطا لا نقلا عن احد وعلیه
شیخ ابوالحسن الاشعری ومنه نقل ان الملائکة یرون ربهم فی الجنة و
کذلک نص علیه الامام البیهقی فی کتاب الرویة ومن المتاخرین العلامة شمس الدین
بن القیم وقاضی القضاة جلال الدین البلقینی واما الدلیل ففی ذلک حدیثان
اخرجهما البیهقی فی کتاب المذکور واما موضوع الجن فقد نقل صاحب المرجان
مقالة الشیخ عز الدین فی الملائکة ثم قال والجن اولی بالمنع منهم قلت وهو
الظاهر بلا شک وانه لم یثبت ذلک فی الملائکة خصوصا ان الامام اباحنیفة
وجماعة ذهبوا الی ان لا ثواب لهم ولا یدخلون الجنة وانما جزائهم النجاة
من النار مع انه جوز ان یحصل لهم رویة ما فی وقت من الاوقات حتی لا یحرموا
من فضل الله تعالی بذلک وانما الذی القیه الرویة کما یروی رجال الانس کل
یوم او جمعة واقطع بانهم یرون فی الموقف کما تقدم وعن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال ان اهل الجنة یزورون ربهم فی کل جمعة و قیل
ان للناس نوعان نوع یرون الله کل یوم بکرة وعشیا وهو الخواص ونوع یرونه
کل جمعة فیزورونه ویتجلی لهم وهم عامة الخلق انتهی کلامه کذا فی رسالة
الشیخ جلال الدین سیوطی ودر شرح سورۂ فاتحہ مولانا معین آوردہ است کہ بہشتیان
در روز جمعہ کہ آنرا عید مومنان گویند در دار جلال بی زوال نزول اجلال فرمایند
و ہریک از انبیا و اولیا خواص و عوام بقدر مراتب بر منابر دُرر و یواقیت و کرسیہای
زرین وسیمین می نشینند و حلہای بہشتی در بر و تاجہای مرصع بر سر نہند و نعمتہای
گوناگون و شربتہای رنگارنگ تناول نمایند بعد از ان حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم از منبر منور خود فرود آید تاج از سر و حلہ از بر بکشاید و شکرگذاری بجناب
حضرت باری بسجدہ نہند پس خطاب مستطاب در رسد کہ ای محمد سر بردار کہ این روز
عبادت نیست بلکہ روز مکافات است پس سر از سجدہ بردارد و گوید خداوندا مشتاقان
وصال نعمت دیدار می طلبند امید آنست کہ بشرف دیدار مشرف سازی

خستگان غم عشق تو دوا می طلبند　　دردمندان فراق تو شفا می طلبند
هر یکی از تو تمنای مرادی دارد　　تشنگان غم شوق تو ترا می طلبند

بعد از آن فرمان در رسد که یا ملائکتی ارفعوا الحجاب عن وجوه عبادی ایشان
حجاب گویند عن یقدر ان ینظروا الی وجهك الکریم خطاب در رسد که انی غسلت
اعینهم بماء المغفرة وقلوبهم بماء الجنة بعد از آن هفتاد حجاب بردارند نوری
پیدا شود و هنوز سه حجاب باقی مانده باشد چون یک حجاب بردارند نوری دیگر و چندان
ظاهر گردد و چون حجاب دوم برگیرند چنان ظاهر شود که ظاهر و باطن ایشان نور گردد
و دران نور حیران مانند و چون حجاب سیوم بردارند فینظرون الی وجهه الکریم و
یسجدون لله العظیم و یقولون سبحانك ما عبدناك حق عبادتك فیقول
الله تعالی ارفعوا رؤسکم فانها لیست بدار العمل سلام علیکم هل رضیتم
عنی فذلك قوله تعالی رضی الله عنهم ورضوا عنه پس سر از سجده بردارند
و جواب عرضه نمایند و چنان بدیدار مشغول شوند که هم حور و قصور و بهشت فراموش شود

روزی که یار جام مرا پر زمی کند　　عاشق دران وفا و جفا یاد کی کند
ساقی اگر هزار شراب افگند بجام　　عاشق همین ملاحظه حسن وی کند

چون نظر بر جمالش کنند بنوازند و چون نظر بر جمالش کنند نگه ازند که هیچ نعمتی
بهتر از نعمت دیدار نباشد ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی

گر بهشت عدن جای دلکش است　　بی جمال دوست عین آتش است
گر ز دیدار است موعود بهشت　　میروم از صومعه سوی کنشت

اللهم احرق عوارض قلوبنا بنار عشقك وشوقنا الی جلالك وجمالك واقطع
الحجاب بیننا وبینك وارزقنا ازدیاد مشاهدتك حتی لا یبقی فی قلبی غیرك
وارزقنا کاسا من شراب محبتك وتشریف لقائك یا ذا الجلال والاکرام اذا
عرفت اقسام الخوف والرجاء فاعلم ان السالك واجب ان یصیر الخوف والرجاء
عنده کالفرضین لانه اذا غلب واحد فسد القلب ولذا قال سهل بن عبد الله الخوف ذکر

والرجاء انثی ومنهما یتولد حقائق الایمان وقال المشائخ رحمهم الله الخوف والرجاء
بمنزلة جناحی الطیر وانما تیسر للطائر الطیران اذا لم یتفاوت جناحاه کذا فی
فصل الخطاب وروی ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه قال لو نادی منادٍ من السماء
ان لا یدخل النار الا واحد لخفت ان اکون انا ولو نادی منادٍ من السماء ان لا یخرج
من النار الا واحد لرجوت ان اکون انا وهذا مراعات الخوف والرجاء لان الامن
کفر والیاس کفر والله اعلم بالصواب شرط سی و نهم آنکه آداب مبرز نگاه داشتن
وآن بیست و یک ادب اند اول پشت و سر پوشیده دوم آستینها بالا کشیدن سیوم
نعلین در پوشیدن چهارم کاغذ از خود دور کند و یا مهری که در وی نام خدای تعالی باشد
و یا نام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد و یا چیزیکه حرف قرآن باشد از خود دور
کند پنجم از شیطان پناه اندیشد ششم اول چپ پای در آرد هفتم روی و پشت
بجانب قبله و آفتاب و ماهتاب نکند هشتم دست چپ زیر زنخ دارد نهم بار بر پای چپ
کند دهم خوی بیفگند یازدهم خط بر زمین نکشد دوازدهم سوی عورت نه بیند
سیزدهم خود را برهنه نکند چهاردهم بول آهسته کند چنانکه قطره بر جامه نرسد
پانزدهم بعد از فراغ خود را بسنگ و یا بکلوخ و یا بجامه که نم از وی رفته باشد
و یا بخاک پاک کند شانزدهم چندان بباید که تری آن برود هفدهم شمار سنگ
نزد ما شرط نیست اگر بیک سنگ پاک شود پاک بود هژدهم باید که سخن نگوید
نوزدهم باید که کسی را عورت خود ننماید بیستم عورت بپوشد بیست و یکم آنکه وقت
برون آمدن پای راست اول بیرون کند روی عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه
انه کان یدخل الخلاء فی کل اسبوع مرة وکان قد وضع کرسیین علی باب الخلاء
وکان اذا اراد الدخول فی الخلاء یحنی ظهره ویقول للکرام الکاتبین انتما ملکان
طاهران وانه لابد لی من الدخول فی هذه المکان النجس فاقعدا ها هنا حتی اخرج
الیکما ثم اصحبانی وهکذا روی عن عبدالله بن عمر رضی الله عنه وکان المتقدمون
ینصبون الوتد علی باب الخلاء فاذا ارادوا ان یدخل الخلاء یعلقون الخفا ثم

فی الوقت واذا کان فی الخاتم اسم الله تعالی فهذا هو التقوی فی الدین والدنیا
کذا فی کفایة الشعبی وعن عثمان رضی الله عنه اذا اراد ان یدخل الخلاء بسط شیاء
علی الارض خارج الخلاء ویقول للملکین اجلسا علیه تعظیما لهما وادبا کذا فی خلاصة
الحقائق ودر کنز الاوراد آورده که چون بندهٔ مؤمن خواهد که در خلا رود نخست آستین چپ
بالا کند بعد از آن آستین راست و هرچه نام خدای تعالی بروی باشد از خود دور کند
سر و پشت خود بپوشد و پیش از دخول در خلا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الخبیث
والخبائث و باید که مستراح پای چپ درون نهد و چون خواهد که بهر حاجت بنشیند خود
را بقدر حاجت برهنه کند و قوت بر پای چپ کند و پای راست ایستاده دارد تا زود
فارغ شود و در مستراح خط نکشد بر زمین و بر غائط نظر بسیار نکند و بسوی عورت
خود نظر نکند الا از بهر حاجت و آنچه از وی بیرون آید در ان ننگرد و بلغم نیندازد و بینی
فش نکند و دست بر رخساره چپ ننهد چون غمگینان و در وقت خروج از نجاست بگوید
الحمد لله الذی اذهب عنی ما یؤذینی وابقی عنی ما ینفعنی و سه بار گوید غفرانك
ربنا والیك المصیر و گفته اند که سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز ترک نمیکردند
ذکر بر زبان مگر در خلا و لهذا میخواندند و در وقت بیرون آمدن غفرانك ربنا
والیك المصیر و فی فتاوی الصوفیة الصحیح جواز ذکر الله تعالی فی الخلاء
للحدیث لموسی علیه السلام کیف اذکرك وانا علی حال استحییت من نفسی ان
اذکرك فنزل اذکرنی علی کل حال و حضرت مولانا جلال الدین قدس سره فرمودند
که مردم می گویند که در خلاجا و بوقت استنجا نام خدای تعالی نباید برد و سلطان برای
سوار شدن اسپ بیچاره چه میکنند پس معلوم شد که ذکر باین انفاس جائز است در خلاجا و
چون از بهر حاجت انسانی بصحرا رود باید که از چشم مردم دور رود تا نظر کسی بروی نیفتد
زیرا که جابر روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا اراد البراز انطلق
حتی لا یراه احد و فی العوارف و من حکایات الصوفیة ان ابا عمرو الزجاجی جاور
بمکة ثلثین سنة و کان لا یتغوط فی الحرم و یخرج الی الحل واقل ذلك فرسخ و فی

مشکوٰۃ المصابیح عن یعلی قال قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رای رجلا
یغتسل بالبراز فصعد المنبر فحمد اللہ واثنی علیہ ثم قال ان اللہ حی یحب الحیاء
والستر فاذا یغتسل احدکم فلیستتر رواہ ابوداؤد والنسائی فی روایۃ قال ان اللہ
ستیر فاذا اراد احدکم ان یغتسل فلیتوار بشیء وعن انس قال کان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا اراد الحاجۃ لم یرفع ثوبہ حتی یدنوا من الارض رواہ
الترمذی وابوداؤد والدارمی وعن ابی بکر رضی اللہ عنہ قال فی خطبۃ یا معشر
المسلمین استحیوا من اللہ فوالذی نفسی بیدہ انی لاظل حین اذھب الی الغائط
فی الفضاء متقنعا بثوبی استحیاء من ربی وعن انس رضی اللہ عنہ انہ قال خرج
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الدنیا ولم ینظر الی فرج احد ولا نظر احد الی
فرجہ کذا فی الخلاصۃ وروی سلمان انہ قال لان اخر من السماء الی الارض فاموت
ثم احیی ثم اموت ثم احیی ثم اموت ثم احیی ثم اموت احب الی من ان انظر الی
عورۃ احد او ینظر احد الی عورتی دیگر باید کہ در خلا جا مکث بسیار نکند لانہ حکی عن لقمان
الحکیم انہ کان عبدا وخال ما ظہر من حکمتہ انہ قال لمولاہ یا مولائی اذا دخلت
الخلاء فلا یمکث ہناک طویلا فانہ یقسی القلب واللہ اعلم بالصواب شرط چہلم
آنکہ در خلوت با ادب نشستن وادب در خلوت این ست کہ طرف آفتاب و ماہتاب ندیدن و
طہارت بدن وجامہ وطہارت موضع وتصفیہ باطن وکتمان سر وترک حیوانات جلالی وجمالی
واگر ترک جمالی نتواند نیز رست کذا فی رسالۃ مولانا معین الدین الہاشمی وفی رسالۃ
المکی ولا یکثر اکل اللحم فی الخلوۃ لانہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا
اکلت اللحم وجدت فی نفسی تشیزا الی رغبۃ الی الجماع ایضا قال علیہ السلام
اللحم ینبت اللحم وینبغی للمعتکف ان یاکل اللحم فی الخلوت مرۃ او مرتین کل مرۃ
یوزن خمسین درہما وہی اوقیۃ واحدۃ فان ہذا المقدار اجازۃ الشیوخ لضعف المبتدی
پس معلوم شد کہ اگر یکبار یا دو بار در خلوت حیوانات خورد جائز ست تا مخالفت نفس
نشود قال علیہ السلام من ترک اللحم اربعین یوما ساء خلقہ وفی شرعیۃ الاسلام

ولا یواظب علی ترک اکل اللحم والمرقة فانه یوجب المقت والقسوة ولا یواظب
علی ترک اللحم والدسم اربعین لیلة فتغیر طبعه وسوء خلقه و حیوانات خوردن
وقتی جائز نیست که صاحب دعوة نباشد والا نخورد و طریق بعضی بزرگان این است که
در ده روز اول حیوانات نخورند و بعد از ان میخورند و بعضی از آداب در خلوت دوام
وقت کردن و احتراز نامحرمان و استعمال عطر و شجاعت در ملاقات ارواح و اکل الحلال و
صدق المقال و تضرع و حضور دل با حق و تنبیه نفس و نخوردن و ناشنیدن از دست
خادم مصلی و نگاه داشتن دل از حسد و بغض و کبر و کینه و غصه و دروغ و ترک کردن پیاز
و سیر و کل مکروهات و مخمرات و تخم مرغ و شهد و مشک و چونه صاف و استعمال کفش
و موزه و ترک خوردن جغرات و شیر و دوغ و سرکه و رگ نگشادن و بعضی گفته اند که
جامه دوخته نپوشد کذا فی رسالة مولانا معین الدین الهاشمی قدس سره
بدانکه رعایت کردن شروط مذکوره واجب است اگر یکی از ین شرائط مذکوره فوت شود
آنچه فائده خلوت است ناقص گردد و دشوار تر شود و خطر عظیم نماید که بیم هلاکت
باشد و درین باب اتفاق جمیع مشائخ است زیرا که شرط فاسد شود مشروط نیز فاسد شود
وقال بعضهم من دخل الخلوة ممتلا فی دخوله دخل علیه الشیطان و سول
له انواع الطغیان و امتلاؤه من الغرور فظن انه علی حسن الحال وقد دخلت
الفتنة علی قوم دخلوا الخلوة بغیر شرطها وقال الشیخ المحقق رکن الدین علاء
الدوله سمنانی قدس سره چون اهل روزگار بسبب نام و آواز نشستند تا گویند که
فلانی چندین در خلوت نشسته است و شرائط آن قیام نه نماید لاجرم خلوت او از ششه چیز
بیرون نیست یا در عجب و غرور افتند یا در کفر و زندقه بروی نگشاید یا چون جهانیان که در
خلوت نشسته بود بیرون برآید فاذا دخل فیها مع شرائطها فیشاهد مالا یحصل مشاهدة
بدونها اذا کان کذلک فعلیک برعایة الادب سرا و علانیة عند الله و عند الناس
وقال علیه السلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی وقال الشیخ الشهاب الدین رحمه الله
علیه اجعل عملک ملحا والادب دقیقا وقال عبد الله بن المبارک رحمه الله ادب

الخدمة اعز من الخدمة وقيل التصوف كله ادب وقال الجنيد رحمه الله
اتفق مشائخ الطريق على ان من وصل وصل بالادب ومن انقطع انقطع بترك
الادب اللهم ارزقنا رعايت حسن الادب وحكى عن ابى عبيد القاسم بن سلام
قال دخلت مكة فكنت ربما اقعد بخلاء الكعبة وربما كنت استلقى
واحد رجلى فجاءتنى عائشة المكية فقالت يا ابا عبيد يقال انك من اهل العلم
اقبل منى كلمة لا تجالسه الا بالادب والا فيمحى اسمك من ديوان القرب قال
ابو عبيد وكانت من العارفات وقال ابو الحسن علي البصري التوحيد يوجب الايمان
فمن لا ايمان له لا توحيد له ولا ايمان له والايمان يوجب الشريعة فمن لا شريعة
له لا ايمان له ولا توحيد له والشريعة توجب الادب فمن لا ادب له لا شريعة له
ولا ايمان له ولا توحيد له قال عبد الله بن المبارك رحمه الله من تهاون بالادب
عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون
عوقب بحرمان المعرفة وقال على رضى الله عنه لا شرف مع سوء الادب شعر

بی ادب مرد کی شود بهتر   گرچه او را جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی   که نتیجهٔ بزرگی ادب است

وقال الشيخ على دقاق العبد يصل بطاعة الى الجنة وبادبه يصل الى الله
تعالى وقال شيخ على حمدان من لا ادب له لا شريعة له وقال شيخ الشيوخ
من لا ادب له لا ايمان له وقال انس بن مالك الادب في العمل علامة القبول
وقال واحد من الصحابة رضى الله عنه الطاعة باب الله تعالى فلا تدخله الا
بالادب وقال سهل من لم يؤدب نفسه في الدنيا فقد استوجبها الادب في
العقبى الا ان يعف الله يا اكرم عنه پير و سيد در خلوت اين است كه هرگز در خلوت
پای دراز نکند و تکیه نکند چنانچه خواجه جوزی بست سال در خلوت بود و پای دراز نکرد
وقال السرى صليت وردى ليلة من الليالى ومددت رجلى فنوديت يا سرى
كذالك تجالس الملوك فضممت رجلى وقلت وعزتك وقال الجنيد فبقى ستين

سنة ما مد رجله ليلا ولا نهارا وحكى ان حاتم الاصم قدم رجله اليسرى عند دخول المسجد فتغير لونه وخرج مرعوبا الى خائفا وقدم رجله اليمنى وقيل له فى ذلك فقال لو تركت ادبا من اداب الدين خفت ان يسلبنى الله تعالى جميع ما اعطانى پس بايد که شروط مذکوره واجب داند اگر ازین شرائط یکی شرط فوت شود فائدهٔ خلوت نیابد ولذا قیل ؎ چل چله نشست صوفی ره نیافت ٭ چل چله بهتر بود زین چل چله ٭ واذا عمل المريد الصادق ذلك العمل مع شرائط المذكورة اربعين يوما مستمرا يفتح له ابواب المكاشفات والمشاهدات من العوالم الروحانية لامحالة ثم اعلم انه ان لم تحصل الخلوة على هذا الطريق فى تمام السنة فعليك بالاجتهاد وفى خلوة على هذا الطريق كل سنة اربعين يوما او شهرا لان مشائخ الطريقة قيدوا الخلوة بشهر او باربعين يوما لهم فى ذلك على المتابعة فمن قال الى اربعين يوما تمسك بحديث سوار بن مصعب عن ثابت عن مستنفهم عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من اخلص لله اربعين صباحا ظهرت له ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه وبقوله تعالى وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰىٓ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً نقل عن سفيان الثورى فيما روى احمد بن حرب عن خالد بن يزيد انه قال كان يقال ما اخلص عبد الله اربعين صباحا الا نبت الله الحكمة فى قلبه وزهده الله تعالى فى الدنيا ورغبته فى الآخرة وبصره بلاء الدنيا ودوائها ورسول عليه الصلوة والسلام گفته هر که در همهٔ عمر خود یکبار چله بنشیند آتش دوزخ بر تن وی حرام شود و در چله تاثیر بلیغ است وحق تعالی گفت خمرت طينة آدم بيدى اربعين صباحا وفرزند در شکم مادر چل کان روز نطفه گردد رسول علیه السلام والصلوة گفت هر که چهل روز از برای خدای تعالی عبادت کند حق تعالی بدرجهٔ اولیا رساند وگفت علیه الصلوة والسلام هر که چهل صباح برای خدای تعالی زنده دارد دریاهای علم در دل او بگشاید واز زبان او جاری گردد وپیغمبر علیه السلام چون چهل شب در وادی حرا مشغول بود جبرئیل

فرمان نبوت بروی رسانید کذا فی انیس الواعظین و روی ان داؤد علیه السلام
لما ابتلی بالخطیئة خر لله ساجدا اربعین یوما و لیلة حتی اتاه الغفران من ربه
و دولت نبوة صلعم بعد چهل سال میسر شد و دیگر مفسران اسرار کلام اسد ربانی
و محققان رب سبحانی در تفسیر قوله تعالی ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
ثم جعلناه مضغة الی آخره چنین تحقیق نموده اند که در خلوت سرای شیمه نطفه در ایام
اربعین صورت عطا نموده شد علی هذا القیاس علقه در اربعین دیگر شکل مضغه پذیرد تا آخر
هم چنین و در حدیث شریف خلق احدکم لیجمع فی بطن امه اربعین یوما نطفة
ثم تکون علقة مثل ذلك ثم یکون مضغة مثل ذلك و من قال بشهر استدل بحدیث
عائشة و جابر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
جاور فی حراء شهرا فلا یخرج عن خلوته لانه الته قبض ولا بساطة
ولا لداعیته من دواعی الهوایل یکون خروجه عن ضرورة فی الدین او فی الوضوء
و صلوة الجمعة ایضا قال الله تعالی و واعدنا موسی ثلثین لیلة و تجلس اکثر
المشائخ الکبار للاربعین لانه قال الله تعالی فتم میقات ربه اربعین لیلة
پس معلوم شد که راه روان را طلب خلوت گزیدن و باربعین نشستن و نسبت به
متابعت سالکان راه یقین و واصلان درگاه رب العالمین ضروریه ولا بدیه است
بدانکه بنا سلوک راه دین و وصول و مقامات یقین بر خلوت و عزلت و انقطاع
از خلق نهاده اند و جمله اولیا و انبیا در بدایت و اوائل حال خلوت گزیدند تا بمقصود رسیده اند
آنانکه پای در ره مولا نهاده اند ۰ گام نخست بر سر دنیا نهاده اند ۰
آورده اند پشت ببین آشیان دهر ۰ پس چون فرشته روی بعقبی نهاده اند
آن طوطیان ره چو قدم بر گرفته اند ۰ طوبی لهم که بر سر طوبی نهاده اند
و فی البخاری حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن
شهاب عن عروة بن زبیر عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها انها قالت
اول ما بدی به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من الصالحة فی النوم

فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح ثم حبب اليه الخلاء فكان يخلو بغار
حراء فيتحنث فيه وهو التعبد الليالي ذوات العدد قبل ان ينزع الى اهله
ويتزود لذلك ثم يرجع الى خديجة رضي الله عنها فيتزود بمثلها حتى جاءه
الحق وهو في غار حراء فجاءه الملك فقال لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اقرأ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما انا بقارئ قال فاخذني
وغطني حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرأ فقلت وما انا بقارئ
فاخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرأ فقلت ما انا بقارئ
فاخذني وغطني الثالثة حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرأ باسم ربك
الذي خلق خلق الانسان من علق حتى بلغ ما لم يعلم فرجع بها رسول الله صلعم
ترجف بوادره حتى دخل على اهل خديجة رضي الله تعالى عنها فقال زملوني
زملوني فزملوه حتى ذهب عنه الروع الحديث وقال الله تعالى فاذا كان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع تحقيقه بهذه الصفات الحميدة و
عصمة الله تعالى له عن هذه الآفات لم يأمن على نفسه فكيف يصح لاحد ان يطمع
في القرب الى الله تعالى والاخذ عنه بغير عمل الخلوة والارتعاب مع ملابسة
الاخلاق الذميمة فكل مريد يعلم ان الخلوة والعزلة امر جاء في الشرع و
ليس بحرام فالاعتراض لماذا وقوله تعالى عن ابراهيم عليه السلام اني
ذاهب الى ربي سيهدين فالذاهب الى الله تعالى هي الخلوة وقوله تعالى
فلما اعتزلهم فالعزلة هي الخلوة وفي قصة عليها السلام كلما دخل عليها
زكريا المحراب وجد عندها رزقا فالمحراب هي الخلوة وكذا داؤد وسليمان
عليهما السلام كان لهما خلوة واعتزل عن الناس وهو قوله تعالى وخر
راكعا واناب فالعاقل الكيس الدراك لا ينكر الخلوة لان اصلها صحيح بتعبد
النبي صلى الله عليه وآله وسلم في غار حراء ولا يخفى ان حبس الحواس شرط
للمبتدين اما المنتهون فلا يضرهم الكثرة ومخالطة الناس لانه حصل

لهم الوحدة فی الکثرة والخلوة ولکنه مع هذا اجتنابهم عن الکثرة سبب
لمزید الفتوحات وترقی الحالات والدرجات لان السیر فی الله غیر متناهیة
وفیه درجات فوق درجات بحیث لا تتناهی پس معلوم شد که در حق مبتدی خلوت
وعزلت لازم ست تا خلوت انجمن حاصل شود ولان النفس بطبعها کارهة
مبالة الی مخالطة الخلق فاذا زجرتها من مقارعادتها وحبستها علی طاعة
الله تعالی تحقب کل مرارة تدخل علیها حلاوة فی القلب وقال ذو النون
المصری لم ار شیئا ابعث علی الاخلاص من حسن الخلوة ومن احب الخلوة
فقد استمسک بعمود الاخلاص وظفر برکن من ارکان الصدق ومن انقطع
الی الله اربعین یوما مخلصا متعاهد النفسه یفتح الله علیه علوم الدینیة
مما اخبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بذلک وهو قوله تعالی من
اخلص لله اربعین صباحا ظهرت له ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه
والله اعلم بالصواب +

ای دل بیا بکوی وفا خلوتی گزین   در سلک سالکان رہ بی نشان نشین
از هرچه غیر دوست بنه آشنا بدل   وانگه بحق نمای تولا چو اهل دین
تجرید شو ز هرچه درین ره نه در خور ست   بر آستان دوست بر آور یک اربعین
تا هر کدورتیکه بود باصفا شود   از دست دیو نفس بهر جان نازنین
پس نور حق مشاهده افتد ترا بسر   مرآت روی دوست شوی از سر یقین
سلطان تخت مملکت سرمدی بعشق   شاهی بود که کسب کند دولت چنین
یا ناظرا فیه سل بالله مرحمته   علی المصنف واستغفر لصاحبه
واطلب لنفسه من خیر ترید بها من بعد ذلک غفرانا لکاتبه +

قاریا بر من مکن چندین عتاب   گر خطائی رفته باشد در کتاب
آن خطائی رفته را تصحیح کن   از کرم والله اعلم بالصواب

غلطنامہ کتاب شروط اربعین فی جلوس المستکفین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	نبیل	لنیل	۲۹	۵	قطونا	قطوقا
۴	۱۱	نعبد	نعبد	۳۱	۲۷	محرف	[illegible]
۶	۱۸	لول	لولا	۳۳	۱۷	لایرد	لا یرد
۹	۱۲	بحبة	بحبة	۳۴	۲	فذموم	فمذموم
۱۰	۶	استقت	استفت	=	۱۰	سفخه	[illegible]
=	=	اقتا	اقتا	۳۶	۵	وصہ	[illegible]
=	۱۵	رشاد	رشا	۴۱	۴	ودام	ودوام
۱۱	۲	ولده	بولده	۴۲	۵	الصنور	الصنوبر
۱۴	۲۰	الربار	الديار	=	۱۲	سح	سخی
۱۵	۱	بالدروار	ابالدروار	۴۷	۱۳	قرة اعین	[illegible]
۱۹	۱۳	الآلاراللہ	الاالله	۴۸	۱۳	قوم	[illegible]
۲۱	۹	یلبنزق	یبنزق	=	۱۹	فودلہ	فوائد
۲۲	۱	حجری	تجری	۴۹	۱۵	فوره	فوره
=	۷	الجاعة	المجاعة	۵۰	۷	رجل	[illegible]
۲۵	۲۱	یقات	لقات	۶۰	۴	وولیفظر	ولیفظر
۲۶	۲	الاصفر	الاصغر	۶۳	۱۴	داحی	[illegible]
۲۸	۳	هذاه	هذه	۶۵	۲	سواا	[illegible]
=	۴	اللہ	اللہ	۸۵	۹	نصوص	[illegible]
=	۸	یقی	یقی	۸۸	۴	کل رایة	[illegible]
۲۹	۵	امر	ام	۸۹	۳	لفص	لفص